

عیسی در کتاب مقدس

Publifye AS

فهرست مطالب

۲	فهرست مطالب
۴	۱ پیش‌گفتار
۷	۱.۱ یادداشتی درباره نحوه ساخت این کتاب
۹	۲ در کتب مقدّس جست‌وجو کنید
۱۴	۳ مکتوب است
۱۹	۴ طومار در ناصره
۲۴	۵ موسی درباره من نوشت
۲۸	۶ همچون یونس که سه روز بود
۳۱	۷ سنگی که معماران رد کردند
۳۴	۸ داود او را خداوند می‌خواند
۳۷	۹ این معبد را ویران کنید
۴۰	۱۰ من هستم
۴۴	۱۱ نانِ آسمانی
۴۷	۱۲ همچنان که موسی مار را بلند کرد
۵۰	۱۳ همان‌طور که موسی مار را برافراشت
۵۳	۱۴ شبان نیکو
۵۷	۱۵ تحققِ فصیح
۶۱	۱۶ من نیادم تا براندازم بلکه تا به کمال رسانم
۶۴	۱۷ تجلی
۶۷	۱۸ سخنان بر فراز صلیب
۷۱	۱۹ از هابیل تا زکریا
۷۴	۲۰ کتاب نسب‌نامه

۷۴	۱.۲۰ دو سلسله، یک پادشاه
۷۵	۲.۲۰ لعنت یکونیه
۷۵	۳.۲۰ دستور زبانی که می‌شکند
۷۶	۴.۲۰ نام‌هایی که موعظه می‌کنند
۷۷	۵.۲۰ چهار زن
۷۷	۶.۲۰ عدد پادشاه
۷۸	۷.۲۰ دو نقطه پایانی
۷۸	۸.۲۰ کلمه‌ای که کتاب را می‌گشاید
۸۰	۲۱ خادم رنج‌دیده
۸۴	۲۲ مزامیر فریاد برمی‌آورند
۸۷	۲۳ نسل، بره، قربانی
۹۰	۲۴ خیمه عبادت و روز کفاره
۹۳	The Priest-King ۲۵
۹۶	۲۶ نبی و حکمت
۹۹	۲۷ شاخه و پسر انسان
۱۰۲	۲۸ کلام زنده
۱۰۵	۲۹ آلفا و امگا
۱۰۸	۳۰ نام در میان حروف
۱۰۸	۱.۳۰ فاصله‌گذاری متساوی‌الفاصله حروف
۱۰۹	۲.۳۰ نام
۱۰۹	۳.۳۰ مزمو ۲۲ – مزمو مصلوب شدن
۱۱۱	۴.۳۰ اشعیا ۵۳ – خادم رنج‌کشیده
۱۱۱	۵.۳۰ کلامی از سر صداقت
۱۱۲	۶.۳۰ نام من یشوع است
۱۱۳	۷.۳۰ نامی پنهان بر روی نام خودش

فصل ۱

پیش‌گفتار

یادداشتی درباره واژگان. در هر کجای این کتاب که به «واترمارک» یک آیه تورات اشاره شده است، منظور مجموعه‌ای از کلمات عبری است که با فواصل حروف مساوی (اصطلاح فنی آن Sequences Letter Equidistant یا ELS است) در میان صامت‌های آن آیه کدگذاری شده‌اند. توضیح کامل درباره معنای این مفهوم و چگونگی آزمایش آن در برابر کنترل‌های تصادفی‌سازی‌شده حروف، موضوع کتاب مکمل Watermark The است که به صورت رایگان در آدرس junifye.publifye.pro/the-watermark قابل مطالعه است.

این کتاب یک پروژه تحقیقاتی است که تماماً تحت هدایت و مدیریت AS Publifye انجام شده است. دستیار هوش مصنوعی Claude (محصول Anthropic) به عنوان شریک تحقیق و نگارش تحت هدایت گردآورنده عمل کرده و از Service Bible Darash به عنوان تنها ابزار خود برای تمام امور مربوط به کتاب مقدس استفاده کرده است – شامل ۵۹ ترجمه، لغت‌نامه استرانگ با فرهنگ‌های عبری و یونانی تخصصی، تجزیه و تحلیل صرفی کلمه به کلمه، ۴۴۶,۵۴۴ ارجاع متقابل و ۱۳ فرهنگ‌نامه کتاب مقدس. هر جستجوی آیه، هر مطالعه واژگان یونانی و عبری و هر ردیابی ارجاع متقابل از طریق Darash انجام شده است. روش کار به صورت تقابلی بود: از هوش مصنوعی خواسته شد تا هر ادعایی را با کتاب مقدس به چالش بکشد، استدلال‌های متقابل بیابد و در هر مرحله برای رد فرضیه تلاش کند. اما او نتوانست. کتاب مقدس در هر بار پیروز بیرون آمد. آنچه در دست دارید نتیجه این تلاش است – اثری که از طریق درگیری بی‌وقفه با متن اصلی گردآوری شده، در برابر شهادت کامل کتاب مقدس آزموده شده و از طریق همکاری میان انسان و هوش مصنوعی صیقل یافته است. اعتقاد و ایمان متعلق به گردآورنده است. ابزار کار Darash است. و مرجعیت نهایی تنها با کلام خداست. همان‌طور که جامعه ۴:۱۲ می‌گوید: «ریسمان سه‌لا به‌زودی گسیخته نمی‌شود» – در اینجا، آن ریسمان عبارت است از ایمان انسانی، هوش مصنوعی و کلام تغییرناپذیر خداوند.

کتاب مقدس را جست‌وجو کنید، زیرا می‌پندارید در آنها حیات جاویدان دارید؛ و همین‌ها هستند که بر من شهادت می‌دهند.

John 5:39 ---

قصد من این نبود که این کتاب را بنویسم. همه چیز از کاری بسیار کوچک‌تر شروع شد – یک مطالعه شخصی، یادداشت‌هایی در حاشیه کتاب مقدس، ارجاعاتی که در اواخر شب بر روی تکه کاغذهایی خط‌خطی می‌کردم، آن هم زمانی که نمی‌توانستم بخوابم زیرا چیزی در متن مرا به خود مشغول کرده بود و رها نمی‌کرد. من الهیات‌دان نیستم. فارغ‌التحصیل سمینار الهیاتی هم نیستم. من مردی هستم که به فیض خدا دوباره متولد شده‌ام و سال‌ها را صرف خواندن، جست‌وجو و گوش دادن به صدای آن کسی کرده‌ام که مرا نجات داد. این کتاب میوه آن جست‌وجوست.

عنوان کتاب به وضوح گویای مطلب است: **Scripture in Jesus**. نه عیسی‌سنت‌ها، نه عیسی‌فلسفه، نه عیسی‌ای که دنیا تصور می‌کند – بلکه عیسی آن‌گونه که خودش را از طریق کلام مکتوب خدا، از فصل اول پیدایش تا فصل آخر مکاشفه، آشکار می‌سازد. من با تمام وجودم ایمان دارم که کتاب مقدس یک داستان واحد و یکپارچه است و در مرکز آن، پسر خدا ایستاده است. نام او تنها در برخی از قطعات ذکر نشده و در بقیه غایب نیست. او همان رشته سرخی است که در تمام کتاب‌ها، تمام عهدها، تمام قربانی‌ها و تمام وعده‌ها جریان دارد. «زیرا همهٔ وعده‌های خدا در او «آری» است، و از این‌رو به‌واسطهٔ اوست که «آمین» ما نیز برای جلال خدا گفته می‌شود» (دوم قرن‌تین ۱:۲۰).

من همیشه قادر به دیدن این حقیقت نبودم. سال‌ها عهد عتیق را به عنوان موضوعی جداگانه می‌خواندم – مهم بود، بله؛ تاریخی بود، بله؛ اما به نوعی از عیسیایی که در انجیل‌ها می‌شناختم جدا بود. شریعت موسی برایم مثل مجموعه‌ای از قوانین بود. انبیاء مانند رعد و برقی دوردست بودند. مزمورها زیبا بودند، اما همیشه درک نمی‌کردم چه کسی در آن‌ها سخن می‌گوید. تنها زمانی که شروع به دنبال کردن مسیری کردم که خود عیسی به جا گذاشته بود – کلمات خودش، نقل‌قول‌های خودش، و ارجاعات خودش به کتب مقدس عبری – تمام کتاب مقدس به شکلی زنده شد که پیش از آن هرگز تجربه نکرده بودم. شبی را که این اتفاق افتاد به یاد دارم. مشغول خواندن انجیل یوحنا فصل پنجم بودم و به آیه سی و نهم رسیدم، جایی که عیسی به رهبران مذهبی می‌گوید: «کتب مقدس را جست‌وجو کنید، زیرا می‌پندارید در آنها حیات جاویدان دارید؛ و همین‌ها هستند که بر من شهادت می‌دهند.» کلمه یونانی که «جست‌وجو» ترجمه شده، G2045 ereunaō است – به معنای تحقیق کردن، بررسی دقیق کردن و حفاری در چیزی، همان‌گونه که کسی به دنبال گنج پنهان می‌گردد. و کلمه‌ای که «شهادت دادن» ترجمه شده، G3140 martyreō است – که کلمه انگلیسی martyr (شهید) از آن گرفته شده است. کتب مقدس صرفاً در گذرا به عیسی اشاره نمی‌کنند. آن‌ها بر او شهادت می‌دهند. آن‌ها گویی جان خود را فدا می‌کنند تا به او اشاره کنند. هر صفحه یک شاهد است.

آن شب با کتاب مقدس گشوده نشستم و از خداوند یک سؤال ساده پرسیدم: به من نشان بده. به من نشان بده کجای این صفحاتی هستی که از آن‌ها غافل شده‌ام. و او نشان داد. نه یکبار – سال‌ها طول کشیده و من هنوز در حال یادگیری هستم – اما از آن شب به بعد، عهد عتیق دیگر یک کتاب جداگانه نبود. کتاب او بود. موسی درباره او نوشت (یوحنا ۵:۴۶). مزمورها با صدای او فریاد می‌زنند (مزمور ۲۲:۱). انبیاء روز او را دیدند و از رنج‌های او و جلالی که پس از آن می‌بایست بیاید سخن گفتند (اول پطرس ۱:۱۰-۱۱). اشعیا جلال او را دید و درباره او سخن گفت (یوحنا ۱۲:۴۱). ابراهیم از دیدن روز او شادمان شد و آن را دید و شادی کرد (یوحنا ۸:۵۶). حتی ترتیب مجموعه کتب عبری – از خون هابیل در پیدایش تا خون زکریا در دوم تواریخ (نخستین و آخرین کتاب‌ها در ترتیب یهودی) – گواهی بر خونی است که قرار بود ریخته شود (لوقا ۱۱:۵۰-۵۱).

روش این کتاب ساده است و من می‌خواهم از ابتدا در مورد آن شفاف باشم. من عیسی را دنبال می‌کنم. از همان جایی شروع می‌کنم که او شروع کرد. در بخش اول، ما از عهد جدید عبور می‌کنیم و به هر جایی که خود عیسی به عهد عتیق اشاره می‌کند گوش می‌دهیم – هر «مکتوب است»، هر «آیا نخوانده‌اید»، هر ارجاع به موسی، داوود، اشعیا، یونس، ایلیا و مزمورها. ما اجازه می‌دهیم او راهنمای ما باشد. او همان معلم در جاده عموآس است و ما

شاگردانی هستیم که وقتی او کتب مقدس را برایمان باز می‌کند، دل‌هایمان در سینه می‌تپد (لوقا ۲۴:۲۷، ۳۲).

در بخش دوم، رد پای او را در خود عهد عتیق دنبال می‌کنیم – بنده رنج‌کش در اشعیا ۵۳، زمزورهای مسیحایی، نسل وعده‌داده‌شده به ابراهیم، بره فصیح، خیمه عبادت، نظام کهنانت، انبیاء – و آن‌ها را از دریچه‌ای که او به ما داده است می‌بینیم. ما معنایی را بر این متون تحمیل نمی‌کنیم. ما معنایی را دریافت می‌کنیم که خود عیسی آشکار کرده است.

در بخش سوم، به صدای زنده او گوش می‌سپاریم – زیرا کلام خدا حرفی مرده نیست. آن «زنده و مقتدر است و از هر شمشیر دودم تیزتر» (عبرانیان ۴:۱۲). همان عیسایی که با موسی از میان بوته مشتعل سخن گفت، که با اشعیا در معبد سخن گفت، که با شاگردان در جاده عموآس سخن گفت – او هنوز هم سخن می‌گوید. او از طریق کلامش و به وسیله روحش، ذهن کسانی را که با ایمان نزد او می‌آیند، می‌گشاید (لوقا ۲۴:۴۵).

من از کتاب مقدس نسخه کینگ جیمز (KJV) به عنوان متن اصلی خود استفاده می‌کنم – ترجمه ۱۶۱۱ در نسخه ناب کمبریج (Pure Cambridge Edition) من زبان، وزانت و وفاداری آن به متن اصلی عبری و یونانی را دوست دارم. در جاهایی که KJV برای خوانندگان امروزی دشوار است، گاهی اوقات برای وضوح بیشتر از World English Bible (WEB) استفاده می‌کنم. برای ارجاعات متقابل به Treasury of Scripture Knowledge تکیه می‌کنم که حاوی نزدیک به ۳۹۴,۰۰۰ ارجاع متقابل است که آیه را به آیه پیوند می‌دهد – بزرگترین مجموعه‌ای که تا به حال گردآوری شده است. برای مطالعه واژگان از Strong's Concordance استفاده می‌کنم که به هر کلمه عبری و یونانی در کتاب مقدس عددی اختصاص داده است و به ما اجازه می‌دهد یک کلمه واحد را در کل کتاب مقدس ردیابی کنیم. وقتی می‌نویسم که یک کلمه یونانی دقیقاً در چهار آیه ظاهر شده است، یا اینکه یک نام عبری معنای خاصی دارد، حدس نمی‌زنم. من از ابزارهایی استفاده می‌کنم که نسل‌های متمادی از محققان ساخته‌اند و بابت تک‌تک آن‌ها سپاسگزارم. همچنین از فرهنگ‌نامه‌های کتاب مقدس Easton's، Fausset's، Smith's، – Nave's Topical Bible و دیگران – برای ارائه بافت تاریخی و زبانی بهره می‌برم. می‌خواهم خواننده بداند که هر ادعایی از کجا آمده است. من چیزی برای پنهان کردن ندارم. «در طومار خداوند جست‌وجو کنید و بخوانید: هیچ‌یک از اینها مفقود نخواهد بود» (اشعیا ۱۶:۳۴).

نکته‌ای درباره شیوه نگارش من. من به عنوان یک محقق بی‌طرف که متون باستانی را زیر میکروسکوپ بررسی می‌کند، نمی‌نویسم. من به عنوان مردی می‌نویسم که توسط آنچه یافته، تغییر کرده است. در جاهایی از این کتاب، تجربیات شخصی‌ام را به اشتراک می‌گذارم – لحظاتی که خداوند با من سخن گفت، رویاهایی که آنچه را می‌خواندم تأیید کردند، زمان‌هایی که یک آیه از صفحه بیرون پرید و درک مرا دگرگون کرد. این‌ها را نه به این دلیل که تجربیات من مرجعیتی برابر با کتاب مقدس دارند – که قطعاً ندارند – بلکه به این دلیل می‌آورم که نشان دهم وقتی شخصی حرف عیسی را باور می‌کند و همان‌طور که او فرمان داده به جستجوی کتب مقدس می‌پردازد، چه اتفاقی می‌افتد. کلام نبوی معتبرتر (دوم پطرس ۱:۱۹) همیشه لنگر ماست. تجربیات من آنچه را که پیش‌تر مکتوب شده تأیید می‌کنند؛ هرگز چیزی به آن نمی‌افزایند.

۱.۱ یادداشتی درباره نحوه ساخت این کتاب

این کتاب توسط Publiflye AS با استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی و **Bible Darash Service** (darash.publiflye.pro) گردآوری شده است. این پلتفرم یک کتابخانه تحقیقاتی عظیم، شامل ۵۹ ترجمه کتاب مقدس و فرهنگ‌نامه‌های تخصصی مانند-International Stan Bible Encyclopedia، Strong's Concordance، Easton's، و دیگر موارد را فراهم می‌کند.

این تحقیق توسط **Claude** (محصول Anthropic) سازماندهی شده است، یک دستیار هوش مصنوعی که جستجوی آیات، ارجاعات متقابل و مطالعات واژگان یونانی و عبری را انجام داده است. این شامل تحلیل کامل صرفی (مورفولوژیک) است که به سادگی روشی برای بررسی دستور زبان زیربنایی و ریشه هر کلمه می‌باشد. در حالی که Claude متن نثر را تحت هدایت Publiflye AS پیش‌نویس کرده است، هر ادعای الهیاتی مستقیماً از کتاب مقدس بنا شده و توسط شما در برابر منابع ذکر شده قابل تأیید است.

متوجه خواهید شد که متن از زبان اول شخص و صمیمی استفاده می‌کند. این یک انتخاب ادبی است – راهی برای تبدیل تحقیقات مترجم به یک گفتگو. هیچ نویسنده انسانی واحدی پشت این «من» وجود ندارد؛ این متنی ترکیبی از داده‌های کتاب مقدسی است. در حالی که سبک نگارش محاوره‌ای است، شواهد واقع‌گرایانه هستند و ما شما را تشویق می‌کنیم که هنگام مطالعه، مطالب را بررسی کنید.

خدا در زمان‌های گذشته به دفعات و از راه‌های گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این روزهای آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را آفرید. او فروغ جلال خدا و مظهر دقیق ذات اوست، و همه چیز را با کلام مقتدر خود نگاه می‌دارد. او پس از آنکه پاک‌سازی گناهان را به انجام رسانید، به دست راست مقام کبریایی در عرش برین نشست.

Hebrews 1:1-3 ---

خدا همیشه سخن گفته است. او با سخن خود جهان را هستی بخشید (پیدایش ۱:۳). او در هنگام وزش نسیم نهار با آدم سخن گفت (پیدایش ۸:۳-۹). او پیش از طوفان با نوح سخن گفت (پیدایش ۶:۱۳). او زیر ستارگان با ابراهیم سخن گفت (پیدایش ۱۵:۵). او از میان آتش با موسی سخن گفت (خروج ۳:۴). او از طریق انبیاء، داوران، پادشاهان، از طریق رؤیاهای خواب‌ها و صدای آرام و ملایم سخن گفت – و در تمام آن مدت، این پسر بود که سخن می‌گفت. زیرا «هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه که در آغوش پدر است، همان او را بشناسانید» (یوحنا ۱:۱۸). خدای نادیده در پسر نمایان شد – «او صورت خدای نادیده است و نخست‌زاده تمام آفریدگان. زیرا در او همه چیز آفریده شد» (کولسیان ۱:۱۵-۱۶). هر بار که خدا در عهد عتیق بر انسانی ظاهر شد، در هر بوته مشتعل، هر ستون آتش، هر صدایی از کرسی رحمت – آن پسر بود.

این همان چیزی است که در صفحات پیش رو با هم کشف خواهیم کرد. نه یک دکترین جدید، بلکه قدیمی‌ترین حقیقت موجود – که عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است (عبرانیان ۸:۱۳) و کتب مقدس، از ابتدا تا انتها، شهادت او هستند.

«زیرا شهادت عیسی، روح نبوت است» (مکاشفه ۱۹:۱۰).

امید است که خداوند چشمان شما را هنگام مطالعه بگشاید، همان‌طور که چشمان شاگردان را در جاده عموآس گشود. و باشد که قلب شما نیز همچون قلب آنان در سینه‌تان شعله‌ور شود.

۲۰۲۶ مارس AS Publifye

فصل ۲

در کتب مقدس جست‌وجو کنید

«پس از موسی و تمام انبیا شروع کرده، آنچه را که در تمامی کتب دربارهٔ او مکتوب بود، برای ایشان شرح داد.»

Luke 24:27 ---

بعد از ظهر روز رستاخیز است و دو شاگرد در حال دور شدن از اورشلیم هستند. آن‌ها در مسیری اشتباه قدم می‌زنند. هر آنچه به آن امید داشتند – هر آنچه به آن ایمان داشتند – در مقبره‌ای پشت سرشان دفن شده است، یا دست‌کم این‌طور فکر می‌کنند. آن‌ها اعتماد داشتند که عیسی ناصری همان کسی است که اسرائیل را فدیة خواهد داد (لوقا ۲۴:۲۱). آن‌ها معجزات او را دیده بودند، تعالیمش را شنیده بودند، و شاهد بودند که او به باد و امواج و دیوها فرمان می‌داد. و سپس شاهد مرگ او بودند. رومیان او را به صلیب کشیدند، آسمان تاریک شد، او فریاد برآورد و تمام شد. اکنون روز سوم است و برخی از زنان گروه آن‌ها با گزارشی عجیب آمده‌اند – مقبره‌ای خالی، رؤیای فرشتگان، و این ادعا که او زنده است – اما شاگردان نمی‌دانند با این اخبار چه کنند. آن‌ها گیج، سوگوار و ترسان هستند. پس به راه خود ادامه می‌دهند؛ دور از اورشلیم، به سمت دهکده‌ای به نام عمواس، در حدود هفت مایلی شمال غربی.

و سپس غریبه‌ای در جاده به آن‌ها می‌پیوندد.

او می‌پرسد: «این چه سخنانی است که در راه با یکدیگر می‌گویید و غمگین هستید؟» (لوقا ۲۴:۱۷). آن‌ها نمی‌توانند باور کنند که او نمی‌داند. «آیا تو تنها غریبه در اورشلیم هستی که از آنچه در این روزها واقع شده است، بی‌خبری؟» (لوقا ۲۴:۱۸). آن‌ها همه‌چیز را به او می‌گویند – دربارهٔ عیسی ناصری که در عمل و کلام توانا بود، که توسط رؤسای کهنه تسلیم شد، به مرگ محکوم گشت و مصلوب شد. آن‌ها دربارهٔ زنان و مقبرهٔ خالی و فرشتگان به او می‌گویند. آن‌ها می‌گویند که برخی از گروهشان رفتند و همه‌چیز را همان‌طور که زنان گفته بودند یافتند، «اما او را ندیدند» (لوقا ۲۴:۲۴).

و سپس آن غریبه سخن می‌گوید. و آنچه می‌گوید همه‌چیز را تغییر می‌دهد – نه تنها برای آن‌ها، بلکه برای ما و برای هر کسی که روزی کتاب مقدس را باز خواهد کرد.

«سپس به ایشان گفت: ای نادانان و دیرباوران در ایمان به آنچه انبیا گفته‌اند! آیا نمی‌بایست مسیح این رنج‌ها را ببیند تا به جلال خود برسد؟ و از موسی و تمامی انبیا شروع کرده، آنچه را که در تمامی کتب دربارهٔ او مکتوب بود، برای ایشان شرح داد.»

Luke 24:25-27 ---

می‌خواهم لحظه‌ای در این باره تامل کنید. مسیح برخاسته – همان کسی که برایش سوگواری می‌کنند – در کنار آن‌ها قدم می‌زند و خود را با نشان دادن زخم‌هایش یا انجام یک معجزه آشکار نمی‌کند. او کتب مقدّس را می‌گشاید. او از موسی شروع می‌کند – از پنج کتاب اول، تورات، شالوده – و آن‌ها را از میان انبیا عبور می‌دهد و در تمامی کتب مقدّس، آنچه را که مربوط به خودش است به آن‌ها نشان می‌دهد. کلمه یونانی که لوقا برای «شرح داد» به کار می‌برد، G1329 diermēneuō است – به معنای تفسیر کردن به طور کامل، آشکار کردن معنا، ترجمه کردن از یک فهم به فهم دیگر. این ریشه کلمه هرمنوتیک (hermeneutics) ماست. عیسی صرفاً متن را با صدای بلند نمی‌خواند؛ او در حال ترجمه آن بود – گشودن معنای پنهان آن تا آن‌ها بتوانند آنچه را که همیشه در آنجا بود ببینند. و در آیه ۳۲، وقتی شاگردان می‌گویند او «کتب را برای ما باز می‌کرد»، لوقا از کلمه متفاوتی استفاده می‌کند – G1272 dianoigō، به معنای باز کردن آنچه بسته شده بود، همان کلمه‌ای که در آیه ۴۵ به کار رفته، وقتی عیسی «ذهن ایشان را باز کرد.» دو کلمه یونانی متفاوت، دو جنبه از یک واقعه واحد: او معنا را تفسیر کرد و ذهن را برای دریافت آن گشود. کتاب مقدسی که آن‌ها در تمام زندگی‌شان خوانده بودند، ناگهان به شکلی معنا پیدا کرد که هرگز پیش از آن نداشت.

و واکنش آن‌ها چه بود؟ به یکدیگر گفتند: «آیا وقتی در راه با ما سخن می‌گفت و کتب را برای ما باز می‌کرد، دل ما در درونمان نمی‌تپید؟» (لوقا ۲۴:۳۲). دل‌هایشان می‌سوخت (می‌تپید). نه ذهن‌هایشان – بلکه دل‌هایشان. مراجع متقاطع برای این آیه به ارمیا ۲۰:۹ اشاره دارد، جایی که نبی می‌گوید: «کلام او در دل من همچون آتشی سوزان بود که در استخوان‌هایم محبوس شده باشد؛ از نگاه داشتن آن خسته شدم و دیگر نتوانستم.» و به ارمیا ۲۳:۲۹: «آیا کلام من مانند آتش نیست؟ خداوند می‌گوید؛ و مانند پُتکی که صخره را پاره‌پاره می‌کند؟» وقتی عیسی کتب مقدّس را می‌گشاید، اتفاقی می‌افتد که فراتر از درک روشن‌فکرانه است. آن آتش است. آن کلام زنده و سوزان خدا در قلب انسان است. کلمه یونانی برای «می‌سوخت»، G2545 kaiomenē است، یک وجه وصفی مجهول حال – قلب‌های آن‌ها توسط چیزی که بر آن‌ها اثر می‌گذاشت، به طور مداوم در حال سوختن بود. و این کلمه وزنی دارد که ترجمه به تنهایی نمی‌تواند منتقل کند: در ترجمه سبئینیه، G2545 kaiō معادل کلمه عبری H8314 saraph است – ریشه H8314 seraphim، یعنی «سوزندگان» که در اشعیا ۶ گرد تخت خدا هستند. قلب‌های شاگردان عمواس با کلام سرافیم‌گونه می‌سوخت. همان آتشی که ملازم حضور خدا در آسمان است، در دو قلب در جاده‌ای غبارآلود شعله‌ور شده بود. این کار کلام با آن‌ها بود. و کلمه برای «باز کرد» (کتب را) G1272 diēnoigen در زمان ماضی استمراری است – او در تمام طول سفر به طور مداوم و تدریجی کتب مقدّس را برای آن‌ها باز می‌کرد، نه در یک لحظه ناگهانی، بلکه قدم به قدم، از موسی تا تمامی انبیا. ترجمه سبئینیه از همین کلمه برای ترجمه سه گشایش متفاوت عبری استفاده می‌کند: patar H6362 – گشودن رحم، همان‌طور که نخست‌زاده رحم مادرش را می‌گشاید؛ H6491 paqach – باز کردن چشم‌ها؛ و H6605 pathach – باز کردن یک در. وقتی عیسی کتب مقدّس را باز کرد، این اتفاق هم‌زمان یک تولد، یک بینایی و یک ورود بود.

من این آتش را می‌شناسم. آن را حس کرده‌ام. من خودم را با شاگردان جاده عمواس مقایسه نمی‌کنم – من می‌گویم همان عیسانی که با آن‌ها قدم زد، با هر ایمان‌داری که کتاب مقدس را باز می‌کند و از او می‌خواهد آنچه مکتوب است را نشان دهد، قدم می‌زند. او تعلیم دادن را متوقف نکرده است. روح القدس که او پس از صعودش فرستاد، از آن مسیح

می‌گیرد و به ما نشان می‌دهد (یوحنا ۱۴:۱۶-۱۵). و وقتی او چنین می‌کند، دل می‌سوزد. راه دیگری برای توصیف آن وجود ندارد. شما متنی را می‌خوانید که صد بار خوانده‌اید، و ناگهان چیزی را می‌بینید که هرگز ندیده بودید، و این یک بینش هوشمندانه نیست – این خود اوست. او در متن حضور دارد، جایی که همیشه بوده است، و چشمان شما بسته بود (لوقا ۱۶:۲۴) تا زمانی که او تصمیم گرفت آن‌ها را باز کند.

این همان هرمنوتیک – روش مطالعه – است که بر کل این کتاب حاکم است. ما با یک تئوری به سراغ کتب مقدّس نمی‌آییم تا به دنبال آیات اثباتی بگردیم. ما به سراغ کتب مقدّس می‌آییم چون عیسی به ما گفته است، و اجازه می‌دهیم او آنچه را که هست به ما نشان دهد. او در یوحنا ۵:۳۹ می‌گوید: «کتب مقدّس را جست‌وجو کنید، زیرا گمان می‌کنید در آنها حیات جاویدان دارید؛ و آنها همان‌هایی هستند که بر من شهادت می‌دهند.» کلمه یونانی برای «جست‌وجو کنید» G2045 eraunaō است – و واژه‌نامه کلاسیک قدیمی‌ترین معنای آن را فاش می‌کند: در آثار هومر، این کلمه به معنای ردگیری جای پاها، دنبال کردن یک اثر، مانند سگ‌هایی است که شکار خود را ردگیری می‌کنند (Odyssey 19:436). عیسی به ما می‌گوید که ردپای او را در متن دنبال کنیم. کتب مقدّس یک مسیر هستند و او کسی است که ردپاها را به جا گذاشته است.

بافتار یوحنا ۵:۳۹ بسیار مهم است. عیسی با رهبران مذهبی در اورشلیم صحبت می‌کند – فریسیان، کاتبان، کارشناسان شریعت. این‌ها مردانی هستند که تمام زندگی خود را وقف مطالعه تورات کرده‌اند. آن‌ها بخش‌های وسیعی از کتاب مقدّس عبری را از حفظ دارند. آن‌ها می‌توانند احکام را تلاوت کنند، دستور زبان عبری را تحلیل کنند، و درباره نکات ظریف شریعت تشریفات بحث کنند. و عیسی به آن‌ها می‌گوید: شما کتب مقدّس را جست‌وجو می‌کنید زیرا فکر می‌کنید در آن‌ها حیات جاویدان دارید – و حق با شماست که آن‌ها بر من شهادت می‌دهند – **اما نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید** (یوحنا ۵:۴۰). کتب مقدّس هدفی در خود نیستند. آن‌ها یک تابلوی راهنما هستند و تابلوی راهنما به یک «شخص» اشاره می‌کند. شما می‌توانید تمام عمر خود را صرف مطالعه آن تابلو کنید، هر حرفی که روی آن حک شده را حفظ کنید، درباره دستور زبان و تاریخچه‌اش بحث کنید – اما اگر به جایی که اشاره می‌کند نروید، کل هدف وجودی آن را از دست داده‌اید.

و سپس عیسی سخنی حتی کوبنده‌تر می‌گوید: «گمان مبرید که من در حضور پدر بر شما دعوا خواهم کرد؛ کسی که بر شما دعوا می‌کند موسی است، همان که بر او امید بسته‌اید. زیرا اگر به موسی ایمان می‌داشتید، به من نیز ایمان می‌آوردید، چرا که او درباره من نوشته است. اما اگر نوشته‌های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد؟» (یوحنا ۵:۴۵-۴۷). موسی – قانون‌گذار، کسی که آن‌ها بیش از هر کس دیگری برایش احترام قائلند – خود موسی متهم‌کننده آن‌هاست. زیرا موسی درباره مسیح نوشت. تورات صرفاً یک کد قانونی نیست. یک شهادت است. هر قربانی، هر روز عید، هر دستورالعمل درباره خون و پاکی و خیمه عبادت – تمام این‌ها به بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد اشاره می‌کند (یوحنا ۱:۲۹).

فیلیپس این را درک کرد. وقتی نتنائیل را یافت، اولین چیزی که گفت این بود: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا درباره‌اش نوشته‌اند، یافتیم، عیسی پسر یوسف که از ناصره است.» (یوحنا ۱:۴۵). فیلیپس در یک سمینار الهیاتی درباره تیپولوژی مسیحایی شرکت نکرده بود. او با عیسی ملاقات کرده بود و فوراً تشخیص داد که این همان کسی است که کل کتاب مقدّس

درباره‌اش سخن می‌گوید. موسی درباره او نوشت. انبیا درباره او نوشتند. و وقتی با او ملاقات می‌کنید – وقتی حقیقتاً با مسیح برخاسته روبرو می‌شوید – کتب مقدّس زنده می‌شوند، زیرا او موضوع آن‌هاست.

خادم حبشی نیز این را درک کرد، هرچند او از زاویه‌ای دیگر به آن رسید. او در حال خواندن اشعیا نبی بود – فصل پنجاه و سه، بنده رنج‌کش – و نمی‌توانست بفهمد نبی درباره چه کسی سخن می‌گوید. فیلیپس به سمت ارابه او دوید و پرسید: «آیا آنچه را می‌خوانی می‌فهمی؟» و خادم با سؤال پاسخ داد که در طول قرن‌ها طنین‌انداز است: «چگونه می‌توانم، مگر آنکه کسی مرا راهنمایی کند؟» (اعمال ۸:۳۰-۳۱). فیلیپس در کنار او نشست و «از همان نوشته شروع کرده، مژده عیسی را به او داد» (اعمال ۸:۳۵). او از اشعیا ۵۳ شروع کرد – «مانند گوسفندی که برای ذبح می‌برند و چون بره‌ای که نزد پشم‌برنده‌اش خاموش است، او نیز دهان خود را نگشود» – و از همان یک متن، کل انجیل را موعظه کرد. چون عیسی آنجاست. او در اشعیا ۵۳ است. او در تمام فصول اشعیا است. او در تمام کتاب‌های عهد عتیق حضور دارد. پرسش هرگز این نیست که آیا او حضور دارد یا خیر – پرسش این است که آیا چشمان ما برای دیدن او باز شده است یا نه.

پطرس به ما می‌گوید که خود انبیا با دقت جست‌وجو می‌کردند تا بفهمند چه می‌نویسند. «درباره این نجات، انبیایی که از فیض مقرر برای شما نبوت کردند، با دقت کاوش و تفحص نمودند. آن‌ها می‌خواستند بدانند روح مسیح که در ایشان بود، وقتی از پیش بر رنج‌های مسیح و جلال پس از آن شهادت می‌داد، به چه زمان و به چه کیفیتی اشاره می‌کرد.» (۱ پطرس ۱:۱۰-۱۱). آیا می‌بینید پطرس چه می‌گوید؟ روح مسیح در انبیا بود. این روح خود مسیح بود که اشعیا را واداشت تا درباره بنده رنج‌کش بنویسد، که داوود را واداشت تا هزار سال پیش از وقوع، فریاد برآورد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای» (مزمور ۱:۲۲)، که موسی را واداشت تا ماری را در بیابان به عنوان تصویری از صلیب بلند کند (اعداد ۲۱:۹، یوحنا ۳:۱۴). انبیا آنچه را که روح به آن‌ها می‌داد نوشتند و سپس نوشته‌های خود را جست‌وجو کردند تا معنایش را بفهمند. «بر ایشان آشکار شد که نه برای خود، بلکه برای شما خدمت می‌کردند در اموری که اکنون... به شما اعلام شده است» (۱ پطرس ۱:۱۲). آن‌ها برای ما نوشتند. آن‌ها نوشتند تا ما – که پس از صلیب، پس از رستاخیز و پس از ریخته شدن روح زندگی می‌کنیم – بتوانیم کلمات آن‌ها را بخوانیم و عیسی را ببینیم.

و به این ترتیب، دعوت همچنان پابرجاست: «کتب مقدّس را جست‌وجو کنید.» نه از روی سرسری، نه به عنوان یک وظیفه مذهبی، نه برای پیروزی در بحث‌ها یا انباشت دانش – بلکه برای یافتن او. او آنجاست. او همیشه آنجا بوده است. بیریانی‌ها در اعمال ۱۷ «شریف» خوانده شدند زیرا «کلام را با کمال اشتیاق پذیرفتند و هر روز کتب مقدّس را جست‌وجو می‌کردند تا ببینند آیا این چنین است یا نه» (اعمال ۱۷:۱۱). آن‌ها حرف پولس را به سادگی نپذیرفتند. آن‌ها به متن مراجعه کردند. آن‌ها بررسی کردند، تحقیق کردند و کتب را با هم مقایسه نمودند. و آنچه یافتند تأیید کرد که آنچه پولس موعظه می‌کرد حقیقت دارد: که عیسی همان مسیح، پسر خدای زنده است و کل عهد عتیق بر او شهادت می‌دهد.

خود پولس این را بهتر از هر کسی درک می‌کرد. او پس از تبدیلش در جاده دمشق، سال‌ها وقت صرف بازخوانی کتب مقدّسی کرد که در تمام عمرش می‌شناخت – اما این بار از دریچه مسیح برخاسته. و او چه یافت؟ او در هر صفحه مسیح را یافت. او به قرن‌تیان نوشت که وقتی

یهودیان کلام موسی را می‌خوانند، پرده‌ای بر دل‌هایشان است – اما «چون کسی به سوی خداوند بازگشت کند، آن پرده برداشته می‌شود» (۲ قرن‌تیاں ۱۵:۳-۱۶). همان کتب مقدّس، همان کلمات، همان متن عبری – اما اکنون پرده برداشته شده و جلال خداوند در جایی که در تمام مدت در معرض دید بود اما پنهان مانده بود، نمایان می‌شود.

این همان اتفاقی است که برای من افتاد و به همین دلیل این کتاب را نوشتم. پرده برداشته شد. نه به این دلیل که من شخص خاصی هستم یا استعدادی دارم که دیگران ندارند، بلکه به این دلیل که خداوند به کلام خود وفادار است: او می‌گوید: «کتب مقدّس را جست‌وجو کنید»، و وقتی ما چنین می‌کنیم – وقتی نه برای تأیید آنچه از قبل باور داریم، بلکه برای یافتن آن کسی که متن درباره اوست به سراغ متن می‌آییم – او فهم ما را می‌گشاید. او با ما در جاده عمواسمان قدم می‌زند، و شرح می‌دهد، و دل‌هایمان می‌سوزد.

در فصل‌های آینده، ما از میان تمام قطعات اصلی که عیسی در آن‌ها از عهد عتیق نقل قول کرده، به آن ارجاع داده یا اشاره کرده است، عبور خواهیم کرد. ما سخنان او را در بیابان، در کنیسه ناصره، در صحن‌های هیکل، در شام آخر و از بالای صلیب خواهیم شنید. ما نقل‌قول‌های او را تا منابعشان دنبال خواهیم کرد – در موسی، در مزامیر، در اشعیا، در دانیال، در زکریا – و خواهیم دید که مراجع متقاطع چه چیزی را فاش می‌کنند. ما کلمات اصلی عبری و یونانی را مطالعه خواهیم کرد، زیرا گاهی اوقات ترجمه، پیوندی را پنهان می‌کند که زبان اصلی آن را آشکار می‌سازد. و در تمام این مسیر، به صدای او گوش خواهیم داد. زیرا شهادت عیسی، روح نبوت است (مکاشفه ۱۰:۱۹). هر نبوتی در این کتاب، هر الگو (تیپ)، هر سایه و هر وعده – همه آن‌ها تحقق خود را در او می‌یابند.

«و اینکه از کودکی کتب مقدّس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را برای نجات، به وسیله ایمانی که به مسیح عیسی است، حکیم سازد. تمامی کتب مقدّس از الهام خداست و برای تعلیم، تنبیه، اصلاح و تربیت در عدالت سودمند است، تا مرد خدا کامل و برای هر کار نیکو به کمال تجهیز شود.»

--- ۲ تیموتائوس ۳:۱۵--۱۷

بیاپید آغاز کنیم. بیاپید با او قدم برداریم. و بگذاریم دل‌هایمان بسوزد.

فصل ۳

مکتوب است

اما او در جواب گفت: «مکتوب است که انسان تنها به نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر شود.»

Matthew 4:4 ---

من در بیابان بوده‌ام. نه بیابان یهودیه که عیسی چهل روز در آن روزه گرفت، بلکه بیابانِ خودم – از آن نوعی که وقتی هر آنچه گمان می‌کردی استوار است از میان می‌رود و تو با خدا و گرسنگیِ خودت تنها می‌مانی، پدید می‌آید. من در اینجا به تمام جزئیات نمی‌پردازم، زیرا این داستان من نیست بلکه داستانِ اوست. اما نیاز دارم پیش از آنکه به آنچه هنگام وسوسه شدن عیسی توسط شیطان در بیابان رخ داد بنگریم، چیزی را درک کنید: بیابان واقعی است. یک استعاره نیست. یک طبقه‌بندی الهیاتی نیست. بیابان جایی است که در آن هیچ چیز برای باقی نمانده – نه آسایشی، نه سرگرمی‌ای و نه پاسخ آسانی – و درست در همان لحظه دشمن نزد تو می‌آید و می‌گوید: «اگر پسر خدا هستی...» او زمانی می‌آید که تو در ضعیف‌ترین حالت خود هستی. او زمانی می‌آید که گرسنه‌ای. و آنچه در پاسخ به او می‌دهی تعیین می‌کند که استوار می‌مانی یا سقوط می‌کنی.

عیسی با کلام خدا به او پاسخ داد. ابلیس سه بار آمد و عیسی هر سه بار همان سخن را گفت: «مکتوب است.» نگفت «احساس می‌کنم»، نگفت «فکر می‌کنم»، نگفت «فرشته‌ای به من گفت» – بلکه گفت **مکتوب است**. صورت یونانی که عیسی به کار می‌برد *gegraptai* است – زمان ماضی نقلی مجهول اخباری از فعل *G1125 graphō*. واژه‌نامه کامل یونانی چیزی را آشکار می‌کند که ترجمه پنهان می‌سازد: کهن‌ترین معنای *G1125 graphō* «نوشتن» نیست بلکه تراشیدن، خراشیدن، حک کردن – یعنی بریدن یک سطح (هومر) است. واژه نوشتن در اصل به معنای حکاکی کردن است. «مکتوب است» یعنی بر روی صخره حک شده و همچنان در آنجا پابرجاست. زمان ماضی نقلی در زبان یونانی بیانگر عملی تمام شده است که نتیجه آن همچنان به قوت خود باقیست: حک شده است و حک شده باقی می‌ماند. حالت مجهول به این معناست که توسط کسی حک شده است – توسط خدا، از طریق دست‌های انسانی – و نتیجه آن دائمی است. این یک پیشنهاد نیست. یک عقیده نیست. این کلام مستقر و ابدی خداست. و عیسی، پسر خدا، خالق آسمان و زمین، آن کلام را به عنوان سلاح خود علیه ابلیس برگزید. اگر او به آن نیاز داشت، ما چقدر بیشتر به آن نیازمندیم؟

بیا بید به آنچه رخ داد بنگریم. متی به ما می‌گوید که عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان کند (متی ۴:۱). این یک تصادف نبود. یک انحراف از مسیر نبود. روح – یعنی روح القدس – او را به آنجا هدایت کرد. درست بعد از تعمیدش در اردن، درست بعد از آنکه ندای پدر از آسمان گفت: «این است پسر حبيب من که از او خشنودم» (متی ۳:۱۷)، روح او را به بیابان راند. مرقس از واژه قوی‌تری استفاده می‌کند – روح او را «بیرون راند» (مرقس

۱:۱۲). در این کار هدفی نهفته بود. پسر خدا باید در همان جایی با دشمن روبرو می‌شد که اسرائیل در آن شکست خورده بود، و او باید در جایی پیروز می‌شد که آن‌ها باخته بودند.

و اینجا جایی است که موضوع جالب می‌شود، زیرا هر سه پاسخ عیسی از یک کتاب می‌آید – کتاب تثئیه – و همگی از بخشی هستند که در آن موسی شکست‌های اسرائیل در بیابان را به آن‌ها یادآوری می‌کند. این یک اتفاق ساده نیست. عیسی در حال بازسازیِ آزمونِ اسرائیل است و او از این امتحان سربلند بیرون می‌آید.

نخستین وسوسه: گرسنگی. عیسی چهل شبانه‌روز روزه گرفته و گرسنه است. این یک توصیفِ ناچیز است – پس از چهل روز بدون غذا، بدن انسان در حال از کار افتادن است. و وسوسه‌گر به او می‌گوید: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود» (متی ۴:۳). معقول به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ تو پسر خدا هستی. قدرت داری. داری از گرسنگی می‌میری. فقط مقداری نان بساز. کجای این کار ایراد دارد؟

همه جایش. زیرا وسوسه درباره نان نبود. درباره این بود که آیا عیسی از قدرت الهی‌اش برای خدمت به خودش استفاده می‌کند یا خیر – تا از اراده پدر قدم فراتر بگذارد – تا از رنجی که پدر مقرر کرده بود، راه میان‌بری پیدا کند. و عیسی پاسخ می‌دهد: «مکتوب است که انسان تنها به نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر شود» (متی ۴:۴). او از تثئیه ۸:۳ نقل قول می‌کند و بافتار (سیاق) کلام بسیار اهمیت دارد. موسی با اسرائیل درباره چهل سال سرگردانی‌شان در بیابان سخن می‌گوید – که چگونه خدا آن‌ها را فروتن ساخت و گذاشت گرسنه شوند و سپس آن‌ها را با مَن خوراک داد، «تا تو را بفهماند که انسان تنها به نان زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر می‌شود، انسان زنده می‌ماند» (تثئیه ۸:۳). خدا به عمد اجازه داد اسرائیل گرسنه بماند. گرسنگی درس کار بود. قرار بود به آن‌ها پیاموزد که نان جسمانی کافی نیست – که آن‌ها به چیزی عمیق‌تر نیاز داشتند، چیزی که فقط از دهان خدا خارج می‌شود.

اسرائیل در آن آزمون شکست خورد. آن‌ها غر زدن. شکایت کردند. به موسی گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را از تشنگی بکشی؟» (خروج ۱۷:۳). آن‌ها خدا را متهم کردند که رهایشان کرده است. اما عیسی، در همان بیابان، تحت همان فشار، با بدنی به مراتب ضعیف‌تر از آنچه آن‌ها هرگز داشتند، به کلام پدر اعتماد کرد. او کلام خدا را بر نان ترجیح داد. او اطاعت را بر آسایش برگزید. و با انجام این کار، به ما نشان داد که زندگی با ایمان چگونه است.

من چنین لحظاتی داشته‌ام. البته نه به همان شکل – من پسر خدا نیستم. اما در جاهایی بوده‌ام که هیچ چیز نداشتم، جایی که گنجی خالی بود و قبض‌ها عقب افتاده بود و دشمن در گوشم زمزمه می‌کرد: اکنون خدای تو کجاست؟ اگر او واقعاً به فکر تو بود، آیا در این وضعیت می‌بودی؟ و من آموختم، به آرامی و با درد، که پاسخ همیشه یکسان است: **مکتوب است**. نه به این خاطر که نقل کردن یک آیه مثل یک ورد جادویی است – که نیست – بلکه به این دلیل که کلام خدا حقیقت است، چه من آن را حس کنم و چه نکنم. «انسان تنها به نان زیست نمی‌کند.» من با گرسنگی به رختخواب رفته‌ام و با آن آیه در قلبم بیدار شده‌ام، و می‌توانم از تجربه به شما بگویم که آن آیه بیش از هر نانی مرا تقویت کرد. خدا همیشه فراهم کرد. او همیشه به دادم رسید. اما او اغلب مرا به انتظار واداشت، و آن انتظار همان بیابان بود، و بیابان جایی بود که آموختم به کلام او بیش از شرایطم اعتماد کنم.

دومین وسوسه: گستاخی (آزمودن خدا). ابلیس عیسی را به کنگره معبد در اورشلیم می‌برد – بلندترین نقطه که بر دره قدرون مشرف است – و می‌گوید: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که «فرشتگان خود را درباره تو فرمان خواهد داد و تو را بر دستهای خود خواهند برداشت، مبادا پایت به سنگ بخورد» (متی ۴:۶). اکنون دقت کنید ابلیس در اینجا چه می‌کند. او از کتاب مقدس نقل قول می‌کند. او از مزمو ۹۱:۱۱-۱۲ نقل قول می‌کند و آن را دقیق هم نقل می‌کند. ابلیس کتاب مقدس را می‌شناسد. او می‌تواند آیه و فصل ذکر کند. اما او آیه را از بافتار خود خارج می‌کند و از آن برای وسوسه کردن خدا استفاده می‌کند – تا خدا را در مضیقه بگذارد، تا معجزه‌ای را به عنوان مدرک مطالبه کند.

عیسی پاسخ می‌دهد: «همچنین مکتوب است: «خداوند خدای خود را امتحان مکن» (متی ۴:۷). او از تثنیه ۶:۱۶ نقل قول می‌کند: «خداوند خدای خود را امتحان مکنید، چنانکه در مَسّه امتحان کردید.» و در مَسّه چه رخ داد؟ اسرائیل در بیابان تشنه بود و به جای اعتماد به خدا، مدرک خواستند. آن‌ها گفتند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟» (خروج ۱۷:۷). امتحان کردن خدا یعنی همین – مطالبه اینکه او خودش را بر اساس شرایط شما اثبات کند، مجبور کردن او، و آزمودن وفاداری‌اش به گونه‌ای که گویی شما داور هستید و او در جایگاه متهم. و عیسی از انجام آن سر باز زد. او نیازی نداشت که پدر در میانه سقوط او را بگیرد تا ثابت شود که پسر خداست. او از پیش می‌دانست کیست. هویت او مورد بحث نبود.

فکر می‌کنم بسیاری از ما بیش از آنچه تصور می‌کنیم با این موضوع دست‌وپنچ نرم می‌کنیم. برای چیزی دعا می‌کنیم و وقتی خدا فوراً پاسخ نمی‌دهد، شروع می‌کنیم به مهندسی کردن موقعیت‌ها تا بسنجیم آیا او واقعاً آنجا هست یا نه. خطرات احمقانه‌ای می‌پذیریم و نامش را ایمان می‌گذاریم. خود را در معرض خطر قرار می‌دهیم و انتظار داریم خدا ما را نجات دهد. اما این ایمان نیست – این گستاخی است. ایمان بدون نیاز به نشانه، به کلام خدا اعتماد می‌کند. ایمان می‌گوید: «مکتوب است» و در آن آرام می‌گیرد. عیسی بر کنگره معبد ایستاد و به پایین نگرست و در واقع گفت: من نیازی به پریدن ندارم. کلام پدرم کافی است.

سومین وسوسه: پرستش. ابلیس عیسی را به کوهی بسیار بلند می‌برد و تمام پادشاهی‌های جهان و جلال آن‌ها را به او نشان می‌دهد و می‌گوید: «تمام اینها را به تو می‌بخشم، اگر پیش من سجده کنی و مرا پرستش نمایی» (متی ۴:۸-۹). این وقیحانه‌ترین این سه وسوسه است. ابلیس دیگر تظاهر نمی‌کند. او به عیسی راه میان‌بری به تخت پادشاهی پیشنهاد می‌دهد – تمام پادشاهی‌ها، تمام قدرت، تمام جلال – بدون صلیب. بدون جتسیمانی. بدون تازیانه‌ها، خارها، میخ‌ها، تاریکی و فریاد رها شدن. فقط سجده کن. فقط مرا پرستش کن. و همه از آن توست.

و عیسی می‌گوید: «دور شو ای شیطان! زیرا مکتوب است: «خداوند خدای خود را پرستش کن و فقط او را عبادت نما» (متی ۴:۱۰). تثنیه ۶:۱۳. نخستین و بزرگ‌ترین فرمان. تنها یک خدا وجود دارد و تنها او شایسته پرستش است. ابلیس جهان را به عیسی پیشنهاد داد و عیسی صلیب را برگزید. او نقشه پدر را بر راه میان‌بر دشمن ترجیح داد. او رنج و اطاعت را بر قدرت و سازش برگزید.

به معنای این کار بیندیشید. به پسر خدا – که همه چیز به واسطه او آفریده شد و او جهان را با کلام قدرت خود پایدار نگاه می‌دارد (کولسیان ۱:۱۶-۱۷) – پادشاهی‌های این جهان پیشنهاد شد، به گونه‌ای که گویی او از پیش مالک آن‌ها نبوده است. و او آن‌ها را رد کرد.

نه به این خاطر که آن‌ها را نمی‌خواست – او زمانی که با جلال بازمی‌گردد، تک‌تک آن‌ها را خواهد داشت (مکاشفه ۱۱:۱۵) – بلکه به این دلیل که راه پدر به سوی تخت از میان صلیب می‌گذشت. در پادشاهی خدا هیچ راه میان‌بری وجود ندارد. مسیر جلال از میان رنج می‌گذرد و عیسی آن را پیمود.

سه وسوسه. سه پاسخ از کتاب تثنیه. سه جایی که اسرائیل شکست خورد و عیسی پیروز شد. جایی که اسرائیل برای نان غر زد، عیسی به کلام خدا اعتماد کرد. جایی که اسرائیل در مَسّه مدرک خواست، عیسی از آزمودن پدر امتناع ورزید. جایی که اسرائیل گوساله طلایی و خدایان ملت‌ها را پرستش کرد (خروج ۱: ۳۲-۴)، عیسی تنها پدر را پرستش نمود. آدم اول در باغی با تمام امکانات و آسایش سقوط کرد. آدم آخر در بیابانی با هیچ چیز جز کلام خدا ایستاد و سقوط نکرد.

پولس کلام مکتوب خدا را «شمشیر روح» می‌نامد (افسیسیان ۱۷:۶). در این وسوسه می‌بینیم که چرا. این تنها سلاح تهاجمی در زره مؤمن است و عیسی به ما نشان می‌دهد که چگونه از آن استفاده کنیم. او با ابلیس بحث نمی‌کند. وارد مجادله نمی‌شود. سعی نمی‌کند با استدلال راه خروجی بیابد. او به سادگی می‌گوید: **مکتوب است**. و همین کافی است. کلام خدا کافی است. برای پسر خدا در بدترین لحظه ضعف جسمانی و حمله روحانی کافی بود، و برای من و شما در هر بیابانی که امروز خود را در آن می‌یابیم، کافی است.

می‌خواهم سخنی را به صراحت بگویم، زیرا فکر می‌کنم نیاز به گفتن دارد. زمان‌هایی در زندگی‌ام بوده که دشمن به سختی به من هجوم آورده است – با اتهامات، با ترس، با شک، با ناامیدی – و تنها چیزی که مرا پابرجا نگاه داشت، آیه‌ای بود که سال‌ها پیش حفظ کرده بودم. نه یک احساس. نه یک رؤیا. نه یک کلام نبوی از جانب کسی دیگر. یک آیه. مکتوب، دائمی، و استوار در آسمان (مزمور ۸۹:۱۱۹). من آن را با صدای بلند اقرار می‌کردم، گاهی با اشک، گاهی با دندان‌های به هم فشرده، و دشمن می‌گریخت. نه به این خاطر که من قوی هستم – که نیستم. بلکه به این دلیل که کلام خدا قوی است. «خداوند می‌گوید: آیا کلام من مانند آتش و چون پتکی نیست که صخره را پاره‌پاره می‌کند؟» (ارمیا ۲۹:۲۳). کلام، یک آتش و یک پتک و یک شمشیر است، و وقتی آن را در برابر دشمن به کار می‌گیری، او نمی‌تواند ایستادگی کند. او ناچار به ترک کردن است. «آنگاه ابلیس او را رها کرد و اینک، فرشتگان آمده، او را خدمت می‌کردند» (متی ۴:۱۱).

و به این نکته دقت کنید: فرشتگان بعد از نبرد آمدند، نه قبل از آن. کمک بعد از اطاعت آمد. روال کار چنین است. تو بر کلام می‌ایستی، در برابر ابلیس مقاومت می‌کنی و سپس تسلی می‌آید. یعقوب نیز همین را می‌گوید: «پس خود را به خدا تسلیم کنید و با ابلیس مقاومت نمایید تا از شما بگریزد. به خدا نزدیک شوید تا او نیز به شما نزدیک شود» (یعقوب ۷:۴-۸). اما ابتدا باید مقاومت کنید. باید دهان خود را بگشایید و بگویید: مکتوب است.

این فصل در مقایسه با فصولی که در پی خواهند آمد کوتاه است، زیرا درس آن ساده است. نیازی نیست پیچیده باشد. عیسی با سه آیه از کتاب تثنیه با دشمن روبرو شد و پیروز گشت. اگر هیچ چیز دیگری درباره کتاب مقدس نمی‌دانید، این را بدانید: آن کلام خداست، مکتوب است و تا ابد باقی می‌ماند. آن را در قلب خود ذخیره کنید (مزمور ۱۱:۱۱۹)، و هنگامی که وسوسه‌گر بیاید – و او خواهد آمد – شما پاسخی خواهید داشت.

کلام تو را در دل خود مخفی داشتم تا به تو گناه نکنم.

Psalms 119:11 ---

فصل ۴

طومار در ناصره

پس به ایشان آغاز سخن کرد که: «امروز این نوشته در گوش شما به انجام رسید.»

Luke 4:21 ---

ناصره شهر کوچکی بود. هیچ‌کس انتظار نداشت چیز مهمی از آنجا بیرون بیاید. وقتی فیلیپس به نتنائیل گفت که آن‌ها مسیح – عیسی ناصری – را یافته‌اند، پاسخ نتنائیل صادقانه بود و احتمالاً اکثر مردم نیز با او هم‌عقیده بودند: «آیا می‌شود از ناصره چیزی خوب بیرون بیاید؟» (یوحنا ۱:۴۶). لغت‌نامه کتاب‌مقدس Easton نام ناصره را به واژه عبری netser H5342 مرتبط می‌داند که به معنای «یک شاخه» یا «یک جوانه» است – همان واژه‌ای که در اشعیا ۱۱:۱ به کار رفته است، آنجا که نبی می‌گوید: «و نهالی از تنه یسی بیرون خواهد آمد و شاخه‌ای از ریشه‌هایش بار خواهد آورد.» متی به ما می‌گوید که عیسی در ناصره بزرگ شد تا «آنچه به زبان انبیا گفته شده بود به انجام رسد که: «او ناصری خوانده خواهد شد»» (متی ۲:۲۳). آن شاخه. آن جوانه. رشد کردن در گمنامی، در شهری که هیچ‌کس به آن توجهی نمی‌کرد، در کارگاه یک نجار، تا روزی که او به کنیسه قدم گذاشت و به آن‌ها گفت که کیست.

آن روز در لوقا ۴:۱۶-۳۰ ثبت شده است و یکی از شگفت‌انگیزترین صحنه‌ها در اناجیل است. عیسی به خانه می‌آید. او به کنیسه‌ای می‌رود که در آن بزرگ شده بود، جایی که در کودکی نشسته بود و هر سَبَّت به قرائت تورات گوش سپرده بود. لوقا به ما می‌گوید که این عادت او بود – او طبق معمول در روز سَبَّت به کنیسه رفت (لوقا ۴:۱۶). او شورشی نبود که بخواهد سنت‌ها را بشکند. او یک یهودی وفادار بود که در مراسم پرستش شرکت می‌کرد و کتب‌مقدس را می‌شناخت. و در این سَبَّت خاص، او برای قرائت برخاست.

طومار اشعیا نبی را به دست او دادند. لوقا می‌گوید او «موضعی را که مکتوب بود یافت» (لوقا ۴:۱۷) – او آن را به طور تصادفی باز نکرد. او دقیقاً می‌دانست به دنبال چه می‌گردد. و این همان چیزی است که او خواند:

«روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم و تا کوفتگان را آزاد سازم، و از سال مقبول خداوند موعظه کنم.»

Luke 4:18-19 ---

او از اشعیا ۶۱:۱-۲ می‌خواند. اما نکته‌ای در اینجا وجود دارد که اگر عهد عتیق خود را باز نکنید و مقایسه نکنید، آن را از دست خواهید داد. متن اصلی در اشعیا اینگونه ادامه می‌یابد: «...و روز انتقام خدای ما را؛ تا تمامی ماتمیان را تسلی بخشم.» عیسی قرائت را در میانه یک

جمله قطع می‌کند. او عبارت «سال مقبول خداوند» را می‌خواند و سپس کتاب را می‌بندد. او عبارت «روز انتقام خدای ما» را نمی‌خواند. او دقیقاً در محل ویرگول توقف می‌کند.

این از سر بی‌دقتی نیست. این دقیق‌ترین و آگاهانه‌ترین قرائت کتاب مقدس در تاریخ جهان است. عیسی با یک مکث در میانه جمله اشعیا، آمدن اول خود را از آمدن دومش جدا می‌کند. سال مقبول خداوند – آن زمان اکنون است. آن فیض است. آن بشارتی است که به فقیران داده می‌شود، اسیرانی که آزاد می‌شوند و چشمان نابینایی که باز می‌شوند. روز انتقام – آن برای بعد است. آن زمانی فرا می‌رسد که او بازگردد. بین این دو نیمه از اشعیا ۶۱:۲، بین رحمت و داوری، تمام عصری که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم قرار دارد. دو هزار سال فیض، که در شکاف یک آیه جای گرفته است.

او کتاب را بست. آن را به خادم بازگرداند. نشست. و لوقا می‌گوید: «و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته بود» (لوقا ۴:۲۰). همه به او نگاه می‌کردند. آن‌ها آن متن را می‌شناختند. آن‌ها می‌دانستند که او در میانه آن توقف کرده است. آن‌ها منتظر بودند بشنوند او چه خواهد گفت.

و آنچه او گفت این بود: «امروز این نوشته در گوش شما به انجام رسید» (لوقا ۴:۲۱).

نه اینکه «این نوشته روزی به انجام خواهد رسید.» نه اینکه «این نوشته در زمان اشعیا به انجام رسید.» امروز. همین حالا. در گوش شما. من همان کسی هستم که اشعیا درباره‌اش سخن می‌گفت. روح خداوند بر من است. خداوند مرا مسح کرده است – و واژه یونانی برای «مسح کرد» در اینجا *chriō* G5548 است، فعلی که واژه *Christos* – مسیح – از آن مشتق شده است. و فرهنگ لغت آشکار می‌کند که این واژه در ترجمه سپتواژینتا حامل چه معنایی بوده است: *chriō* G5548 ترجمه واژه عبری *mashach* H4886 است – ریشه *Mashiach* یا همان ماشیا (*Messiah*) این واژه برای مسح کاهن (خروج ۲۸:۴۱)، نبی (۱ پادشاهان ۱۹:۱۶) و پادشاه (۱ ساموئیل ۱۰:۱) به کار می‌رفت. سه مقام، یک واژه. عیسی با خواندن این آیه و ادعای آن برای خود، اعلام می‌کرد که او همان «مسح‌شده» – کاهن، نبی و پادشاه – است، آن هم با همان واژه‌ای که عنوان او را در هر دو زبان یونانی و عبری می‌سازد. من اینجا هستم تا به فقیران مژده دهم، شکسته‌دلان را التیام بخشم و آزادی اسیران را اعلام کنم. آن کسی که منتظرش بودید – کسی که انبیای شما هفتصد سال درباره‌اش سخن گفتند – در مقابل شما در کنیسه خودتان ایستاده است.

واژه یونانی که لوقا برای «به انجام رسید» (یا محقق گشت) به کار می‌برد، *plēroō* G4137 است و به معنای پر کردن تا لبه، به کمال رساندن و به مرحله اجرا درآوردن است. کلمات اشعیا صرفاً نقل‌قول نمی‌شدند – آن‌ها در حال تحقق یافتن بودند. نبوت به رویدادی در آینده اشاره نمی‌کرد؛ بلکه در همان اتاق، در همان لحظه، توسط مردی که آن را بیان می‌کرد، پر و کامل می‌شد. ارجاعات متقاطع برای لوقا ۴:۱۸ بسیار عمیق هستند – اشعیا ۱۱:۲ (استقرار روح خداوند بر او)، اشعیا ۴۲:۱ (بنده‌ای که خداوند از او خشنود است)، اشعیا ۴۲:۷ (باز کردن چشمان نابینا، بیرون آوردن زندانیان از زندان)، اشعیا ۴۹:۹ (گفتن به اسیران که بیرون بیایید)، مزمو ۱۴۶:۷-۸ (خداوند اسیران را آزاد می‌کند، خداوند چشمان کوران را باز می‌کند). همه این‌ها به این لحظه اشاره دارند. همه این‌ها بر این یک مرد، در این یک کنیسه، در این یک شهر کوچک متمرکز شده‌اند.

در ابتدا، واکنش مثبت بود. لوقا می‌گوید همه بر او شهادت دادند و «از سخنان فیض‌باری که از دهان وی صادر می‌شد، متعجب گردیدند» (لوقا ۴:۲۲). اما بعد سؤالی مطرح شد که همه چیز را فاش کرد: «آیا این پسر یوسف نیست؟» آن‌ها او را می‌شناختند. بزرگ شدنش را دیده بودند. او را در کارگاه نجاری دیده بودند، بازی کردنش در کوچه‌ها را در کودکی دیده بودند، دیده بودند که مادرش از چاه آب می‌آورد. و حالا او در مقابل آن‌ها ایستاده بود و ادعا می‌کرد که تحقق اشعیا ۶۱ است. این خیلی زیاد بود. با تصویری که در ذهن داشتند همخوانی نداشت.

عیسی دقیقاً می‌دانست آن‌ها چه فکر می‌کنند. او گفت: «البته این مثل را به من خواهید گفت که: "ای حکیم خود را شفا ده! آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم کرده‌ای، در اینجا در وطن خود نیز بکن"» (لوقا ۴:۲۳). آن‌ها معجزه می‌خواستند. آن‌ها نمایش می‌خواستند. اگر واقعاً همانی هستی که ادعا می‌کنی، اینجا ثابتش کن، جایی که بتوانیم ببینیم. کاری خارق‌العاده انجام بده. و سپس عیسی چیزی گفت که تعجب آن‌ها را به خشم تبدیل کرد.

«و گفت: "هرآینه به شما می‌گویم هیچ نبی در وطن خود مقبول نمی‌باشد"» (لوقا ۴:۲۴). و سپس دو مثال از کتب مقدس خودشان به آن‌ها داد – دو داستانی که از بر بودند – و هر دو به عمیق‌ترین رگ غیرت و غرور ملی یهود برخورد می‌کرد.

«اما به راستی به شما می‌گویم که در زمان الیاس، وقتی که آسمان سه سال و شش ماه بسته شد و قحطی سخت در تمام زمین پدید آمد، بیوه‌زنان بسیاری در اسرائیل بودند؛ ولی الیاس نزد هیچ‌یک از ایشان فرستاده نشد، مگر به صرغه صیدون، نزد زنی بیوه» (لوقا ۴:۲۵–۲۶). در روزگار ایلیا، وقتی خشکسالی و قحطی آمد، خدا نبی خود را نزد یک بیوه اسرائیلی نفرستاد. او را نزد زنی غیریهود در صرغه، شهری در صیدون – سرزمینی بت‌پرست – فرستاد. آن زن تنها مثنی‌آرد و کمی روغن داشت و در حال جمع کردن هیزم بود تا آخرین وعده غذایی را برای خود و پسرش درست کند و بمیرند (۱ پادشاهان ۱۷:۱۲). و ایلیا به او گفت: اول برای من نانی درست کن. و او چنین کرد. و آرد در کوزه تمام نشد و روغن در صراحی کم نگردید، تا روزی که خداوند باران بر زمین بارانید (۱ پادشاهان ۱۷:۱۴–۱۶). خدا نبی خود را نزد یک غیریهود فرستاد. خدا معجزه خود را برای یک غیریهود فراهم کرد. در حالی که بیوه‌زنان اسرائیل گرسنه بودند.

و سپس مثال دوم: «و در زمان الیشع نبی، میروسان بسیاری در اسرائیل بودند و هیچ‌کس از ایشان پاک نشد، مگر نعمان سُرّیانی» (لوقا ۴:۲۷). نعمان فرمانده ارتش سوریه بود – دشمن اسرائیل. او جذام داشت و کنیز اسرائیلی‌اش درباره الیشع نبی به او گفته بود. او با انتظار چیزی بزرگ به اسرائیل آمد – انتظار داشت نبی بیرون بیاید و دستش را تکان دهد و نام خدا را با شکوه زیاد بخواند (۲ پادشاهان ۵:۱۱). در عوض، الیشع قاصدی فرستاد که به او گفت برو و هفت بار در اردن غسل کن. نعمان خشمگین شد. او گفت رودهای دمشق بهتر از اردن هستند (۲ پادشاهان ۵:۱۲). اما خادمانش او را متقاعد کردند و او رفت و هفت بار غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفلی کوچک بازگشت و پاک شد (۲ پادشاهان ۵:۱۴). یک سردار سوریه. یک غیریهود. پاک شد. در حالی که جذامیان اسرائیل، جذامی باقی ماندند.

می‌بینید عیسی چه می‌کند؟ او در یک کنیسه یهودی، در شهر خود ایستاده است، در حالی که تازه خود را تحقق اشعیا ۶۱ اعلام کرده – و سپس به آن‌ها می‌گوید که فیض خدا هرگز محدود به اسرائیل نبوده است. خدا ایلیا را نزد یک غیریهود فرستاد. خدا یک غیریهود را

شفا داد. و کنایه آشکار است: من فقط برای شما اینجا نیستم. بشارتی که من می‌آورم برای فقیران، اسیران، نابینایان و کوفتگان است – فارغ از اینکه از کجا آمده باشند. سال مقبول خداوند برای همگان است.

آن‌ها منظور او را کاملاً فهمیدند. و سعی کردند او را بکشند.

«پس جمیع اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پر از خشم گشتند و برخاسته، او را از شهر بیرون کردند و او را تا به قله کوهی که شهر ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را سرنگون اندازند» (لوقا ۴:۲۸-۲۹). این یک مخالفت ساده نیست. این یک شورش جمعی است. آن‌ها او را تا لبه پرتگاه کشاندند و آماده بودند او را به پایین پرتاب کنند. مردمی که او با آن‌ها بزرگ شده بود، همسایه‌ها، دوستان خانوادگی و کسبه – آن‌ها مرگ او را می‌خواستند. چون او حقیقت را درباره کتب مقدس خودشان به آن‌ها گفته بود. او ایلیا و الیشع را به آن‌ها نشان داد و به آن‌ها ثابت کرد که رحمت خدا از مرزهایی که آن‌ها دورش کشیده بودند، فراتر می‌رود.

و سپس لوقا چیزی فوق‌العاده را ثبت می‌کند: «اما او از میان ایشان گذشته، برفت» (لوقا ۴:۳۰). او فقط از میان آن‌ها عبور کرد. لوقا توضیح نمی‌دهد چگونه. او معجزه‌ای را توصیف نمی‌کند. او به سادگی می‌گوید: او عبور کرد. ساعت او هنوز نرسیده بود (یوحنا ۷:۳۰). او صلیبی داشت که باید به آن می‌رسید و هیچ گروه خشنی در ناصره نمی‌توانست مانع آن شود. او از میان آن‌ها گذشت و به کفرناحوم رفت و در آنجا تعلیم داد و شفا داد و دیوها را بیرون کرد و مردم از تعلیم او مبهوت شدند زیرا «سخن او با قدرت بود» (لوقا ۴:۳۲).

من مدام به آن لحظه‌ای بازمی‌گردم که او قرائت را قطع کرد. طومار اشعیا در دستانش باز بود و او می‌توانست تمام متن را بخواند – رحمت و انتقام با هم، تمام محدوده نقشه خدا. اما او در رحمت توقف کرد. او کتاب را در بخش رحمت بست. زیرا او برای همین در بار اول آمد. نه برای داوری جهان، بلکه برای نجات آن (یوحنا ۳:۱۷). نه برای آوردن روز انتقام، بلکه برای اعلام سال مقبول. و آن سال اکنون دو هزار سال است که ادامه دارد و طومار هنوز باز است و پیشنهاد هنوز پابرجاست. فقیران هنوز می‌توانند بشارت را بشنوند. شکسته‌دلان هنوز می‌توانند شفا یابند. اسیران هنوز می‌توانند آزاد شوند. نابینایان هنوز می‌توانند ببینند. اما روزی فرا خواهد رسید که او دوباره طومار را بگشاید و بقیه جمله را بخواند. روز انتقام فرا خواهد رسید. و در آن روز، برای پذیرش فیضی که او در ناصره پیشنهاد داد، خیلی دیر خواهد بود.

ارجاعات متقاطع برای اشعیا ۶۱:۱ در سراسر کتاب مقدس گسترده شده است. مزمو ۳۴:۱۸ – «خداوند نزدیک شکسته‌دلان است و کوفتگان روح را نجات خواهد داد.» مزمو ۱۴۷:۳ – «شکسته‌دلان را شفا می‌دهد و جراحت‌های ایشان را می‌بندد.» اشعیا ۴۲:۷ – «تا چشم‌های کور را باز کنی و محبوسان را از زندان و نشستگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری.» اشعیا ۴۹:۹ – «تا به اسیران بگویی: "بیرون آیید" و به آنانی که در ظلمت‌اند: "خویشتن را ظاهر سازید"»... همه این‌ها «بله» و «آمین» خود را در عیسی می‌یابند که در آن کنیسه در ناصره ایستاده است، از طوماری می‌خواند که هفت قرن قبل نوشته شده بود و می‌گوید: این من هستم. امروز. در گوش شما. محقق گشت.

روح خداوند یهوه بر من است، زیرا که خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم؛ مرا فرستاده تا شکسته‌دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به گشایش زندان ندا کنم؛ تا از سال مقبول خداوند و از روز انتقام خدای ما اعلام نمایم و تمامی ماتمیان را تسلی بخشم.

Isaiah 61:1-2 ---

فصل ۵

موسی درباره من نوشت

«زیرا اگر موسی را باور می‌کردید، مرا نیز باور می‌کردید؛ چرا که او درباره من نوشته است.»

John 5:46 ---

این فصلی است که در آن عهد عتیق به گونه‌ای گشوده می‌شود که وقتی یک بار آن را ببینید، دیگر نمی‌توانید نادیده‌اش بگیرید. عیسی فرمود که موسی درباره او نوشت. نه اینکه صرفاً گذرا به او اشاره کرده باشد یا به عنوان یک پیش‌گویی دوردست – بلکه درباره او نوشت. تورات، یعنی پنج کتاب موسی، شهادتی است بر پسر خدا. و شواهد در همه جا هستند، در مقابل چشمان ما پنهان شده‌اند و منتظرند تا کسی به متن همان‌گونه بنگرد که عیسی به ما آموخت.

می‌خواهم با یک تضاد شروع کنم. این مسئله‌ای است که اکثر مردم یا نادیده‌اش می‌گیرند یا هرگز متوجه آن نشده‌اند، اما وقتی آن را درک کنید، همه چیز تغییر می‌کند.

کتاب مقدس می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را ببیند و زنده بماند. خروج ۳۳:۲۰ می‌گوید: «رو می‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.» یوحنا در عهد جدید این را تأیید می‌کند: «هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است» (یوحنا ۱:۱۸). پولس می‌نویسد که خدا ساکن است «در نوری که هیچ‌کس را بدان راه نیست و هیچ‌کس از آدمیان او را ندیده و نتواند دید» (۱ تیموتائوس ۶:۱۶). این موضوع روشن است. هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را ببیند. هیچ انسانی نمی‌تواند به چهره قادر مطلق بنگرد و زنده بماند.

و با این حال، در سراسر عهد عتیق، مردم خدا را می‌بینند. او را می‌بینند، با او رو در رو سخن می‌گویند و زنده می‌مانند.

ابراهیم خداوند را در ممری می‌بیند. پیدایش ۱۸:۱ به وضوح می‌گوید: «و خداوند در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد.» سه مرد در برابر ابراهیم می‌ایستند و یکی از آن‌ها خودِ خداوند است. ابراهیم با او سخن می‌گوید. بر سر سدوم با او چانه می‌زند. او در برابر او می‌ایستد، همان‌گونه که انسانی در برابر انسانی دیگر می‌ایستد. و در پایان گفتگو، «چون خداوند سخن گفتن با ابراهیم را به پایان رسانید، برفت» (پیدایش ۱۸:۳۳). ابراهیم خداوند را دید. رو در رو. و زنده ماند.

یعقوب تمام شب را در فنیئیل با مردی کشتی می‌گیرد و چون سپیده می‌دمد، می‌گوید: «خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد» (پیدایش ۳۲:۳۰). واژه عبری برای «رو» یا «چهره»، H6440 pānīm است و یعقوب دو بار از آن استفاده می‌کند – «رو در رو»، او یک رؤیا ندید. او فرشته‌ای را از دور ندید. او خدا را محکم گرفت و رها نکرد، و با پایی لنگان و نامی جدید از آنجا رفت: اسرائیل – «زیرا با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی» (پیدایش

۳۲:۲۸). و هوشع نبی قرن‌ها بعد با نگاه به این واقعه، هویت کسی را که یعقوب با او کشتی گرفت فاش می‌کند: «آری، با فرشته مجاهده کرد و پیروز شد... یعنی یهوه خدای لشکرها؛ که یهوه نام یادگار اوست» (هوشع ۴:۱۲-۵). فرشته. یهوه خدای لشکرها. یک شخص واحد.

موسی خدا را در بوته مشتعل می‌بیند. خروج ۳:۲ می‌گوید: «فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد.» اما دو آیه بعد، بدون هیچ مقدمه و توضیحی، متن می‌گوید: «خدا از میان بوته او را ندا داد و گفت: ای موسی! ای موسی!» (خروج ۳:۴). و سپس: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا می‌ترسید که به خدا بنگرد» (خروج ۳:۶). این را دوباره و به آرامی بخوانید. آیه ۲: فرشته خداوند. آیه ۴: خدا ندا داد. آیه ۶: من خدای ابراهیم هستم. فرشته در میان جمله، تبدیل به خدا می‌شود. هیچ جابجایی یا معرفی شخصیت جدیدی در کار نیست. فرشته خداوند و خدا، یک شخص واحد هستند.

هاجر او را می‌بیند. او در بیابان تنهاست، باردار و در حال فرار از دست ساره، و «فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان یافت» (پیدایش ۱۶:۷). او با هاجر سخن می‌گوید. او وعده می‌دهد که نسل او را بی‌شمار گرداند. و سپس هاجر کاری شگفت‌آور انجام می‌دهد – «او نام خداوندی را که با وی سخن گفته بود، "تویی خدایی که مرا می‌بینی" نامید» (پیدایش ۱۶:۱۳). فرشته با او سخن گفت. او او را خداوند نامید. او او را خدا نامید.

مانوح و همسرش او را می‌بینند. فرشته خداوند بر آن‌ها ظاهر می‌شود و وعده پسری را می‌دهد – سامسون. وقتی مانوح نام او را می‌پرسد، فرشته پاسخ می‌دهد: «چرا اسم مرا می‌پرسی، در حالی که آن عجیب است؟» (داوران ۱۳:۱۸). واژه عبری که «عجیب» ترجمه شده، pīl'ā است – به معنای شگفت‌انگیز و درک‌ناپذیر. این همان واژه‌ای است که در اشعیا ۹:۶ به کار رفته، جایی که مسیح «عجیب» خوانده شده است. سپس فرشته در شعله مذبح به بالا صعود می‌کند و مانوح به همسرش می‌گوید: «البته خواهیم مرد، زیرا که خدا را دیده‌ایم» (داوران ۱۳:۲۲). نه یک فرشته را. خدا را.

اشعیا خداوند را می‌بیند که «بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و دامان قبای او هیکل را پر می‌داشت» (اشعیا ۶:۱). سرافین فریاد می‌زنند: «قدوس، قدوس، قدوس است یهوه صباپوت! تمامی زمین از جلال او مملو است» (اشعیا ۶:۳). و اشعیا فریاد برمی‌آورد: «وای بر من که هلاک شدم، زیرا که مرد ناپاک لب هستم... چون که چشمانم پادشاه، یهوه صباپوت را دیده است» (اشعیا ۶:۵). اشعیا خدا را دید. او پادشاه را بر تخت دید. و در یوحنا ۱۲:۴۱، یوحنا رسول دقیقاً به ما می‌گوید که اشعیا چه کسی را دید: «اشعیا این را وقتی گفت که جلال او را دید و درباره او سخن گفت.» این «او»، عیسی است. یوحنا به روشنی و بدون ابهام می‌گوید که وقتی اشعیا یهوه صباپوت را بر تخت در معبد دید، در حال مشاهده جلال عیسی مسیح بود.

پس مسئله اینجاست، و راه حل نیز اینجاست. هیچ‌کس هرگز خدای پدر را ندیده است. این حقیقت دارد. پدر در نوری ساکن است که نزدیکی بدان محال است. اما هر بار که خدا در عهد عتیق بر انسانی ظاهر شد – هر بوته سوزان، هر کشتی گرفتن در فنیئیل، هر هیبتی بر تخت، هر مردی با شمشیر برهنه – آن شخص پسر بود. آن مسیح پیش از تجسد بود. آن «کلمه» بود که نزد خدا بود و خود خدا بود (یوحنا ۱: ۱) پیش از آنکه جسم گردد و در میان ما ساکن شود (یوحنا ۱: ۱۴). خود عیسی این را فرمود: «هر که مرا دید، پدر را دیده است»

(یوحنا ۱۴: ۹). او صورتِ خدای نادیده است (کولسیان ۱: ۱۵). اوست که خدای نادیده را مرئی می‌سازد. او همیشه چنین بوده است.

واژهٔ عبری برای «فرشته‌ای» که در طول این آیات ظاهر می‌شود H4397 mal'ak است، و فرهنگ عبری «استرانگ» معانی آن را چنین فهرست می‌کند: «قاصد، نماینده، فرشته» و – این نکته حیاتی است – «فرشتهٔ ظهور الهی (theophanic)». («angel خودِ «استرانگ» تشخیص می‌دهد که دسته‌ای از ظهورات در عهد عتیق وجود دارد که یک فرشتهٔ معمولی نیست، بلکه خودِ خداست که به شکلی مرئی ظاهر می‌شود. و فرهنگ کتاب مقدس «اسمیت» این را مستقیم‌تر بیان می‌کند: «فرشتهٔ خداوند: شکل خاصی که خدا خود را بدان بر انسان آشکار ساخت، و از این رو، شکل مرئی مسیح پیش از تجسد است.» این فرهنگ به پیدایش ۱۸، پیدایش ۱۹ و اعمال ۷: ۳۰-۳۸ استناد می‌کند.

اعمال فصل ۷ جایی است که استیفان، در آخرین سخنرانی‌اش در برابر شورای سنهدرین، نقاط را به هم وصل می‌کند. او می‌گوید که فرشته‌ای در بوتهٔ سوزان بر موسی ظاهر شد (اعمال ۷: ۳۰)، و از آن بوته «آواز خداوند» به گوش رسید (اعمال ۷: ۳۱)، که گفت: «من هستم خدای پدران تو» (اعمال ۷: ۳۲). و سپس استیفان چیزی می‌گوید که همهٔ این‌ها را یکجا جمع می‌کند: «این است آن که در جماعت در بیابان با آن فرشته‌ای که در کوه سینا با وی سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلام زنده را یافت تا به ما سپارد» (اعمال ۷: ۳۸). استیفان آن فرشته در سینا را – همان که شریعت را به موسی داد – به عنوان همان کسی شناسایی می‌کند که در بوته ظاهر شد. آن فرشته. همان خداوند (یهوه). همان که کلام زنده را به اسرائیل بخشید. مسیح، پیش از تجسد.

حالا بگذارید به شما نشان دهم که چگونه این رشته از میان یک مکان جغرافیایی واحد می‌گذرد، زیرا کتاب مقدس جغرافیا را بیهوده به کار نمی‌برد.

یوشع در نزدیکی اریحا ایستاده و خود را برای نبرد آماده می‌کند؛ او چشمان خود را بلند کرده و می‌بیند که «مردی با شمشیر برهنه در دست، در برابرش ایستاده است» (یوشع ۵: ۱۳). یوشع می‌پرسد: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟» و پاسخ آن چیزی نیست که او انتظار داشت: «نه، بلکه من الآن به عنوان سردار سپاه خداوند آمده‌ام» (یوشع ۵: ۱۴). یوشع به روی بر زمین می‌افتد و پرستش می‌کند. و آن سردار او را منع نمی‌کند. او نمی‌گوید «زینهار چنین نکنی» – یعنی همان چیزی که یک فرشتهٔ معمولی وقتی کسی قصد پرستش او را دارد می‌گوید (مکاشفه ۱۹: ۱۰، ۲۲: ۸-۹). در عوض، او می‌گوید: «نعلین خود را از پای خود بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای مقدس است» (یوشع ۵: ۱۵). این‌ها دقیقاً همان کلماتی هستند که از میان بوتهٔ سوزان در خروج ۳: ۵ گفته شد. همان فرمان. همان قدسیت. همان شخص. و آن شمشیر برهنه در دست او – همان شمشیر برهنه بار دیگر در اول تواریخ ۲۱: ۱۶ ظاهر می‌شود، جایی که داوود «فرشتهٔ خداوند را دید که میان زمین و آسمان ایستاده و شمشیری برهنه در دست دارد که بر اورشلیم دراز شده است.» و آن فرشته کجا ایستاده است؟ در خرمنگاه «أرنان بیوسی». بر کوه «موریا». همان‌جا که ابراهیم، اسحاق را تقدیم کرد (پیدایش ۲۲: ۲). همان‌جا که سلیمان معبد را بنا می‌کرد (دوم تواریخ ۳: ۱). همان‌جا که عیسی صلیب خود را حمل می‌کرد.

همان مکان. همان شخص. همان شمشیر برهنه. از ابراهیم تا یوشع و داوود تا عیسی – این رشته مانند ریسمانی لعل‌فام از میان کوه موریا می‌گذرد.

و سپس «انگشت خدا» در میان است. خروج ۳۱: ۱۸ به ما می‌گوید که لوح‌های شریعت «به انگشت خدا مکتوب بود.» انگشت خدا احکام را بر سنگ در سینا حک کرد. و در لوقا ۱۱: ۲۰، عیسی می‌گوید: «اما اگر من به انگشت خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما آمده است.» همان انگشت. انگشتی که شریعت را بر سنگ نوشت، همان انگشتی است که دیوها را در جسم اخراج می‌کند. و پولس این رشته را کامل می‌کند: «ظاهر شده‌اید که نامۀ مسیح می‌باشید... که نه با مرکب، بلکه به روح خدای حی مکتوب است، و نه بر لوح‌های سنگی، بلکه بر لوح‌های گوشتین دل» (دوم قرن‌تین ۳: ۳). انگشت خدا در سینا بر سنگ نوشت، در جلیل دیوها را اخراج کرد، و اکنون به واسطه روح بر دل‌های انسان‌ها می‌نویسد. همان انگشت. همان خدا. همان عیسی.

باید در اینجا سخنی شخصی بگویم. وقتی برای اولین بار شروع به دیدن این پیوندها کردم – تبدیل شدن فرشته به خدا در بوتۀ سوزان، همان کلمات در بوتۀ و در اریحا، ظاهر شدن شمشیر برهنه در خرمناهی که قرار بود معبد شود – غرق در شگفتی شدم. نه به شکلی مهیج و احساسی، بلکه در سکوت. پشت میز با کتاب مقدس و فرهنگ واژگان نشستم و مدام صفحات را ورق می‌زدم، ارجاعات متقاطع را دنبال می‌کردم و هر رشته به همان یک جا ختم می‌شد: عیسی. او در پیدایش ۱۶ با هاجر بود. او در پیدایش ۱۸ با ابراهیم بود. او در پیدایش ۳۲ با یعقوب بود. او در بوتۀ با موسی بود. او با شمشیری برهنه پیش روی یوشع بود. او بر تخت بود وقتی اشعیا «خداوند صباوت» را دید. او در خرمناهی با داوود بود. و سپس او در آخوری در بیت لحم بود، و بر صلیبی بیرون از اورشلیم، و در باغی در صبح رستاخیز.

موسی درباره او نوشت. این چیزی است که عیسی گفت، و این حقیقت است. تورات فقط شریعت نیست. فقط تاریخ نیست. یک شهادت است. هر بار که «فرشته خداوند» ظاهر می‌شود، هر بار که خدا در شکلی مرئی جلوه‌گر می‌شود، هر بار که کسی روی خدا را می‌بیند و زنده می‌ماند – آن شخص پسر است. همان که جسم گردید و در میان ما ساکن شد (یوحنا ۱: ۱۴). همان که گفت: «پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم» (یوحنا ۸: ۵۸). همان که دیروز و امروز و تا ابد همان است (عبرانیان ۱۳: ۸).

عیسی فرمود: «اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید، چون که او درباره من نوشته است» (یوحنا ۵: ۴۶).

او نوشت. در هر صفحه.

او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفرینش. زیرا در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، خواه تخت‌ها و خواه ریاست‌ها و خواه حکومت‌ها و خواه قدرتها؛ همه به وسیله او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در او همه چیز قوام دارد.

Colossians 1:15-17 ---

فصل ۶

همچون یونس که سه روز بود

زیرا همان‌گونه که یونس سه شبانه‌روز در شکم نهنگ بود، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد بود.

Matthew 12:40 ---

فریسیان در پی نشانه‌ای بودند. آن‌ها همیشه نشانه‌ای می‌خواستند. آن‌ها به‌تازگی دیده بودند که عیسی مردی را که دستش خشک شده بود شفا داد و دیوی را از مردی نابینا و گنگ بیرون راند، اما به‌جای آنکه به خاک بیفتند و او را پرستش کنند، متهمش کردند که این کار را با قدرت بَعْل زَبول انجام می‌دهد (متی ۱۲:۲۴). و سپس این وقاحت را داشتند که بگویند: «استاد، می‌خواهیم از تو نشانه‌ای ببینیم» (متی ۱۲:۳۸). یک نشانه. گویی شفای نابینایان و بیرون راندن دیوها به اندازه‌ی کافی نشانه نبود. گویی اگر او کاری بزرگ‌تر، نمایشی‌تر و بیشتر مطابق میل آن‌ها انجام می‌داد، ایمان می‌آوردند.

عیسی باطن آن‌ها را به‌خوبی می‌دید. او آن‌ها را نسلی شریر و زناکار خواند (متی ۱۲:۳۹). واژه یونانی برای «نشانه» در اینجا G4592 sēmeion است؛ به معنای یک علامت، یک نشان، چیزی که به حقیقتی عمیق‌تر فراتر از خود اشاره دارد. آن‌ها به دنبال یک نمایش خیره‌کننده بودند. عیسی به آن‌ها چیزی بس عمیق‌تر پیشنهاد داد: «هیچ نشانه‌ای به آن داده نخواهد شد، جز نشانه‌ی یونس نبی.»

یک نشانه. این تنها چیزی بود که او به آن‌ها می‌داد؛ و آن، نشانه‌ی مرگ و رستاخیز بود.

«زیرا همان‌گونه که یونس سه شبانه‌روز در شکم نهنگ بود، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد بود» (متی ۱۲:۴۰). یونس توسط ماهی بزرگی بلعیده شد – متن عبری می‌گوید که خداوند آن را «مهیا» کرده بود، H4487 mānāh، به این معنی که او آن را گماشت، او آن را مقدر کرد؛ این یک اتفاق تصادفی نبود – و یونس سه شبانه‌روز در شکم آن ماهی بود (یونس ۱:۱۷). او در تاریکی بود. او در اعماق بود. او از شکم خود مرگ فریاد برآورد: «از شکم هاویه فریاد برآوردم و تو آواز مرا شنیدی» (یونس ۲:۲). واژه عبری برای «هاویه» در اینجا H7585 she'ōl است – گور، قلمرو مردگان. یونس عملاً مرده بود. و سپس خدا او را بالا آورد. آن ماهی او را زنده بر خشکی قی کرد.

این همان نشانه است. مرگ و رستاخیز. سه روز در گور و سپس زندگی. این تنها نشانه‌ای است که عیسی به آن نسل وعده داد و تنها نشانه‌ای است که اهمیت دارد. همه‌چیز در ایمان مسیحی به آن بستگی دارد. همان‌طور که پولس می‌گوید: «اگر مسیح برنخاسته باشد، هم بشارت ما بیهوده است و هم ایمان شما» (۱ قرن‌تیا ۱۵:۱۴). مراجع متقاطع برای متی ۱۲:۴۰ به یوحنا ۲:۱۹ اشاره دارند، جایی که عیسی می‌گوید: «این معبد را ویران کنید که من در سه روز آن را برپا خواهم کرد» – همان وعده، همان سه روز، همان الگو. و نیز به افسسیان

۴:۹، جایی که پولس می‌نویسد که مسیح پیش از آنکه صعود کند، «نخست به بخش‌های پایین‌تر زمین نزول کرد.» یونس در شکم ماهی؛ عیسی در دل زمین. الگو دقیق است.

اما عیسی به یونس بسنده نکرد. او ادامه داد و آنچه در ادامه گفت حتی تکان‌دهنده‌تر است.

«مردمان نینوا در روز داوری با این نسل برخوانند خاست و آن را محکوم خواهند کرد؛ زیرا آنان با موعظه‌ی یونس توبه کردند، و اینک کسی بزرگ‌تر از یونس در اینجا است» (متی ۱۲:۴۱). مردمان نینوا – بت‌پرستان، غیریهودیان، آشوریان، دشمنان اسرائیل – آن‌ها از زبان پیامبری بی‌میل، موعظه‌ای تک‌جمله‌ای شنیدند («چهل روز دیگر و نینوا واژگون خواهد شد»)، یونس ۳:۴) و توبه کردند. از پادشاه بر تختش گرفته تا فقیرترین مرد شهر، پلاس پوشیدند، خاکسترنشین شدند و نزد خدا فریاد برآوردند (یونس ۳:۵-۸). آن‌ها تقاضای نشانه‌ای نکردند. آن‌ها کمیته‌ای برای ارزیابی اعتبارنامه‌ی پیامبر تشکیل ندادند. آن‌ها کلام را شنیدند و بازگشتند. و در اینجا فریسیان در برابر کسی ایستاده بودند که **بزرگ‌تر از یونس** بود – خود پسر خدا – و شفای بیماران و برخیزاندن مردگان او را می‌دیدند، اما توبه نمی‌کردند. نینویان در روز داوری آن‌ها را محکوم خواهند کرد؛ نه به خاطر بت‌پرست بودنشان، بلکه به این خاطر که در برابر کلام خدا، بیش از مردمی که باید بهتر می‌دانستند، پاسخگو بودند.

و سپس عیسی مقایسه دیگری را می‌افزاید: «ملکه جنوب در روز داوری با این نسل برخاسته، بر آن حکم خواهد کرد؛ زیرا او از دورترین نقاط زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود؛ و اینک کسی بزرگ‌تر از سلیمان در اینجا است» (متی ۱۲:۴۲). ملکه سبا، از دورترین نقطه دنیای شناخته‌شده – احتمالاً یمن یا اتیوپی امروزی – درباره حکمت سلیمان شنید و مسافتی عظیم را پیمود تا بیاید و گوش فرا دهد (۱ پادشاهان ۱۰:۱-۱۳). او با پرسش‌هایی آمد و در حالی که از پاسخ‌ها مبهوت شده بود، بازگشت. و او یک غیریهود بود. یک ملکه بت‌پرست که برای جستجوی حکمت تلاش کرد. در همین حال، رهبران مذهبی اسرائیل سرچشمه تمام حکمت را در میان خود داشتند و از او یک شعبده‌بازی مجلسی درخواست می‌کردند.

بزرگ‌تر از یونس. بزرگ‌تر از سلیمان. عیسی در اینجا ادعایی می‌کند که بسیار فراتر از یک مقایسه ساده است. یونس یک نبی بود – یکی از بزرگ‌ترین انبیا در اسرائیل که به دشمن‌ترین شهر غیریهود در جهان فرستاده شد و موعظه او آن شهر را نجات داد. سلیمان حکیم‌ترین انسانی بود که تا به حال زیسته است – پادشاهان و ملکه‌ها از سراسر زمین سفر می‌کردند تا سخنان او را بشنوند. و عیسی در متی ۱۲ ایستاده و می‌گوید: من از هر دوی آن‌ها بزرگ‌تر هستم. نه به آن معنا که پیامبری از پیامبر دیگر بزرگ‌تر است، یا پادشاهی از پادشاه دیگر حکیم‌تر. بلکه بزرگ‌تر در «ذات». بزرگ‌تر در «ماهیت». بزرگ‌تر از آن رو که من همان کسی هستم که یونس به او اشاره می‌کرد. بزرگ‌تر از آن رو که من همان حکمتی هستم که سلیمان آن را توزیع می‌کرد. نشانه یونس تنها یک شباهت نیست – بلکه سایه‌ای از واقعیت است. یونس سه روز در شکم ماهی بود و زنده بیرون آمد. من سه روز در زمین خواهم بود و از مردگان برخوام خاست. یونس نینوا را نجات داد. من جهان را نجات خواهم داد.

موضوع دیگری در این فصل از متی هست که نمی‌خواهم از دست بدهیم، زیرا عیسی یک آیه از عهد عتیق را دو بار در فاصله سه فصل نقل می‌کند، و وقتی او چیزی را تکرار می‌کند، ما باید به دقت توجه کنیم.

آن آیه هوشع ۶:۶ است: «زیرا من رحمت را می‌پسندم و نه قربانی را؛ و شناخت خدا را بیشتر از قربانی‌های سوختنی.»

اولین باری که عیسی آن را نقل می‌کند در متی ۹:۱۳ است. فریسیان از او انتقاد می‌کنند که چرا با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد، و او می‌گوید: «بروید و معنای این را بیاموزید که «رحمت را می‌پسندم و نه قربانی را»؛ زیرا من نیامده‌ام تا پارسایان، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم.» بار دوم در متی ۱۲:۷، در جریان مجادلهٔ سَبَّت است. شاگردان او در روز سَبَّت خوشه می‌چیدند و فریسیان برآشفته شدند. عیسی به داود اشاره می‌کند که نان پیشکش را خورد، و به کاهنانی که در روز سَبَّت در معبد کار می‌کنند، و سپس می‌گوید: «اگر معنای این را می‌دانستید که «رحمت را می‌پسندم و نه قربانی را»، بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید.»

دو بار. «بروید و بیاموزید.» «اگر می‌دانستید.» در هر دو بار، او رهبران مذهبی را توبیخ می‌کند که سیستم را – قوانین، آیین‌ها و ظواهر را – بر قلب خدا اولویت داده‌اند. خدا خواهان رحمت است. او خواهان شناخت خود است. تمام سیستم قربانی قرار بود به جایی – به شخصی – اشاره کند و آن‌ها آن را به هدفی در خود آن تبدیل کرده بودند. آن‌ها چنان مشغول حفظ مذهب بودند که خدایی را که مذهب دربارهٔ او بود، گم کردند.

و دقیقاً در میان این دو نقل‌قول از هوشع ۶:۶، عیسی ادعایی می‌کند که باید آن‌ها را به زانو در می‌آورد: «در اینجا کسی هست که از معبد بزرگ‌تر است» (متی ۱۲:۶). بزرگ‌تر از معبد. مکانی که حضور خدا در آن ساکن بود، مرکز پرستش اسرائیل، بنایی که سلیمان ساخت و هیرودیس آن را به یکی از عجایب جهان باستان گسترش داده بود – و عیسی می‌گوید: من از آن بزرگ‌تر هستم. زیرا معبد بنایی بود که حضور خدا را در خود جای می‌داد. اما عیسی خود حضور خدا است. معبد یک سایه بود. او واقعیت است. او گفت: «این معبد را ویران کنید و من در سه روز آن را برپا خواهم کرد» (یوحنا ۲:۱۹). او دربارهٔ معبد بدن خود سخن می‌گفت (یوحنا ۲:۲۱).

بزرگ‌تر از یونس. بزرگ‌تر از سلیمان. بزرگ‌تر از معبد. و با این حال، آن‌ها تقاضای یک نشانه کردند. و تنها نشانه‌ای که او به آن‌ها داد، همان نشانه‌ای بود که اهمیت داشت: سه روز در زمین، و سپس قیام. این است انجیل. تمام حقیقت همین است. اگر به آن ایمان بیاورید، حیات دارید. اگر ایمان نیاورید، آن‌گاه حتی مردمان نینوا – که با شواهدی بسیار کمتر ایمان آوردند – در داوری برخوردار خواهند خاست و در شگفت خواهند بود که چگونه شما آن را از دست دادید.

زیرا من رحمت را می‌پسندم و نه قربانی را؛ و شناخت خدا را بیشتر از قربانی‌های سوختنی.

Hosea 6:6 ---

فصل ۷

سنگی که معماران رد کردند

سنگی را که معماران رد کردند، سرِ زاویه شده است. این از جانب خداوند است و در نظر ما عجیب می‌نماید.

Psalms 118:22-23 ---

عیسی مَثَلی آورد و کسانی که مخاطب او بودند، منظور او را کاملاً درک کردند. به همین دلیل بود که می‌خواستند او را دستگیر کنند.

این هفته پایانی زندگی اوست. او در اورشلیم، در صحن‌های معبد است و سرانِ کهنه و مشایخ تمام صبح اقتدار او را زیر سؤال برده‌اند. پس او برای آن‌ها داستانی نقل می‌کند. مردی تاکستانی غرس می‌کند. گرد آن دیوار می‌کشد، چرخشتی در آن حفر می‌کند، برجی بنا می‌نماید و آن را به باغبانان اجاره می‌دهد (متی ۲۱:۳۳). سپس به سفر دوری می‌رود. چون فصلِ حصاد می‌رسد، غلامان خود را می‌فرستد تا میوه‌اش را بگیرند. باغبانان یک غلام را می‌زنند، دیگری را می‌کشند و سومی را سنگسار می‌کنند. او باز هم غلامان بیشتری می‌فرستد – آن‌ها با این‌ها نیز همان‌طور رفتار می‌کنند. در نهایت، او پسر خود را می‌فرستد. صاحب تاکستان می‌گوید: «پسر مرا حرمت خواهند داشت» (متی ۲۱:۳۷). اما وقتی باغبانان پسر را می‌بینند، با خود می‌گویند: «این وارث است؛ بیایید او را بکشیم و میراث او را تصاحب کنیم» (متی ۲۱:۳۸). آن‌ها پسر را می‌گیرند، از تاکستان بیرون می‌اندازند و می‌کشند.

عیسی می‌پرسد: وقتی صاحب تاکستان بیاید، با آن باغبانان چه خواهد کرد؟ و آن‌ها حکم محکومیت خود را این‌گونه صادر می‌کنند: «آن بدکاران را به بدترین وجه هلاک خواهد کرد و تاکستان را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه را در فصلش به او بازدهند» (متی ۲۱:۴۱).

هر کسی که گوش می‌داد می‌دانست عیسی چه می‌کند. تاکستان، اسرائیل است – این یک حدس نیست؛ اشعیا هفت قرن قبل از آن، این را به وضوح بیان کرده بود. «زیرا که تاکستان یهوه صباپوت، خاندان اسرائیل است و مردان یهودا، غرس خوشی او» (اشعیا ۵:۷). سرود تاکستان اشعیا در باب ۵، تقریباً از همان زبانی استفاده می‌کند که در مَثَل عیسی به کار رفته است – دیوارکشی، چرخشت، برج، انتظار میوه نیکو و ناامیدی از انگورهای وحشی. فریسیان باب ۵ اشعیا را از حفظ بودند. آن‌ها می‌دانستند که تاکستان همان اسرائیل است. آن‌ها می‌دانستند که غلامان همان انبیا هستند. و وقتی عیسی گفت «در آخر، پسر خود را فرستاد» – آن‌ها می‌دانستند که او درباره خودش صحبت می‌کند.

و سپس عیسی ضربه نهایی را وارد می‌کند. او مزمو ۲۲:۱۱۸-۲۳ را نقل می‌کند و این کار را با همان سؤال انجام می‌دهد که برای متخصصان مذهبی نگاه داشته بود: «آیا هرگز در کتب نخوانده‌اید که آن سنگی را که معماران رد کردند، همان سرِ زاویه شده است؟ این از جانب خداوند است و در نظر ما عجیب است» (متی ۲۱:۴۲).

«آیا هرگز نخوانده‌اید». او با مردانی صحبت می‌کند که تمام روزهای زندگی خود کتب مقدس را خوانده‌اند. مردانی که مزمورها را حفظ کرده‌اند. مردانی که مزمور ۱۱۸ را در هر عید فصیح می‌سرایند. و او از آن‌ها می‌پرسد: آیا هرگز این را نخوانده‌اید؟ آیا هرگز ندیدید که معنای آن چیست؟ سنگی که معماران آزمایش کردند و کنار گذاشتند – سنگی که تصمیم گرفتند مفید نیست، شکل درستی ندارد و لایق جایی در ساختمان نیست – همان سنگ، سنگ اصلی پی (سنگ زاویه) شده است. مهم‌ترین سنگ در کل سازه. سنگی که همه چیز را در کنار هم نگاه می‌دارد.

کلمه عبری برای سنگ H68 'eben است، و «استرانگ» خاطرنشان می‌کند که این کلمه از ریشه‌ای به معنای «بنا کردن» مشتق شده است. سنگ وجود دارد تا بر روی آن بنا شود. معماران – رهبران مذهبی، متخصصان، کسانی که وظیفه‌شان ساختن خانه خدا بود – به این سنگ نگریستند و آن را رد کردند. آن‌ها تصمیم گرفتند که این سنگ مناسب نیست. و خدا آن را به عنوان بنیاد قرار داد.

اشعیا همین موضوع را با کلماتی دیگر گفته بود: «بنابراین خداوند بیهوده چنین می‌گوید: اینک من سنگی در صهیون برای بنیاد می‌نهم، سنگی آزموده، سنگ زاویه گرانبها و بنیانی محکم؛ هر که ایمان آورد، عجله نخواهد کرد» (اشعیا ۲۸:۱۶). سنگی آزموده – امتحان شده، ثابت شده، بررسی شده. سنگ زاویه گرانبها – فراتر از اندازه ارزشمند. بنیانی محکم – تزلزل‌ناپذیر. این همان چیزی است که خدا در صهیون می‌نهاد. نه یک برنامه ساختمانی؛ بلکه یک «شخص».

پطرس این را درک کرد. پس از پنطیکاست، در حالی که در مقابل شورای سنهدرین ایستاده بود – همان گروهی که عیسی را محکوم کرده بودند – پطرس گفت: «این است آن سنگی که شما معماران آن را خوار شمردید و سر زاویه گشت. و در هیچ‌کس دیگر نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردمان داده نشده که به آن باید ما نجات یابیم» (اعمال ۱۱:۴-۱۲). پطرس مزمور ۱۱۸:۲۲ را مستقیماً به مردانی نشانه رفت که عیسی را رد کرده بودند. شما معماران هستید. او سنگ است. شما او را دور انداختید. خدا او را سنگ زاویه ساخت. و هیچ اسم دیگری – هیچ جایگزینی، هیچ گزینه دومی – وجود ندارد که کسی بتواند با آن نجات یابد.

پطرس بعدها در نامه اول خود در این باره نوشت و تمام این رشته‌ها را – مزمور ۱۱۸، اشعیا ۲۸ و اشعیا ۸ – در یک متن واحد گرد هم آورد تا نشان دهد که چگونه همان سنگ، بسته به اینکه چه کسی با آن روبرو شود، به شکلی متفاوت عمل می‌کند:

بنابراین در کلام خدا آمده است: «اینک در صهیون سنگی می‌نهم، یعنی سنگ زاویه برگزیده و گرانبها؛ و هر که به او ایمان آرد، خجل نخواهد شد.» پس شما را که ایمان دارید، او گرانبهاست؛ اما برای کسانی که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است» و «سنگ لغزش و صخره رنجش». زیرا که ایشان به کلام لغزش می‌خورند، چون نافرمان هستند و برای همین نیز مقرر شده‌اند.

--- ۱ پطرس ۲:۶--۸

برای کسانی که ایمان دارند، او گرانبه‌است – بنیاد، سنگِ زاویه، کسی که زندگی خود را بر او بنا می‌کنید و هرگز فرو نمی‌ریزید. برای کسانی که نافرمانی می‌کنند، او سنگی است برای لغزش – صخره‌ای که به آن برخورد می‌کنید چون از دیدن حقیقتِ او سر باز زدید. همان سنگ. همان عیسی. تفاوت در او نیست. تفاوت در ماست.

و خودِ عیسی هشدار را اضافه کرد که تنها متی آن را ثبت کرده است: «و هر که بر این سنگ افتد، شکسته شود؛ اما بر هر کس که آن بیفتد، او را خرد خواهد کرد» (متی ۲۱:۴۴). شما می‌توانید بر این سنگ بیفتید – می‌توانید دل‌شکسته، فروتن و تسلیم نزد عیسی بیایید، و او شما را دوباره بنا خواهد کرد. یا می‌توانید این سنگ را رد کنید، و وقتی این سنگ فرود آید، هر آنچه را که بدون او بنا کرده‌اید در هم خواهد کوبید. گزینهٔ سومی وجود ندارد. یا بر آن بنا می‌کنید یا بر شما می‌افتد.

من اغلب به این مَثَل فکر می‌کنم. صاحبِ تاکستان همه چیز را به درستی انجام داد. او تاکستان را غرس کرد، گرد آن دیوار کشید و تمام امتیازات را به آن بخشید. اشعیا می‌پرسد: «دیگر چه می‌بایست برای تاکستانِ خود کرده باشم که در آن نکرده‌م؟» (اشعیا ۵:۴). خدا به اسرائیل شریعت، انبیا، معبد، کهنوت، عهدها و وعده‌ها را عطا کرد. او غلام پس از غلام – نبی پس از نبی – را فرستاد و آن‌ها آن‌ها را زدند، کشتند و سنگسار کردند. عیسی درست چند روز بعد فرمود: «ای اورشلیم، ای اورشلیم، قاتلِ انبیا و سنگسارکنندهٔ رسولانِ خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند، و نخواستید!» (متی ۲۳:۳۷).

و در آخر، او پسر خود را فرستاد. و آن‌ها او را نیز کشتند.

اما آن پسر در مرگ نماند. سنگی که معماران رد کردند، از قبر برخاست و به عنوان سنگِ زاویهٔ یک بنای جدید قرار گرفت – نه معبدی ساخته شده به دستِ انسان، بلکه خانه‌ای روحانی ساخته شده از سنگ‌های زنده (۱ پطرس ۲:۵). هر ایمان‌داری، از آن روز تا به امروز، سنگی در آن بناست که بر بنیادی که عیسی مسیح است بنا شده است (۱ قرنتیان ۳:۱۱). معماران فکر کردند که می‌توانند از شر او خلاص شوند. آن‌ها اشتباه می‌کردند. آن‌ها همیشه اشتباه می‌کنند. خدا راهی دارد تا آنچه را انسان‌ها رد می‌کنند، به مهم‌ترین چیز در جهان تبدیل کند.

«این از جانب خداوند است و در نظر ما عجیب می‌نماید» (مزمور ۱۱۸:۲۳).

چنین است. واقعاً چنین است.

این است آن سنگی که شما معماران آن را خوار شمردید و سرِ زاویه گشت. و در هیچ‌کس دیگر نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردمان داده نشده که به آن باید ما نجات یابیم.

Acts 4:11-12 ---

فصل ۸

داود او را خداوند می‌خواند

«پس اگر داود او را خداوند می‌خواند، چگونه او پسر وی است؟»

Matthew 22:45 ---

از میان تمامی سؤالاتی که عیسی پرسید، این همان سؤالی بود که مخالفانش را برای همیشه ساکت کرد.

فریسیان تمام آن روز را صرف این کرده بودند که با سؤالاتی او را به دام اندازند. از او دربارهٔ پرداخت مالیات به قیصر پرسیدند. دربارهٔ قیامت پرسیدند. از او پرسیدند که بزرگ‌ترین حکم کدام است. و عیسی به همهٔ آن‌ها پاسخ داد – به روشنی، به کمال و بدون تردید. اما سپس او ورق را برگرداند. او از آن‌ها سؤالی پرسید. فقط یک سؤال. و آن سؤال به گفتگو پایان داد.

«دربارهٔ مسیح چه فکر می‌کنید؟ او پسر کیست؟» (متی ۲۲:۴۲). سؤالی به ظاهر ساده. هر یهودی پاسخ را می‌دانست: مسیح، پسر داود خواهد بود. این اساسی‌ترین بخش از انتظارات مسیحایی بود. مسیح از نسل داود می‌آمد، بر تخت داود می‌نشست و تا ابد بر اسرائیل حکومت می‌کرد. فریسیان بدون درنگ پاسخ دادند: «پسر داود.»

و آنگاه عیسی گفت: «پس چطور داود در روح او را خداوند می‌خواند، وقتی می‌گوید: خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم؟ پس اگر داود او را خداوند می‌خواند، چگونه او پسر وی است؟» (متی ۲۲:۴۳-۴۵).

سکوت. «و هیچ‌کس نتوانست کلمه‌ای به او جواب دهد و از آن روز هیچ‌کس دیگر جرئت نکرد از او سؤالی بپرسد» (متی ۲۲:۴۶). کار آن‌ها تمام شده بود. نه به این دلیل که سؤال ناعادلانه بود، بلکه چون پاسخی نداشتند. و دلیل اینکه پاسخی نداشتند این بود که پاسخ مستلزم اعتراف به چیزی بود که آن‌ها مایل به پذیرش آن نبودند: اینکه مسیح فراتر از یک انسان است. او بر حسب جسم پسر داود است – اما بر حسب طبیعت الهی‌اش، خداوند داود است. او هم انسانی است و هم الهی. هم نواده است و هم فرمانروا. هم فرزند نسل داود است و هم خدای سرمدی که داود او را پرستش می‌کرد.

قطعه‌ای که عیسی نقل کرد مزمو ۱۱۰:۱ است و این آیه بیش از هر آیهٔ دیگری از عهد عتیق در کل عهد جدید نقل شده است. این آیه در متی، مرقس، لوقا، اعمال رسولان، رومیان، ۱ قرنتیان، افسسیان، کولسیان، عبرانیان آمده است – رسولان بارها و بارها به این مزمو بازمی‌گردند زیرا این مزمو بیش از هر آیهٔ دیگری در کتاب مقدس دربارهٔ هویت عیسی سخن می‌گوید.

متن عبری مزمو ۱۱۰:۱ چنین است: «خداوند به خداوند من گفت.» اما در زبان عبری، این دو کلمه برای «خداوند» متفاوت هستند. اولی – H3068 YHWH، نام مقدس خدا،

موجود قائم به ذات، «هستم آنکه هستم» – نام عهدی خداست که یهودیان آن را مقدس‌تر از آن می‌دانستند که بر زبان آورند. قاموس استرنگ آن را به عنوان «موجود قائم به ذات یا سرمدی» تعریف می‌کند. دومی – H136 Adōnāy – به معنای «سرور من، ارباب من، فرمانروای من» است. بنابراین آنچه داود می‌گوید این است: یهوه – خدای سرمدی – به سرور من – فرمانروای خود داود، کسی که داود به او چشم می‌دوخت و او را ارباب می‌نامید – گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.

دست راست خدا جایگاه اقتدار برتر است. اینجاست که پادشاه می‌نشیند. اینجاست که آن کسی که در تخت خدا شریک است، سلطنت می‌کند. و داود، بزرگ‌ترین پادشاهی که اسرائیل به خود دیده بود، مردی مطابق دل خدا، جنگجو-شاعری که اورشلیم را فتح کرد و پادشاهی را بنا نهاد – داود این شخص را «خداوند من» می‌نامد. در شرق نزدیک باستان، پدر هرگز پسرش را «سرور» خطاب نمی‌کرد. نیاکان هرگز در برابر نوادگان خود تعظیم نمی‌کردند. اقتدار از بالا به پایین جریان داشت، نه از پایین به بالا. بنابراین اگر داود مسیح را خداوند خود می‌خواند، مسیح نمی‌تواند صرفاً نواده داود باشد. او باید کسی والاتر باشد. او باید کسی باشد که پیش از داود وجود داشته، برتر از داود است و فرمانروای داود محسوب می‌شود، حتی با وجود اینکه از نسل داود آمده است.

تنها راه حل این پارادوکس، تجسد است. عیسی پسر داود است – زاده شده از مریم، از سبط یهودا، از نسل سلطنتی (متی ۱:۱-۱۶، لوقا ۳:۲۳-۳۸). و عیسی پسر خداست – سرمدی، پیش‌موجود، نشسته بر دست راست پدر. او هر دو است. او بر حسب جسم پسر داود و بر حسب روح، خداوند داود است. پولس نیز همین مطلب را در رومیان ۳:۱-۴ می‌گوید: عیسی «بر حسب جسم از نسل داود متولد شد، و بر حسب روح قدوسیت، با رستاخیز از مردگان، به مقام پسر خدا با قدرت معین گشت.»

فریسیان نمی‌توانستند پاسخ دهند زیرا پاسخ را رد کرده بودند. آن‌ها مایل بودند یک مسیح انسانی را بپذیرند – یک آزادی‌خواه سیاسی، پادشاهی جدید که یوغ ظلم روم را در هم بشکند و پادشاهی اسرائیل را احیا کند. آنچه آن‌ها نمی‌توانستند بپذیرند، مسیح الهی بود. مسیحی که خدای متجلی در جسم بود. مسیحی که حق داشت گناهان را ببخشد، پرستش را بپذیرد و بگوید «پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم» (یوحنا ۸:۵۸). این در گوش‌های آن‌ها کفر بود. و به همین دلیل پاسخی نداشتند. و از آن روز به بعد، پرسیدن سؤال را متوقف کردند و توطئه برای قتل او را آغاز نمودند.

اما مزبور ۱۱۰ بیشتر از این‌ها می‌گوید. این مزبور در آیه ۱ متوقف نمی‌شود. در آیه ۴، خداوند سوگند یاد می‌کند – و خدا به آسانی سوگند نمی‌خورد: «خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو تا به ابد کاهنی، بر رتبه ملکی صدق» (مزبور ۴:۱۱۰). مسیح نه تنها پادشاهی است که بر دست راست خدا نشسته، بلکه او یک کاهن است. نه یک کاهن لاوی، نه از نسل هارون، بلکه کاهنی «بر رتبه ملکی صدق» – آن پادشاه-کاهن مرموز سلیم که در پیدایش ۱۴ ظاهر می‌شود و سپس از روایت ناپدید می‌گردد. ما بعداً در این کتاب به ملکی صدق بازخواهیم گشت، زیرا نامه به عبرانیان سه فصل کامل را به توضیح معنای آن اختصاص داده است (عبرانیان ۵-۷). در حال حاضر، کافی است ببینیم که مزبور ۱۱۰ شامل هر دو نقش مسیح است: پادشاه و کاهن. کسی که از دست راست خدا حکم می‌راند و کسی

که در برابر تخت خدا شفاعت می‌کند. هر دو در یک مزمور. هر دو توسط داود تحت الهام روح بیان شده است.

پطرس در روز پنطیکاست از این مزمور نقل قول کرد. پنجاه روز پس از رستاخیز، در حالی که از روح‌القدس پر شده بود و در برابر هزاران یهودی در اورشلیم ایستاده بود، پطرس گفت: «زیرا داود به آسمان صعود نکرد، بلکه خود می‌گوید: خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین، تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم. پس تمام خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، هم خداوند و هم مسیح ساخته است» (اعمال ۲:۳۴-۳۶). همان عیسایی که آن‌ها به صلیب کشیده بودند – خدا او را هم خداوند (Kurios)، معادل یونانی (YHWH) و هم مسیح (Christos، مسح‌شده، مسیح موعود) قرار داده است. همان کسی که داود هزار سال پیش از تولدش، او را «خداوند من» خوانده بود.

نویسندهٔ عبرانیان از همین مزمور استفاده می‌کند تا برتری عیسی بر فرشتگان را ثابت کند: «اما به کدامیک از فرشتگان هرگز گفته است: به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم؟» (عبرانیان ۱:۱۳). پاسخ این است: به هیچ‌کدام. هیچ فرشته‌ای هرگز دعوت نشد تا بر دست راست خدا بنشیند. این جلال تنها متعلق به پسر است.

من به سؤال عیسی بازمی‌گردم. «دربارهٔ مسیح چه فکر می‌کنید؟» این هنوز هم همان سؤالی است که هر شخصی باید به آن پاسخ دهد. نه اینکه «دربارهٔ مسیحیت چه فکر می‌کنید» یا «دربارهٔ مذهب چه فکر می‌کنید» یا «دربارهٔ کلیسا چه فکر می‌کنید.» دربارهٔ مسیح چه فکر می‌کنید؟ او پسر کیست؟ آیا او صرفاً یک معلم خوب، یک الگوی اخلاقی یا یک شخصیت تاریخی است؟ یا او همان کسی است که داود گفت – خداوند، نشسته بر دست راست خدا، کسی که هر زانویی در برابر او خم خواهد شد؟

فریسیان نتوانستند پاسخ دهند. ما باید پاسخ دهیم.

«خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین، تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم... خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو تا به ابد کاهنی، بر رتبهٔ ملکی صدق.»

Psalms 110:1 ---

فصل ۹

این معبد را ویران کنید

عیسی در پاسخ به ایشان گفت: «این معبد را ویران کنید که من در سه روز آن را برپا خواهم کرد.»

John 2:19 ---

آن‌ها کلام او را کاملاً اشتباه فهمیدند. این همان چیزی است که معمولاً وقتی عیسی سخنی می‌گوید که چارچوب‌های فکری مردم را در هم می‌شکند، رخ می‌دهد.

او به تازگی وارد معبد اورشلیم شده بود و آنجا را زیر و رو کرده بود. او تازیانه‌ای از ریسمان‌های کوتاه ساخت و صرافان و بازرگانان را بیرون راند و میزهایشان را واژگون کرد و سکه‌هایشان را بر زمین ریخت و گفت: «این‌ها را از اینجا ببرید؛ خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید» (یوحنا ۲:۱۶). یهودیان – یعنی مقامات مذهبی – نشانه‌ای طلب کردند. اگر اختیار چنین کاری را داری، مدرکی به ما نشان بده. مجوزی ارائه کن. با چه حقی وارد مقدس‌ترین ساختمان جهان می‌شوی و شروع به شکستن وسایل می‌کنی؟

و عیسی گفت: «این معبد را ویران کنید که من در سه روز آن را برپا خواهم کرد» (یوحنا ۲:۱۹).

آن‌ها گمان کردند او درباره ساختمان سخن می‌گوید. گفتند: «چهل و شش سال طول کشیده تا این معبد ساخته شود، و تو می‌خواهی آن را در سه روز برپا کنی؟» (یوحنا ۲:۲۰). معبد هیروودیس یکی از بزرگترین دستاوردهای معماری دنیای باستان بود – عظیم، پوشیده از طلا و سنگ سفید، که از فرسنگ‌ها دورتر دیده می‌شد. ساخت آن از حدود سال ۲۰ پیش از میلاد آغاز شده بود و تا سال ۶۳ پس از میلاد، یعنی تنها هفت سال پیش از آنکه رومیان آن را با خاک یکسان کنند، کاملاً تکمیل نشده بود. و این نجار ناصری ادعا می‌کرد که می‌تواند آن را در سه روز بازسازی کند؟ آن‌ها فکر کردند او مجنون است.

«اما مقصود او از این معبد، بدن خودش بود» (یوحنا ۲:۲۱).

یوحنا این را به سادگی بیان می‌کند. او درباره معبد بدن خود سخن می‌گفت. بدن او همان معبد است. مکانی که خدا در آن ساکن است. نه ساختمانی ساخته شده از سنگ، هرچند زیبا – بلکه بدنی ساخته شده از گوشت. تمام مقصود معبد – قربانی‌ها، کهنات، قدس‌الاقداص، تخت رحمت، حجاب، بخور، خونی که سالی یک‌بار در روز کفاره پاشیده می‌شد – همه این‌ها به او اشاره داشتند. معبد یک تصویر بود. عیسی واقعیت است.

واژه یونانی که یوحنا در اینجا برای معبد به کار می‌برد، G3485 naos است، و این نکته حائز اهمیت است. زبان یونانی دو واژه برای معبد دارد: G2411 hieron، که به کل مجموعه معبد اشاره دارد – حیاط‌ها، ستون‌ها، و محوطه‌های بیرونی – و G3485 naos، که به طور خاص

به قدس‌الاقداس و مکان مقدسی اشاره دارد که حضور خدا در آن ساکن بود Abbott-Smith . ریشه این واژه را چنین ردیابی می‌کند: G3485 naos از G3485 naiō – سکونت داشتن، ساکن شدن – می‌آید. واژه معبد به معنای واقعی کلمه یعنی «مسکن». وقتی عیسی می‌گوید «این معبد را ویران کنید»، او از واژه‌ای استفاده می‌کند که به معنای dwelling است. او درباره ساختمان به طور کلی صحبت نمی‌کند. او درباره جایی صحبت می‌کند که خدا در آن زندگی می‌کند. بدن او همان G3485 naos است – مسکن خدا. مسکن را ویران کنید، و در عرض سه روز، ساکن آن، دوباره آن را برپا خواهد کرد.

و او گفت که آن‌ها آن را ویران خواهند کرد. و حق با او بود. آن‌ها آن را ویران کردند. بدن او را به رومیان سپردند و آن را به صلیب می‌خکوب کردند و با نیزه پهلویش را شکافتند. آن‌ها معبد را ویران کردند. و سه روز بعد، او آن را برپا داشت. دقیقاً همان‌طور که گفته بود.

این ادعا در زمان محاکمه‌اش دوباره گریبان‌گیر او شد. شاهدان دروغینی که در برابر شورای سنهدرین علیه او شهادت دادند، گفتند: «این مرد گفت: من می‌توانم معبد خدا را ویران کنم و در سه روز آن را بنا نمایم» (متی ۲۶:۶۱). و هنگامی که بر صلیب آویخته بود، استهزاکنندگان آن را به زُخْش کشیدند: «ای کسی که معبد را ویران می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات بده!» (متی ۲۷:۴۰). آن‌ها هنوز نمی‌فهمیدند. آن‌ها در مقابل معبد حقیقی ایستاده بودند – بدن پسر خدا – و تماشاگر ویرانی آن بودند، اما نمی‌دانستند به چه چیزی می‌نگرند.

اما نکته‌ای که می‌خواهم توجه شما را به آن جلب کنم این است، زیرا این رشته عمیق‌تر از یک استعاره ساده است. معبد اورشلیم بر تپه‌ای خاص بنا شده بود، و آن تپه تاریخی دارد که کل داستان کتاب مقدس را دنبال می‌کند.

آن تپه، کوه موریاست. ۲ تواریخ ۱:۳ به ما می‌گوید: «آنگاه سلیمان به بنای خانه خداوند در اورشلیم، بر کوه موری آغاز کرد، جایی که خداوند بر پدرش داوود ظاهر شده بود، در مکانی که داوود در خرمن‌گاه اُرنان بیبوسی آماده کرده بود.» سه لایه از تاریخ در این یک آیه فشرده شده است. نخست: اینجا مکانی است که خداوند بر داوود ظاهر شد – در خرمن‌گاه اُرنان، جایی که فرشته خداوند با شمشیری کشیده میان آسمان و زمین ایستاده بود (۱ تواریخ ۱۵:۲۱-۱۶). ما در فصل ۴ درباره آن فرشته صحبت کردیم – مسیح پیش از تجسم. دوم: اینجا جایی است که سلیمان معبد را بنا کرد – خانه خدا. سوم: اینجا کوه موریاست – همان جایی که هزار سال پیش از سلیمان، ابراهیم پسرش اسحاق را برای قربانی کردن برد.

نام موریا به خودی خود گویای داستان است Strong's H4179 . H4179 معنای آن را «seen» of Jah ذکر می‌کند – از H7200 rā'āh به معنای دیدن، و H3050 Yāh که نام خداست. موریای جایی است که خدا در آن دیده می‌شود. جایی که ابراهیم چشمانش را بلند کرد و قوچی را دید که در بیشه گرفتار شده بود (پیدایش ۲۲:۱۳). جایی که ابراهیم آن مکان را «یهوه-پره» نامید – یعنی «خداوند فراهم خواهد کرد» یا همان‌طور که در ترجمه قدیم آمده است، «در کوه خداوند دیده خواهد شد» (پیدایش ۲۲:۱۴). چه چیزی دیده خواهد شد؟ تدارک. بره. قربانی. در همان کوه، قرن‌ها بعد، بره حقیقی فراهم شد. بر همان کوه، معبد بنا شد. بر همان کوه، فرشته با شمشیری کشیده ایستاد. و در نزدیکی همان کوه، عیسی صلیب خود را حمل کرد.

مکان قربانی ابراهیم = مکان شمشیر فرشته = معبد = کالواری. یک کوه. یک داستان. یک شخص در مرکز همه این‌ها.

و هنگامی که عیسی جان سپرد - وقتی معبد حقیقی ویران شد - اتفاقی در معبد فیزیکی رخ داد که همه چیز را تأیید کرد. «و ناگاه پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد» (متی ۲۷:۵۱). پرده - آن حجاب عظیم و ضخیم که قدس‌الاقداص را از بقیه معبد جدا می‌کرد، سدی که همه را به جز کاهن اعظم از حضور خدا دور نگه می‌داشت، و او نیز تنها سالی یک بار اجازه ورود داشت - آن پرده پاره شد. از بالا تا پایین. نه از پایین به بالا، آن‌گونه که یک انسان آن را پاره می‌کند. بلکه از بالا به پایین، آن‌گونه که خدا پاره می‌کند. زیرا مانع برداشته شد. معبد سنگی مأموریت خود را به انجام رسانده بود. معبد بدن او ویران شده بود و در روز سوم برپا می‌گشت. و اکنون، از طریق بدن او - از طریق حجاب جسم او - ما دسترسی مستقیم به خدا داریم.

نویسنده عبرانیان این را به وضوح بیان می‌کند: «پس ای برادران، چون به واسطه خون عیسی به ورود به مکان اقدس اطمینان داریم، از راهی تازه و زنده که او برای ما از میان حجاب، یعنی تن خود، پدید آورده است» (عبرانیان ۱۰:۱۹-۲۰). حجاب همان بدن اوست. معبد همان بدن اوست. قربانی همان خون اوست. هر آنچه معبد فیزیکی مظهر آن بود - حضور خدا، کفاره گناه، راه ورود به قدس‌الاقداص - عیسی همه آن‌هاست. او فقط وارد معبد نمی‌شود. او خود معبد است.

و به همین دلیل است که وقتی او در صحن‌های معبد ایستاد و گفت: «در اینجا کسی هست که از معبد بزرگتر است» (متی ۱۲:۶)، اغراق نمی‌کرد. او حقیقتی را بیان می‌کرد که خود ساختمان برای اثبات آن طراحی شده بود. معبد ساخته شده بود تا مسکن حضور خدا باشد. عیسی است حضور خدا. ساختمان به آن شخص اشاره دارد، و آن شخص از ساختمان بزرگتر است. همیشه چنین بوده است.

به یاد می‌آورم زمانی را که این حقیقت در وجودم نشست. داشتم یوحنا ۲ و ۲ تواریخ ۳ را در کنار هم می‌خواندم و آن رشته پیوند را دیدم - موری، خرمن‌گاه، معبد، بدن مسیح - و ناچار شدم کتاب مقدس را زمین بگذارم و مدتی بنشینم. زیرا این بدان معناست که خدا این را از همان ابتدا برنامه‌ریزی کرده بود. کوهی که در آن به ابراهیم فرمان داد پسرش را قربانی کند، همان کوهی بود که او پسر خود را در آن قربانی می‌کرد. جایی که او قوچی را فراهم کرد، همان جایی بود که او بره را فراهم می‌کرد. مکانی که فرشته با شمشیر داوری ایستاده بود، همان مکانی بود که داوری خدا فرود می‌آمد - نه بر اورشلیم، بلکه بر پسر خودش، به جای ما.

عیسی گفت: این معبد را ویران کنید. و آن‌ها کردند. و او آن را برپا داشت. و اکنون ما بر او بنا شده‌ایم - سنگ‌های زنده‌ای در یک خانه روحانی (۱ پطرس ۲:۵)، معبدی که با دست ساخته نشده است، در حالی که مسیح سنگ بنای آن است و روح او در ما ساکن است (۱ قرنتیان ۳:۱۶). معبد سنگی از میان رفته است. رومیان آن را در سال ۷۰ میلادی ویران کردند، درست همان‌طور که عیسی پیش‌گویی کرده بود (متی ۲۴:۲). اما معبد حقیقی - بدن برخاسته مسیح، و کلیسایی که بر او بنا شده است - هرگز ویران نخواهد شد. نه در سه روز. نه در سه هزار سال. هیچ‌گاه.

آیا نمی‌دانید که معبد خدايید و روح خدا در شما ساکن است؟

--- ۱ قرنتیان ۳:۱۶

فصل ۱۰

من هستم

عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم پدید آید، من هستم.»

John 8:58 ---

آن‌ها سنگ برداشتند تا او را بکشند. این نشان می‌دهد که دقیقاً فهمیدند او چه می‌گوید. این گفتگو مدتی بود که در جریان بود. عیسی در حیاط معبد در طول عید خیمه‌ها مشغول بحث با فریسیان بود و با هر جمله، تنش بیشتر می‌شد. آن‌ها ادعا می‌کردند که ابراهیم پدرشان است. عیسی گفت پدر آن‌ها ابلیس است (یوحنا ۸:۴۴). آن‌ها گفتند او دیو دارد (یوحنا ۸:۴۸). و سپس عیسی سخنی گفت که فضای اتاق را کاملاً تغییر داد: «اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید» (یوحنا ۸:۵۱). آن‌ها خشمگین شدند. ابراهیم مُرد. پیامبران مُردند. او فکر می‌کرد کیست؟

و آنجا بود که عیسی گفت: «پدر شما ابراهیم، از دیدن روز من شادمان بود؛ و آن را دید و شاد گشت» (یوحنا ۸:۵۶). یهودیان پاسخ دادند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟» (یوحنا ۸:۵۷). از دیدگاه بشری، این سؤال منطقی بود. ابراهیم نزدیک به دو هزار سال بود که مرده بود. این مرد به سختی به سی سالگی می‌رسید. او چگونه می‌توانست ادعا کند که ارتباطی با ابراهیم داشته است؟

عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم پدید آید، من هستم» (یوحنا ۸:۵۸).

او نگفت «پیش از آنکه ابراهیم باشد، من بودم.» این ادعایی مبنی بر قدمت زیاد بود؛ عجیب، اما کفرآمیز نبود. آنچه عیسی گفت این بود: پیش از آنکه ابراهیم پدید آید، من هستم. زمان حال. حال ابدی. من صرفاً پیش از ابراهیم نبوده‌ام، بلکه من خارج از زمان هستم. من همان کسی هستم که همیشه هست.

در زبان یونانی، این تضاد شدیدتر از فارسی است. برای کلمه‌ی «بودن» ابراهیم، کلمه‌ی G1096 genesthai به کار رفته است – از ریشه‌ی G1096 ginomai، به معنای به وجود آمدن، آغاز شدن. ابراهیم آغازی داشت. او متولد شد. او وارد تاریخ شد. اما برای «من هستم»، کلمه‌ی G1510 eimi به کار رفته است، زمان حال بودن – نه شدن، نه آغاز شدن، بلکه به سادگی و به طور ابدی هستن. پیش از آنکه ابراهیم به وجود آید، من هستم. این همان عبارتی است که در ترجمه‌ی یونانی خروج ۳:۱۴ به کار رفته، جایی که خدا نام خود را بر موسی آشکار می‌کند: «هستم آنکه هستم... به بنی‌اسرائیل چنین بگو: «هستم» مرا نزد شما فرستاده است.» کلمه‌ی عبری پشت این نام H1961 hāyâ است – بودن، وجود داشتن. نام

خدا یک عنوان نیست. بلکه بیانی از وجود است. او کسی است که هست. و عیسی که در معبد اورشلیم ایستاده بود، آن نام را بر خود نهاد.

یهودیان دقیقاً فهمیدند منظور او چیست. «آنگاه سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند» (یوحنا ۸:۵۹). طبق شریعت یهود، کفرگویی – یعنی ادعای خدا بودن – مجازاتش سنگسار بود. اگر عیسی صرفاً ادعا می‌کرد که خیلی پیر است یا دانش خاصی درباره‌ی ابراهیم دارد، آن‌ها سنگ بر نمی‌داشتند. آن‌ها سنگ برداشتند چون او نام خدا را به عنوان نام خودش به کار برد. او گفت: من همان «من هستم» هستم.

ارجاعات متقاطع برای یوحنا ۸:۵۸ در کل کتاب مقدس جاری است. اشعیا ۴۳:۱۳ – «بلی، از زمان قدیم من او هستم.» اشعیا ۴۴:۶ – «من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.» میکاه ۵:۲ – «که ظهورهای او از قدیم و از ایام ازل بوده است.» کولسیان ۱:۱۷ – «او پیش از همه چیز است و همه چیز در او ثبات دارد.» مکاشفه ۱:۸ – «خداوند خدا می‌گوید: «من الف و یا هستم، اول و آخر، آن که هست و آن که بود و آن که می‌آید، آن قادر مطلق.» همه‌ی این‌ها یک چیز را می‌گویند: مسیح ابدی است. او در بیت‌لحم آغاز نشد. او اصلاً آغازی نداشت. او هست.

اما یوحنا ۸:۵۸ تنها باری نیست که عیسی از این عبارت استفاده می‌کند. در سراسر انجیل یوحنا، او هفت اعلام بزرگ «من هستم» دارد که هر کدام او را به چیزی پیوند می‌دهد که عهد عتیق فقط به خدا نسبت می‌دهد:

من نان حیات هستم (یوحنا ۶:۳۵). خدا اسرائیل را با من در بیابان خوراک داد – نانی از آسمان (خروج ۱۶:۴، مزمور ۷۸:۲۴). عیسی می‌گوید: من نان حقیقی هستم. آن من موقتی بود. من نانی هستم که حیات جاوید می‌بخشد.

من نور جهان هستم (یوحنا ۸:۱۲). خدا اسرائیل را در بیابان با ستونی از آتش هدایت کرد – نوری در تاریکی (خروج ۱۳:۲۱). مزمور نویس نوشت: «خداوند نور و نجات من است» (مزمور ۲۷:۱). اشعیا نبوت کرد: «قومی که در تاریکی راه می‌رفتند، نوری عظیم دیدند» (اشعیا ۹:۲). عیسی می‌گوید: من آن نور هستم. مرا پیروی کنید و در تاریکی راه نخواهید رفت.

من در هستم (یوحنا ۱۰:۹). برای ورود به خیمه‌ی عبادت تنها یک راه وجود داشت – یک دروازه، یک ورودی. کاهن اعظم از طریق یک پرده وارد قدس‌الاقداص می‌شد. عیسی می‌گوید: من در هستم. هر که از من داخل شود، نجات یابد. یک راه برای ورود هست. یک در. یک ورودی به سوی پدر.

من شبان نیکو هستم (یوحنا ۱۰:۱۱). ما یک فصل کامل را به این موضوع اختصاص خواهیم داد، زیرا پیشینه‌ی آن در عهد عتیق بسیار عمیق است. مزمور ۲۳ – «خداوند شبان من است.» حزقیال ۳۴ – خود خدا وعده می‌دهد که بیاید و شبان اسرائیل باشد، زیرا شبانان انسانی شکست خورده‌اند. عیسی می‌گوید: من شبان نیکو هستم. آن «خداوند» که شبان داوود بود، اکنون در برابر شما ایستاده است.

من قیامت و حیات هستم (یوحنا ۱۱:۲۵). او این را به مرتا گفت، در حالی که بیرون از قبر برادر مرده‌اش ایلعازر ایستاده بود. نه اینکه «من روزی به تو رستاخیز خواهم داد.» نه اینکه «من درباره‌ی رستاخیز می‌دانم.» بلکه من خود قیامت هستم. قیامت یک واقعه نیست – بلکه یک «شخص» است. حیات از یک آموزه سرچشمه نمی‌گیرد – بلکه از او جاری می‌شود.

من راه و راستی و حیات هستم (یوحنا ۱۴:۶). سه چیزی که عهد عتیق به خدا نسبت می‌دهد. راه – «من خداوند خدای تو هستم که تو را تعلیم می‌دهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌نمایم» (اشعیا ۴۸:۱۷). راستی – «ای خداوند، خدای راستی» (مزمور ۳۱:۵). حیات – «زیرا نزد تو چشمه‌ی حیات است» (مزمور ۳۶:۹). و سپس عیسی این ادعای انحصاری را اضافه می‌کند: «هیچ کس جز به وسیله‌ی من نزد پدر نمی‌آید.» نه یکی از راه‌های بسیار. بلکه «آن» راه.

من تاک حقیقی هستم (یوحنا ۱۵:۱). اسرائیل «تاکِ خدا» نامیده می‌شد – «تاکِی از مصر آوردی» (مزمور ۸۰:۸). سرودِ تاکستان اشعیا (اشعیا ۵:۱-۷) از تاکِی می‌گوید که به جای میوه‌ی خوب، انگور وحشی آورد. عیسی می‌گوید: من تاکِ حقیقی هستم. اصلِ جنس. تاکِی که اسرائیل قرار بود باشد اما هرگز نتوانست.

هفت بیانیه. هفت بار عیسی می‌گوید «من هستم» و به دنبال آن توصیفی می‌آورد که عهد عتیق برای خدا رزرو کرده است. او نانی است که خدا فراهم می‌کند. او نوری است که خدا می‌دهد. او دری است که خدا می‌گشاید. او شبانی است که خدا وعده داده بود. او قیامتی است که تنها خدا می‌تواند به انجام رساند. او راه، راستی و حیاتی است که متعلق به خداست. او تاکِی است که خدا غرس کرده است. و در زیربنای همه‌ی این هفت مورد، همان «من هستم» مطلقِ یوحنا ۸:۵۸ جاری است – یعنی نامِ خودِ خدا.

یک متن دیگر هست که می‌خواهم به آن نگاه کنیم، زیرا نشان می‌دهد که عیسی چگونه با دقتِ تمام با اتهام کفرگویی برخورد کرد. در یوحنا ۱۰، پس از اینکه او می‌گوید «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰:۳۰)، یهودیان دوباره سنگ برمی‌دارند. عیسی از آن‌ها می‌پرسد: برای کدام‌یک از کارهای نیکم مرا سنگسار می‌کنید؟ و آن‌ها پاسخ می‌دهند: «به سبب کار نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر؛ زیرا تو که انسانی، خود را خدا می‌خوانی» (یوحنا ۱۰:۳۳).

و عیسی با سؤالی از مزمور ۸۲ پاسخ می‌دهد: «آیا در شریعت شما مکتوب نیست که من گفتم: شما خدایانید؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا به ایشان نازل شد، خدایان خواند – و کلام خدا باطل نمی‌شود – آیا به کسی که پدر او را تقدیس کرده و به جهان فرستاده است، می‌گویید کفر می‌گویی، از آن جهت که گفتم پسر خدا هستم؟» (یوحنا ۱۰:۳۴-۳۶).

این یک عقب‌نشینی نیست. عیسی از ادعای خود کوتاه نمی‌آید. او در حال استدلال از «کمتر به بیشتر» است. اگر خودِ کتاب‌مقدس داوران انسانی را به دلیل دریافت کلام خدا «خدایان» می‌نامد (مزمور ۸۲:۶) – و عیسی اضافه می‌کند که کتاب‌مقدس باطل نمی‌شود، که بیانی است درباره‌ی اقتدار مطلق و اعتبار کلام مکتوب – پس چقدر بیشتر آن کسی که پدر او را تقدیس کرده و به جهان فرستاده است، می‌تواند خود را پسر خدا بخواند؟ آن داوران انسانی کلامی را از خدا دریافت کردند. عیسی خودِ کلامِ خداست (یوحنا ۱:۱). آن‌ها به طور مجازی خدا خوانده شدند. او در واقعیت پسر خداست.

و در میان این استدلال، یکی از مهم‌ترین جملات درباره‌ی کتاب‌مقدس در کل کتاب‌مقدس نهفته است: **کتاب‌مقدس باطل نمی‌شود** (یوحنا ۱۰:۳۵). عیسی با کلام مکتوب خدا به عنوان حجتی کاملاً مقتدر برخورد می‌کند، حتی تا یک کلمه در مزموری که اکثر مردم نادیده می‌گیرند. اگر کتاب‌مقدس آن را بگوید، پابرجاست. نمی‌توان آن را نادیده گرفت، نقض کرد یا کنار گذاشت. حتی یک کلمه از آن را. عیسی این‌گونه به کتاب‌مقدس خود – یعنی کتب عبری یا عهد عتیق – می‌نگریست، و ما نیز باید این‌گونه بنگریم.

پیش از آنکه ابراهیم پدید آید، من هستم. این است که عیسی کیست. نه صرفاً یک معلم بزرگ – هرچند او بزرگترین معلمی است که تا به حال زیسته است. نه فقط یک مرد نیکو – هرچند او تنها مرد واقعاً نیکی است که تا به حال بر زمین گام نهاده است. او خدای ازلی است، که پیش از آفرینش حضور داشت، در بوته‌ی مشتعل بر موسی آشکار شد، توسط ابراهیم از دور پرستش شد، و در معبد ایستاد و سخنانی گفت که باعث شد رهبران مذهبی به سنگ دست ببرند، زیرا آن‌ها می‌دانستند – آن‌ها می‌دانستند – که او ادعا می‌کند همان «من هستم» است.

و او بود. او هست. او خواهد بود. دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است (عبرانیان ۸:۱۳).

خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی‌اسرائیل چنین بگو: «هستم» مرا نزد شما فرستاده است.»

Exodus 3:14 ---

فصل ۱۱

نان آسمانی

و عیسی به ایشان گفت: «من نان حیات هستم؛ هر که نزد من آید هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.»

John 6:35 ---

روز پیش از این گفتگو، عیسی پنج هزار مرد – به علاوه‌ی زنان و کودکان – را با پنج نان و دو ماهی خوراک داده بود (یوحنا ۶:۹-۱۳). جمعیت مبهوت شده بود. آن‌ها می‌خواستند او را به زور پادشاه سازند (یوحنا ۶:۱۵). او به کوه کناره گرفت. صبح روز بعد، آن‌ها او را تا آن سوی دریای جلیل دنبال کردند و وقتی او را در گفَرناحوم یافتند، عیسی انگیزه‌ی واقعی‌شان را آشکار ساخت: «مرا می‌جوئید، نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به جهت آنکه از نان‌ها خورده و سیر شدید» (یوحنا ۶:۲۶). آن‌ها به دنبال مسیح نبودند؛ آن‌ها به دنبال نان رایگان بودند.

و چنین بود که او را آزمودند. گفتند: «پدران ما در بیابان من را خوردند، چنان‌که مکتوب است: از آسمان نان به ایشان داد تا بخورند» (یوحنا ۶:۳۱). آن‌ها از مزمور ۷۸:۲۴ نقل‌قول می‌کردند – «و من را بر ایشان بارانید تا بخورند و از گندم آسمان به ایشان بخشید.» استدلال‌شان ساده بود: موسی به پدران ما از آسمان نان داد. تو دیروز به ما نان دادی. اگر می‌خواهی پیروت باشیم، این نان دادن را ادامه بده. آیتی به ما نشان بده که با معجزه‌ی موسی برابری کند. کاری دائمی انجام بده.

عیسی در دو مورد ایشان را اصلاح کرد. نخست: «موسی آن نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد» (یوحنا ۶:۳۲). این موسی نبود که «من» را فرستاد، بلکه خدا بود. موسی خادم بود، خدا فراهم‌کننده بود. و به هر حال، آن «من» هرگز نان واقعی نبود – آن تنها یک تصویر، یک سایه و تدارکی موقتی در بیابان بود که به چیزی بسیار والاتر اشاره داشت. دوم: نان حقیقی آسمانی یک «چیز» نیست، بلکه یک «شخص» است. «زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان بخشنده‌ی حیات است» (یوحنا ۶:۳۳).

آن‌ها گفتند: «خداوندا، این نان را همیشه به ما بده» (یوحنا ۶:۳۴). آن‌ها هنوز فکر می‌کردند او درباره‌ی خوراک جسمانی سخن می‌گوید.

و آنگاه عیسی آن کلام را بر زبان آورد: «من نان حیات هستم؛ هر که نزد من آید هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد» (یوحنا ۶:۳۵).

نگفت «من نان می‌دهم»، یا «می‌توانم برایتان نان تهیه کنم». بلکه گفت من نان هستم. آن چیزی که بدن شما برای بقا به آن نیاز دارد – اساسی‌ترین نیاز وجود بشری – همان چیزی است که من برای روح شما هستم. آن «من» در بیابان، اسرائیل را چهل سال زنده نگاه داشت، اما هر که از آن خورد سرانجام جان سپرد. «پدران شما در بیابان من را

خوردند و مُردند» (یوحنا ۶:۴۹). آن «مَن» بدن را برای یک روز حفظ می‌کرد، اما عیسی روح را تا به ابد پایدار نگاه می‌دارد. «این است نانی که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد، نمیرد» (یوحنا ۶:۵۰).

آن «مَن» اولیه ویژگی‌های شگفت‌انگیزی داشت. خدا آن را هر بامداد می‌بارانید (خروج ۱۶:۴). مانند شبنم منجمد بر زمین ظاهر می‌شد، ریز و مُدوّر، و طعمی مانند کلوچه‌های ساخته شده با عسل داشت (خروج ۱۶:۱۴، ۳۱). مردم هرگز چیزی شبیه به آن ندیده بودند – نام manna (مَن) از عبارت عبری hū' mān می‌آید، به معنای «این چیست؟» (خروج ۱۶:۱۵). باید آن را هر روز تازه جمع می‌کردید. اگر سعی می‌کردید آن را برای شب بعد نگه دارید، کرم می‌گذاشت و متعفن می‌شد (خروج ۱۶:۲۰). این امر مستلزم وابستگی روزانه به خدا بود. نمی‌توانستید آن را انبار کنید. نمی‌توانستید آن را ذخیره کنید و فراهم‌کننده را از یاد ببرید. هر صبح باید بیرون می‌رفتید و آن را تازه دریافت می‌کردید.

در این نکته درسی نهفته است. نان حیات – یعنی خودِ عیسی – چیزی نیست که یک بار مصرف کنید و سپس بگذرید. او نان روزانه است. او همان کسی است که باید هر صبح، هر روز و در هر لحظه‌ی نیاز نزد او بیایید. نمی‌توانید او را ذخیره کنید. نمی‌توانید او را یک بار دریافت کرده و به حال خود رها شوید. زندگی مسیحی وابستگی روزانه به مسیح زنده است، درست همان‌طور که زندگی اسرائیل در بیابان وابستگی روزانه به «مَن» بود. «نان کفاف ما را امروز به ما بده» (متی ۶:۱۱) – عیسی به ما آموخت که این‌گونه دعا کنیم، و او همان نانی است که به ما می‌آموزد درخواست کنیم.

اما سپس عیسی کلام را از آنچه برای ایشان قابل هضم بود، فراتر برد. «مَن آن نان زنده‌ام که از آسمان نازل شد؛ اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند؛ و نانی که من عطا می‌کنم، جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم» (یوحنا ۶:۵۱). جسم او. او به صلیب اشاره می‌کرد – به لحظه‌ای که بدن او برای ما پاره می‌شد، زمانی که او جانش را به عنوان قربانی نثار می‌کرد. نان آسمانی فقط تعلیم او یا حضور او نیست. بلکه مرگ اوست. بدن بخشیده شده‌ی او، خون ریخته شده‌ی او، و جان فدا شده‌ی اوست تا ما زنده بمانیم.

این سخن برای بسیاری از آنان سنگین بود. زمزمه می‌کردند که: «این سخنی سخت است؛ که می‌تواند آن را بشنود؟» (یوحنا ۶:۶۰). و «از آن وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند» (یوحنا ۶:۶۶). وقتی هزینه‌ی پیروی از او روشن گشت، جمعیت «نان مجانی‌خواه» ناپدید شدند. و عیسی اجازه داد بروند. او به دنبال‌شان ندوید. پیام را تلطیف نکرد. رو به آن دوازده تن کرد و پرسید: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» (یوحنا ۶:۶۷).

و پطرس – که گاه شتابزده و گاه نادان بود، اما در بهترین لحظاته‌ش صادق‌تر از هر کس دیگری در آن اتاق بود – پطرس گفت: «خداوندا، نزد که برویم؟ کلمات حیات جاویدان نزد توست. و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تو قدوس خدایی» (یوحنا ۶:۶۸–۶۹). کجا برویم؟ جای دیگری وجود ندارد. تو همان نان هستی. تو همان حیات هستی. تو مسیح هستی.

در میانه‌ی این گفتار، عیسی از اشعیا نقل‌قول می‌کند. «در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت» (یوحنا ۶:۴۵). او از اشعیا ۵۴:۱۳ نقل‌قول می‌کند – «و همه‌ی فرزندان از خداوند تعلیم خواهند یافت و سلامتی فرزندان عظیم خواهد بود.» مراجع موازی این آیه به ارمیا ۳۱:۳۳–۳۴ می‌رسد، جایی که عهد جدید وعده داده شده است – «شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت» – و به

عبرانیان ۸:۱۰-۱۱، جایی که آن عهد جدید در مسیح تحقق می‌یابد. اشعیا می‌گوید روزی می‌آید که قوم خدا درباره‌ی خدا به صورت دست دوم یاد نخواهند گرفت. آن‌ها توسط خود خدا تعلیم خواهند یافت. و عیسی می‌گوید: آن روز همین امروز است. «هر که از پدر شنید و تعلیم یافت، نزد من می‌آید» (یوحنا ۶:۴۵). اگر حقیقتاً از خدا می‌شنوید، نزد مسیح خواهید آمد. اگر حقیقتاً توسط پدر تعلیم یافته‌اید، پسر را خواهید شناخت. نان و تعلیم از یک سرچشمه می‌آیند.

و سپس این: «هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد، او را جذب کند [بکشد]؛ و من در روز بازپسین او را برخوادم انگیخت» (یوحنا ۶:۴۴). نان حیات به رایگان به همه عرضه شده است. اما هیچ‌کس نمی‌آید مگر آنکه پدر او را جذب کند. واژه‌ی یونانی برای «جذب کردن» یا «کشیدن»، G1670 helkuō است – همان واژه‌ای که برای بالا کشیدن توری مملو از ماهی (یوحنا ۲۱:۶) یا کشاندن شخصی به دادگاه (اعمال ۱۶:۱۹) به کار می‌رود. این یک پیشنهاد ملایم نیست. این یعنی پدر دست به زندگی کسی می‌برد و او را می‌کشد. در اینجا رازی نهفته است که تظاهر نمی‌کنم آن را کاملاً می‌فهمم – کشش میان جذب مقتدرانه‌ی خدا و مسئولیت انسان برای ایمان آوردن. هر دو حقیقت دارند. هر دو در یک فصل بیان شده‌اند. عیسی می‌گوید «هیچ‌کس نمی‌تواند بیاید مگر آنکه پدر او را جذب کند» و همچنین می‌گوید «هر که نزد من آید هرگز گرسنه نشود.» دعوت باز است. جذب کردن واقعی است. و هر که را پدر جذب کند خواهد آمد، و هر که بیاید در روز بازپسین برانگیخته خواهد شد. حتی یک نفر هم گم نخواهد شد.

«من» در بیابان بارید و اسرائیل جان به در برد. نان حیات از آسمان نازل شد و جهان می‌تواند تا به ابد زنده بماند. این است تفاوت میان سایه و حقیقت. موسی راه را نشان داد؛ عیسی خود «راه» است.

من آن نان زنده‌ام که از آسمان نازل شد؛ اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند؛ و نانی که من عطا می‌کنم، جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم.

John 6:51 ---

فصل ۱۲

همچنان که موسی مار را بلند کرد

و چنان که موسی در بیابان مار را بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

John 3:14-15 ---

اینجاست که معروفترین آیه کتاب مقدس از آن سرچشمه می‌گیرد، و بیشتر مردم حتی آن را نمی‌دانند. یوحنا ۳:۱۶ با خود یوحنا ۳:۱۶ آغاز نمی‌شود. این آیه با ماری برنزی بر روی یک تیر در بیابان سینا، هزار و چهارصد سال پیش از مسیح آغاز می‌گردد، و عیسی همان کسی است که این پیوند را برقرار می‌کند.

او با نيقوديموس سخن می‌گفت – یک فریسی، حاکمی از یهود، مردی که شبانه نزد عیسی آمد زیرا از فکر و نظر همکارانش می‌ترسید (یوحنا ۱:۳-۲). عیسی به او گفت که باید تولد تازه یابد (یوحنا ۳:۳). نيقوديموس متوجه نشد. و آنگاه عیسی سخنی گفت که نيقوديموس، به عنوان معلم اسرائیل، باید بلافاصله آن را تشخیص می‌داد: «و چنان که موسی در بیابان مار را بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۱۴:۳-۱۵).

داستان در اعداد ۲۱ آمده است. اسرائیل دوباره در بیابان است – دوباره غرولندکنان و دوباره شکایت‌کنان. «دلتنگی قوم از سبب راه، زیاده گشت» (اعداد ۲۱:۴). آن‌ها علیه خدا و علیه موسی سخن گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب نیست و جان ما از این نان بی‌قیمت کراهت دارد» (اعداد ۲۱:۵). آن‌ها «مَن» را خوار شمردند. آن‌ها می‌خواستند به مصر بازگردند. و خداوند مارهای آتشین در میان قوم فرستاد و آن‌ها را گزیدند و بسیاری از مردم مردند (اعداد ۲۱:۶).

واژه عبری برای «آتشین»، H8314 sārāph است – همان ریشه‌ی seraphim یا سرافیان، موجودات فرروانی که در اشعیا ۶ در برابر تخت خدا می‌ایستند. این‌ها مارهایی سمی و سوزان بودند – گزنی که همچون آتش در رگ‌ها می‌سوخت. و مردم در حال مرگ بودند. و آن‌ها دلیلش را می‌دانستند. به موسی گفتند: «گناه کردیم زیرا که ضد خداوند و ضد تو سخن گفتیم» (اعداد ۲۱:۷). آن‌ها اعتراف کردند. آن‌ها از موسی التماس کردند که دعا کند. و او دعا کرد.

و راه علاج خدا عجیب بود. او مارها را دور نکرد. او مردم را مستقیماً شفا نداد. او به موسی گفت: «ماری آتشین برای خود بساز و آن را بر تیری بگذار؛ و واقع خواهد شد که هر که گزیده شود، چون بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند» (اعداد ۲۱:۸). موسی ماری از برنج ساخت – که زیر آفتاب بیابان می‌درخشید – و آن را بر تیری گذاشت. و هر کس که گزیده شده بود، اگر به آن مار برنزی نگاه می‌کرد، زنده می‌ماند (اعداد ۲۱:۹).

نگاه کن و زنده بمان. کل مطلب همین است. نه اینکه «شفای خود را به دست آوری». نه اینکه «آیینی را به جا آوری». نه اینکه «با قربانی کردن، کفاره‌ی گناهت را بدهی». فقط نگاه کن. چشمانت را به سوی آن چیزی بگردان که خدا برافراشته است، و زنده خواهی ماند.

و عیسی می‌گوید: آن داستان درباره‌ی من بود. همچنان که موسی مار را بلند کرد، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود. واژه‌ی «باید» بسیار مهم است – این یک انتخاب اختیاری نیست. این یکی از چندین نقشه‌ی ممکن نیست. این خود نقشه است. پسر انسان باید بر روی صلیب برافراشته شود، دقیقاً همان‌گونه که آن مار بر روی تیری بلند شد. و واژه‌ی یونانی برای «بلند کرده شدن» – G5312 hypsoō – حامل یک معنای دوگانه‌ی آگاهانه است: هم به معنای بالا بردن فیزیکی و هم به معنای تجلیل کردن به بالاترین مقام عزت است. همان واژه‌ای که صلیب را توصیف می‌کند، تخت پادشاهی را نیز توصیف می‌نماید. در انجیل یوحنا، مصلوب شدن همان جلال یافتن است. پایین‌ترین لحظه، بالاترین شکوه است. و هر که با ایمان به او بنگرد، هلاک نخواهد شد بلکه حیات جاودانی خواهد داشت.

این شباهت، دقیق و آگاهانه است. مردم از مارگزیدگی می‌مردند – که پیامد گناه خودشان بود. ما از گناه می‌میریم – که پیامد طغیان ما علیه خداست. خدا راهِ علاجی فراهم کرد – نه با حذف کردن مارها، بلکه با دادن چیزی به آن‌ها تا به آن بنگرند؛ چیزی که نشان‌دهنده‌ی همان عاملی بود که آن‌ها را می‌گشت. آن مار برنزی به شکل همان مارهای آتشین ساخته شده بود. مسیح بر روی صلیب «در راه ما گناه گشت، او که گناه را نشناخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم» (۲ قرن‌تیا ۵:۲۱). او به شکل همان چیزی درآمد که ما را نابود می‌کرد. او گناه ما را بر خود گرفت. و هنگامی که به او می‌نگریم – وقتی ایمان می‌آوریم، وقتی اعتماد می‌کنیم – زنده می‌شویم.

راهِ علاج، خودِ آن مار نبود. راهِ علاج در «نگاه کردن» بود. آن مار برنزی از خود قدرتی نداشت. قرن‌ها بعد، حزقیای پادشاه ناچار شد آن را نابود کند، زیرا بنی‌اسرائیل آن را به یک بت تبدیل کرده بودند – برایش بخور می‌سوزاندند و به جای خدایی که پشت آن معجزه بود، خودِ آن شیء را پرستش می‌کردند (۲ پادشاهان ۴:۱۸). حزقیای آن را Nehushtan نامید – به معنای «تکه‌ای برنج». فقط برنز. فقط فلز. قدرت هرگز در آن شیء نبود. قدرت در کلام خدا بود: نگاه کن و زنده خواهی ماند.

به همین ترتیب، صلیب قدرت جادویی ندارد. یک صلیب آویخته بر دیوار نمی‌تواند شما را نجات دهد. قدرت در آن شخصی است که بر آن آویخته شد و در خدایی که فرمود: به او بنگرید، به او ایمان آورید و زنده خواهید ماند. همیشه موضوع بر سر ایمان بوده است – نگاه کردن به آنچه خدا فراهم کرده، نه به آنچه خودمان می‌توانیم برای خود انجام دهیم.

و سپس یوحنا ۳:۱۶ می‌آید، که مستقیماً از تمثیل مار سرچشمه می‌گیرد. «زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» این یک آیه‌ی مجزا نیست که فقط بر روی بنرها و برچسب‌های ماشین چاپ شود و از بافت خود جدا گردد. این توضیح همان مار بر روی تیر است. خدا جهان را محبت نمود – جهان گناهکار، سرکش و مارگزیده را – و او بخشید. او پسر خود را داد. او را بر روی صلیب بلند کرد. و هر که ایمان آورد – هر که نگاه کند – هلاک نخواهد شد. حیات جاودانی. نه یک آسودگی موقت، مانند آنچه مار برنزی به اسرائیلی‌های گزیده شده در بیابان داد. حیات جاودانی.

«زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا جهان به واسطه او نجات یابد» (یوحنا ۱۷:۳). آن مارها یک داوری بودند. مار برنزی یک نجات بود. صلیب هر دوی اینهاست – صلیب جایی است که داوری خدا علیه گناه به کمال فرو ریخت، و جایی است که رحمت خدا نسبت به گناهکاران به کمال ابراز شد. عدالت و رحمت در جلجتا با هم ملاقات کردند. همان خدایی که مارهای آتشین را فرستاد، راه علاج را هم فرستاد. همان خدایی که گناه را داوری می‌کند، نجات‌دهنده را فراهم می‌سازد.

من این داستان را از کودکی می‌دانستم، اما تنها زمانی که آن را از دریچه‌ی چشمان خود عیسی دیدم – وقتی دریافتم که او همان کسی بود که آن مار روی تیر را به خودش بر روی صلیب پیوند داد – سنگینی و ابهت آن بر من فرود آمد. او به نیکو‌دیموس گفت: این داستان باستانی در کتاب اعداد که صدها بار آن را خوانده‌ای – درباره‌ی من است. من همان کسی هستم که بلند کرده خواهم شد. من همان کسی هستم که مردم برای زنده ماندن باید به او بنگرند. تمام عهد عتیق به این لحظه اشاره می‌کرد، و اکنون آن لحظه فرا رسیده است، و تو در تاریکی روبروی من نشسته‌ای، و من آشکارا به تو می‌گویم: تو باید از نو زاد شوی، و راهش این است که به پسر انسان که برافراشته شده بنگری و ایمان آوری.

نگاه کن و زنده بمان. این در بیابان حقیقت داشت. امروز هم حقیقت دارد.

زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا جهان به واسطه او نجات یابد.

John 3:16-17 ---

فصل ۱۳

همان‌طور که موسی مار را برافراشت

و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاویدان داشته باشد.

John 3:14-15 ---

اینجاست که مشهورترین آیه کتاب مقدس از آن سرچشمه می‌گیرد، و بیشتر مردم حتی این را نمی‌دانند. یوحنا ۳:۱۶ با یوحنا ۳:۱۶ شروع نمی‌شود. این آیه با یک مار برنجی بر روی یک تیرک در بیابان سینا، چهارده قرن پیش از مسیح آغاز می‌شود و عیسی کسی است که این پیوند را برقرار می‌کند.

او با نیکودیموس صحبت می‌کرد – یک فریسی، یکی از بزرگان یهود، مردی که شبانه نزد عیسی آمد زیرا از اینکه همکارانش چه فکری می‌کنند می‌ترسید (یوحنا ۱:۳-۲). عیسی به او گفت که باید از نو زاده شود (یوحنا ۳:۳). نیکودیموس متوجه نشد. و سپس عیسی سخنی گفت که نیکودیموس، به عنوان معلم اسرائیل، باید بلافاصله آن را تشخیص می‌داد: «و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند کرد، پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاویدان داشته باشد» (یوحنا ۳:۱۴-۱۵).

این داستان در اعداد ۲۱ آمده است. اسرائیل دوباره در بیابان است – دوباره در حال غرغر کردن، دوباره در حال شکایت. «دل قوم به سبب راه، بسیار خسته و دلتنگ شد» (اعداد ۲۱:۴). آن‌ها بر ضد خدا و بر ضد موسی سخن گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا در این بیابان بمیریم؟ زیرا نه نانی هست و نه آبی، و جان ما از این نان بی‌ارزش کراهت دارد» (اعداد ۲۱:۵). آن‌ها مَن را خوار شمردند. آن‌ها می‌خواستند به مصر بازگردند. و خدا مارهای آتشین را در میان آن‌ها فرستاد، و مارها آن‌ها را گزیدند و بسیاری مردند (اعداد ۲۱:۶).

واژه عبری برای «آتشین»، H8314 sārāph است – از همان ریشه‌ای که H8314 seraphim از آن می‌آید، یعنی همان موجودات سوزانی که در اشعیا ۶ در برابر تخت خدا ایستاده‌اند. این‌ها مارهایی سمی و سوزان بودند – نیش آن‌ها مانند آتش در رگ‌ها بود. و مردم در حال مرگ بودند. و آن‌ها دلیلش را می‌دانستند. آن‌ها به موسی گفتند: «گناه کردیم، زیرا بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفتیم» (اعداد ۲۱:۷). آن‌ها اعتراف کردند. آن‌ها از موسی التماس کردند که دعا کند. و او چنین کرد.

و راه حل خدا عجیب بود. او مارها را دور نکرد. او مردم را مستقیماً شفا نداد. او به موسی گفت: «یک مار آتشین بساز و آن را بر سر نی‌ای برافراز، و هر مارگزیده‌ای که بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند» (اعداد ۲۱:۸). موسی ماری از مفرغ – برنجی که زیر نور خورشید بیابان می‌درخشید – ساخت و آن را بر سر تیری قرار داد. و هر کسی که گزیده شده بود، اگر به آن مار برنجی نگاه می‌کرد، زنده می‌ماند (اعداد ۲۱:۹).

نگاه کن و زنده بمان. کل ماجرا همین است. نه «شفا یافتن خود را به دست بیاور». نه «آیینی را به جا بیاور». نه «با قربانی کردن، گناه خود را جبران کن». فقط نگاه کن. چشمانت را به چیزی بدوز که خدا برافراشته است، و زنده خواهی ماند.

و عیسی می‌گوید: آن داستان درباره من بود. همان‌طور که موسی مار را برافراشت، پسر انسان نیز باید بلند کرده شود. کلمه «باید» مهم است – این یک امر اختیاری نیست. این یکی از چندین نقشه احتمالی نیست. این خود نقشه است. پسر انسان باید بر روی صلیب برافراشته شود، همان‌طور که مار بر روی تیرک برافراشته شد. و کلمه یونانی برای «برافراشته شدن» – G5312 hypsoō – حامل یک معنای دوگانه آگاهانه است: هم به معنای بلند کردن فیزیکی و هم به معنای متعالی ساختن به والاترین مقام است. در ترجمه سپتواجنت، این واژه معادل کلمه عبری H7311 rum است – کلمه استاندارد برای تجلیل و برافراشتن – و متضاد آن G5013 tapeinoō به معنای فروتن کردن است. همان کلمه‌ای که صلیب را توصیف می‌کند، تخت سلطنت را نیز توصیف می‌نماید. در انجیل یوحنا، مصلوب شدن همان تجلیل و جلال یافتن است. پست‌ترین لحظه، والاترین جلال است. و در یوحنا ۱۲:۳۲، عیسی پیامد آن را می‌افزاید: «و من چون از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» کلمه برای «کشیدن» G1670 helkyō است – یعنی کشیدن، کشانیدن، و واداشتن. آن برافراشتن، جذب می‌کند. صلیب مانند یک آهنربا است. و هر که با ایمان به او بنگرد، هلاک نخواهد شد بلکه حیات جاویدان خواهد داشت.

این شباهت، دقیق و آگاهانه است. مردم از مارگزیدگی می‌مردند – که پیامد گناه خودشان بود. ما از گناه می‌میریم – که پیامد طغیان ما علیه خداست. خدا راه حلی فراهم کرد – نه با حذف مارها، بلکه با دادن چیزی به آنها برای نگرستن که نماد همان چیزی بود که آنها را می‌کشت. مار برنجی به شکل مارهای آتشین ساخته شده بود. مسیح بر روی صلیب «برای ما گناه گردید، او که گناه را شناخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم» (۲ قرن‌تیا ۵:۲۱). او به شکل همان چیزی درآمد که ما را نابود می‌کرد. او گناه ما را بر خود گرفت. و وقتی به او می‌نگریم – وقتی ایمان می‌آوریم، وقتی اعتماد می‌کنیم – زنده می‌مانیم.

راه نجات، خودِ مار نبود. راه نجات، «نگاه کردن» بود. مار برنجی به خودی خود قدرتی نداشت. قرن‌ها بعد، حزقیا پادشاه ناچار شد آن را نابود کند زیرا بنی‌اسرائیل آن را به یک بت تبدیل کرده بودند – آنها برای آن بخور می‌سوزاندند و به جای خدایی که پشت آن بود، خودِ آن شیء را پرستش می‌کردند (۲ پادشاهان ۱۸:۴). حزقیا آن را Nehushtan – «تکه‌ای برنج» – نامید. فقط برنج. فقط فلز. قدرت هرگز در آن شیء نبود. قدرت در کلام خدا بود: نگاه کن، و زنده خواهی ماند.

به همین ترتیب، صلیب قدرت جادویی ندارد. یک صلیب روی دیوار نمی‌تواند شما را نجات دهد. قدرت در شخصی است که بر آن آویخته شد و در خدایی که گفت: به او بنگرید، به او ایمان بیاورید، و زنده خواهید ماند. موضوع همیشه ایمان بوده است – نگرستن به آنچه خدا فراهم کرده است، نه به آنچه ما می‌توانیم برای خودمان انجام دهیم.

و سپس یوحنا ۳:۱۶ می‌آید که مستقیماً از تمثیل مار نشأت می‌گیرد. «زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاویدان یابد.» این یک آیه مستقل نیست که روی بنرها و برچسب‌های ماشین چاپ شود و از متن خود جدا گردد. این توضیح همان مار بر روی تیرک است. خدا جهان را محبت کرد –

جهان گناه‌آلود، سرکش و مارگزیده را – و او بخشید. او پسر خود را داد. او او را بر روی صلیب برافراشت. و هر که ایمان آورد – هر که بنگرد – هلاک نخواهد شد. حیات جاویدان. نه یک تسکین موقت، مانند آنچه مار برنجی به اسرائیلی‌های مارگزیده در بیابان داد. بلکه حیات جاویدان.

«زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا جهان به واسطه او نجات یابد» (یوحنا ۱۷:۳). آن مارها یک داوری بودند. آن مار برنجی یک نجات بود. صلیب هر دوی این‌هاست – جایی است که داوری خدا علیه گناه به‌طور کامل فرو ریخت، و جایی است که رحمت خدا نسبت به گناهکاران به‌طور کامل ابراز شد. عدالت و رحمت در کالواری با هم ملاقات کردند. همان‌طوری که مارهای آتشین را فرستاد، راه علاج را نیز فرستاد. همان‌طوری که گناه را داوری می‌کند، نجات‌دهنده را فراهم می‌آورد.

من این داستان را از کودکی می‌دانستم، اما تنها زمانی که آن را از دریچه چشمان خود عیسی دیدم – وقتی فهمیدم که او همان کسی است که مار روی تیرک را به خودش بر روی صلیب پیوند داد – سنگینی و عظمت آن بر من فرود آمد. او به نیکودیموس گفت: این داستان باستانی در سفر اعداد که تو صدها بار آن را خوانده‌ای – درباره من است. من همان کسی هستم که برافراشته خواهم شد. من همان کسی هستم که مردم برای زنده ماندن باید به او بنگرند. کل عهد قدیم به این لحظه اشاره داشت، و اکنون آن لحظه فرا رسیده است، و تو در تاریکی روبروی من نشست‌ای، و من آشکارا به تو می‌گویم: تو باید از نو زاده شوی، و راه آن، نگرستن به پسر انسان است که برافراشته شده، و ایمان آوردن به او.

نگاه کن و زنده بمان. این در بیابان حقیقت داشت. امروز هم حقیقت دارد.

زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاویدان یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا جهان به واسطه او نجات یابد.

John 3:16-17 ---

فصل ۱۴

شبان نیکو

من شبان نیکو هستم؛ شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.

John 10:11 ---

داود محبوب‌ترین مزمور کتاب مقدس را با این کلمات نگاشت: «خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود» (مزمور ۱:۲۳). خداوند – YHWH، خدای عهد اسرائیل، آن هستی مطلق – شبان من است. نه اینکه «خداوند به من شبانی می‌بخشد.» خود خداوند شبان است. داود که خود شبان بود و برای محافظت از گله پدرش، شیر و خرس را با دستان خالی کشته بود (۱ سموئیل ۱۷:۳۴-۳۵)، می‌دانست شبانی به چه معناست. و او گفت: خدا همین کار را برای من انجام می‌دهد.

واژه عبری برای شبان H7462 rā'āh است و معنایی فراتر از مراقبت از حیوانات دارد. قاموس Strong's آن را به معنای «چراندن، مراقبت کردن، تعلیف کردن، خوراک دادن» و همچنین «حکومت کردن» و حتی «معاشرت کردن، دوست بودن» تعریف می‌کند. یک شبان در دنیای باستان، هم‌زمان هم فرمانروا بود و هم همراه. او گوسفندان را رهبری می‌کرد، به آن‌ها غذا می‌داد، از آن‌ها محافظت می‌کرد و آن‌ها را به نام می‌شناخت. داود تمام این‌ها را در مزمور ۲۳ ریخته است – مرتع‌های سبز، آب‌های آرام، جان تازه یافته، عصا و چوبدستی که تسلی می‌بخشند، سفره‌ای که در حضور دشمنان مهیا شده، جامی که لبریز می‌شود، و نیکویی و رحمتی که در تمام روزهای زندگی همراهی می‌کنند. و شبان در آن مزمور، یک انسان نیست. او خداوند است.

حالا این را در ذهن داشته باشید و به حزقیال ۳۴ نگاهی بیندازید. بستر متن ناامیدکننده است. خدا در حال اعلام داوری بر شبانان اسرائیل است – پادشاهان، کاهنان و رهبرانی که قرار بود از قوم او مراقبت کنند، اما در عوض از آن‌ها سوءاستفاده کردند. «وای بر شبانان اسرائیل که خویشتن را می‌چرانند! آیا شبانان نمی‌بایست گله را بچرانند؟» (حزقیال ۲:۳۴). شبانان پیه را می‌خوردند، خود را با پشم می‌پوشاندند و حیوانات پروراری را ذبح می‌کردند – اما گله را خوراک نمی‌دادند. ناتوانان را تقویت نکردند. بیماران را شفا ندادند. شکسته‌دلان را نبستند. پراکندگان را باز نیاوردند. گمشدگان را جستجو نکردند (حزقیال ۳:۳۴-۴). گوسفندان بر روی زمین پراکنده شده بودند و کسی در جستجوی آن‌ها نبود.

و سپس خدا می‌گوید: دیگر بس است. من خودم این کار را انجام خواهم داد.

«زیرا خداوند خدا چنین می‌گوید: اینک من، آری من، گوسفندان خویش را تفحص خواهم کرد و در جستجوی آن‌ها خواهم بود» (حزقیال ۱۱:۳۴). این را دوباره بخوانید. **من، آری من.** این تکرار برای تأکید است. خدا می‌گوید: از آنجا که شبانان انسانی شکست خورده‌اند، من شخصاً می‌آیم. من در جستجوی گوسفندانم خواهم بود. آن‌ها را از تمام مکان‌هایی که در

آن‌ها پراکنده شده‌اند رهایی خواهم داد. آن‌ها را بر کوه‌های اسرائیل خواهم چرانید. آن‌ها را در مرتعی نیکو به استراحت خواهم واداشت (حزقیال ۱۲:۳۴-۱۵). «گمگشته را خواهم جست و دورافتاده را باز خواهم آورد، شکسته‌دل را خواهم بست و ناتوان را تقویت خواهم کرد» (حزقیال ۱۶:۳۴).

و سپس حزقیال سخنی شگفت‌انگیز می‌گوید: «و یک شبان بر ایشان بر خواهم گمارد تا آن‌ها را بچرانند، یعنی خدمتگزارم داود را؛ او ایشان را خواهد چرانید و او شبان ایشان خواهد بود. و من که خداوند هستم، خدای ایشان خواهم بود، و خدمتگزارم داود در میان ایشان سرور خواهد بود» (حزقیال ۲۳:۳۴-۲۴). خدا می‌گوید من آن‌ها را شبانی خواهم کرد - و سپس می‌گوید «خدمتگزارم داود» را به عنوان شبان آن‌ها بر خواهد گمارد. این داود تاریخی نیست که چهارصد سال پیش از نگارش حزقیال مرده بود. این مسیح است - پسر داود، کسی که از نسل داود می‌آید اما همان‌طور که در مزمور ۱۱۰ دیدیم، خداوند داود است. کسی که در او، شبانی خود خدا تجسم یافته است.

بنابراین وقتی عیسی در یوحنا ۱۰ می‌ایستد و می‌گوید «من شبان نیکو هستم» - هر یهودی که حزقیال ۳۴ را می‌شناخت، باید لرزش زمین را زیر پای خود حس می‌کرد. خدا گفته بود که او خواهد آمد و شبان خواهد بود. عیسی می‌گوید: من همان شبان هستم. نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر است. عیسی یا یک کفرگو و دیوانه است، یا او خدایی است که وعده خود را به انجام می‌رساند.

و عیسی توصیف می‌کند که این شبان چه می‌کند: «شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد» (یوحنا ۱۱:۱۰). واژه یونانی برای «نهادن» G5087 tithēmi است - یعنی قرار دادن چیزی با اراده و قصد، همان‌طور که جسمی را روی میز می‌گذارید. این جانی نیست که از او گرفته شود. این جانی است که با هدف و توسط کسی که صاحب آن است، بر زمین گذاشته می‌شود. او صراحتاً می‌گوید: «هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. من قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم که آن را بازستانم» (یوحنا ۱۸:۱۰). او سه بار در یک آیه از واژه G5087 tithēmi استفاده می‌کند - سه بار تأکید می‌کند: این عمل حاکمانه و داوطلبانه من است. هیچ مزدوری این کار را نمی‌کند. مزدور وقتی آمدن گرگ را می‌بیند، فرار می‌کند (یوحنا ۱۲:۱۰-۱۳). اما شبان نیکو می‌ماند. او بین گرگ و گله می‌ایستد و ضربه‌ای را که برای آن‌ها مقدر شده بود، به جان می‌خرد.

«من شبان نیکو هستم؛ گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من نیز مرا می‌شناسند، همان‌گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم؛ و من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم» (یوحنا ۱۴:۱۰-۱۵). این شناخت در اینجا صمیمی است. این همان نوع شناختی است که بین پدر و پسر وجود دارد - نه فقط شناختن درباره‌ی کسی، بلکه شناختی شخصی، عمیق و کامل. شبان تک‌تک گوسفندانش را می‌شناسد. او آن‌ها را به نام می‌خواند (یوحنا ۱۰:۳). او آن‌ها را بیرون می‌برد. آن‌ها از پی او می‌روند زیرا صدای او را می‌شناسند (یوحنا ۱۰:۴). آن‌ها هرگز از پی بیگانه نخواهند رفت - بلکه از او خواهند گریخت، زیرا صدای بیگانگان را نمی‌شناسند (یوحنا ۱۰:۵).

من این را تجربه کرده‌ام. این را برای خودستایی نمی‌گویم - می‌گویم چون حقیقت دارد. زمان‌هایی هست که مشغول خواندن کلام هستم، یا دعا می‌کنم، یا فقط در آرامش نشسته‌ام، و صدای او را می‌شنوم. نه یک صدای شنیداری - می‌خواهم در این مورد شفاف

باشم – بلکه چیزی در روحم که به اندازه هر صدایی که تا به حال شنیده‌ام، واقعی است. و می‌دانم که اوست زیرا همیشه با کتاب مقدس همخوانی دارد، همیشه مرا به سوی پدر هدایت می‌کند، و همیشه آرامش می‌بخشد، حتی زمانی که مرا توبیخ می‌کند. گوسفندان او صدای او را می‌شناسند. این یک استعاره نیست. واقعیت ماجرا همین است.

و سپس عیسی چیزی را اضافه می‌کند که داستان را فراتر از آنچه اسرائیل تصور می‌کرد، وسعت می‌بخشد: «گوسفندان دیگری نیز دارم که از این آستین نیستند؛ آن‌ها را نیز باید بیاورم. آن‌ها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد و یک گله خواهند شد و یک شبان» (یوحنا ۱۰:۱۶). گوسفندان دیگر. نه از این آستین (آغل). او درباره غیریهودیان سخن می‌گوید – ملت‌ها، مردمی خارج از عهد اسرائیل که انجیل را می‌شنوند و ایمان می‌آورند. همان رشته‌ای که در ناصره دیدیم، وقتی عیسی درباره رفتن الیاس نزد بیوه زنی در صیدون و شفای نَعمانِ سریانی توسط اِلیشع سخن گفت. شبانِ خدا تنها برای اسرائیل نیست. گله او شامل هر کسی از هر ملتی است که صدای او را می‌شنود و از او پیروی می‌کند.

اکنون وقتی مزمور ۲۳ را می‌خوانم، آن را به عنوان یک شعر نمی‌خوانم. آن را به عنوان توصیفی از عیسی می‌خوانم.

«او مرا در مرتع‌های سبز می‌خواهاند» – حزقیال ۳۴:۱۴، «ایشان را در مرتعی نیکو خواهم چرانید.» «به سوی آب‌های آرام هدایت می‌کند» – اشعیا ۴۰:۱۱، «مادران شیرده را به ملایمت راهنمایی خواهد کرد.» «جان مرا تازه می‌سازد» – حزقیال ۳۴:۱۶، «دورافتاده را باز خواهم آورد.» «حتی اگر در وادی سایه مرگ راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی» – زیرا شبان نیکو گوسفندان را در وادی تاریک رها نمی‌کند. او با آن‌ها از میان آن عبور می‌کند. عصا و چوبدستی او – ابزارهای محافظت و هدایت – آن‌ها تسلی می‌بخشند.

«سفرهای برای من در حضور دشمنانم می‌گسترانی» – حتی در میان خطر، شبان تدارک می‌بیند. «سرم را با روغن مسح می‌کنی و جامم لبریز می‌شود» – فراوانی، نه کمبود. «به یقین نیکویی و رحمت تمام روزهای عمرم از پی من خواهد آمد، و در خانه خداوند تا ابد ساکن خواهم بود» (مزمور ۲۳:۶) – زیرا شبان نیکو فقط در این زندگی از شما محافظت نمی‌کند. او شما را به خانه می‌برد. او حیات جاویدان می‌بخشد و هیچ‌کس نمی‌تواند گوسفندان او را از دستش بریاید (یوحنا ۱۰:۲۸).

خدا در حزقیال گفت: من خواهم آمد و شبان شما خواهم بود. عیسی در یوحنا گفت: من شبان نیکو هستم. پطرس، با نگاه به گذشته پس از رستاخیز، او را «شبان و ناظر جان‌های شما» (۱ پطرس ۲:۲۵) و «شبان اعظم» می‌نامد که وقتی ظهور کند، تاج جلال را به کسانی که زیر نظر او خدمت می‌کنند خواهد بخشید (۱ پطرس ۴:۵). نویسنده عبرانیان او را «آن شبان بزرگ گوسفندان» می‌نامد که از مردگان بازگردانیده شد، به واسطه خون آن عهد جاودانی (عبرانیان ۱۳:۲۰).

خداوند شبان من است. عیسی شبان نیکو است. آن‌ها یک شخص هستند. داود هزار سال پیش از بیت‌لحم این را می‌دانست. حزقیال ششصد سال پیش از بیت‌لحم این را می‌دانست. و اکنون ما نیز آن را می‌دانیم – زیرا او آمد، و جانش را در راه گوسفندان نهاد، و آن را دوباره بازستاند، و گوسفندان او را می‌شنوند، و او آن‌ها را می‌شناسد، و آن‌ها از او پیروی می‌کنند، و او به آن‌ها حیات جاویدان می‌بخشد.

زیرا خداوند خدا چنین می‌گوید: اینک من، آری من، گوسفندان خویش را تفحص خواهم کرد و در جستجوی آنها خواهم بود. چنان‌که شبانی در روزی که در میان گوسفندان پراکنده خویش است در جستجوی گله خود برمی‌آید، من نیز در جستجوی گوسفندان خود خواهم بود و آنها را از تمامی مکان‌هایی که در روز ابر و تاریکی در آنها پراکنده شده‌اند، رهایی خواهم داد.

Ezekiel 34:11-12 ---

فصل ۱۵

تحقق فصح

سپس نان را برداشته، شکر کرد و آن را پاره نموده، به ایشان داد و گفت: «این بدن من است که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من به جا آرید.» به همین‌سان، پس از شام جام را برداشته، گفت: «این جام، عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.»

Luke 22:19-20 ---

از میان تمام کارهایی که عیسی در شب پیش از مرگش انجام داد، این تنها موردی است که او از ما خواست به انجام دادنش ادامه دهیم. او نان و شراب سفرهٔ فصح – قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین آیین اسرائیل – را برداشت و معنای آن‌ها را برای همیشه تغییر داد. برای درک آنچه در آن بالاخانه رخ داد، باید به مصر بازگردید. به شبی که همه چیز برای اسرائیل تغییر کرد.

بنی اسرائیل به مدت چهارصد سال در مصر برده بودند. خدا موسی را با این پیام نزد فرعون فرستاده بود: قوم مرا رها کن. فرعون نپذیرفت. خدا نُه بلا فرستاد – تبدیل شدن آب به خون، قورباغه‌ها، پشه‌ها، مگس‌ها، بیماری بر احشام، دمل‌ها، تگرگ، ملخ‌ها و تاریکی. فرعون در تمامی آن‌ها دل خود را سخت کرد. و سپس خدا فرمود: یکی دیگر. بلای دهم. بدترین‌شان. «نزدیک به نیمه‌شب، من از میان مصر عبور خواهم کرد، و تمامی نخست‌زادگان در سرزمین مصر خواهند مرد، از نخست‌زادهٔ فرعون که بر تخت خود نشسته است تا نخست‌زادهٔ کنیزی که پشت سنگِ آسیاست» (خروج 4:11-5).

اما خدا راه فراری به اسرائیل بخشید. او به موسی فرمود: هر خانواده باید بره‌ای برگیرد – نر یک‌ساله و بی‌عیب (خروج 12:5). آن‌ها باید چهار روز، از دهم تا چهاردهم ماه، آن را نگاه می‌داشتند – با آن زندگی می‌کردند، آن را بازرسی می‌کردند و مطمئن می‌شدند که هیچ نقصی ندارد. سپس در روز چهاردهم، تمام جماعت باید در شامگاه آن را ذبح می‌کردند (خروج 12:6). آن‌ها باید از خون آن برداشته و بر دو تیر جانبی و بر تیر بالای درِ خانه‌هایی که در آن می‌خورند، می‌مالیدند (خروج 12:7). و باید گوشت را در همان شب می‌خوردند – بریان شده بر آتش، با نان فطیر و سبزی‌های تلخ – کمر بسته و آماده، با شتاب می‌خوردند، زیرا این فصح خداوند بود (خروج 12:8-11).

و سپس این وعده: «چون خون را ببینم، از شما درخواهم گذشت، و هنگامی که سرزمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای نابودی بر شما نخواهد آمد» (خروج 12:13). خون بر سردرِ خانه جنبه تزئینی نداشت. به آن معنای مبهمی که ما گاهی به کار می‌بریم، نمادین نبود. بلکه تفاوت میان مرگ و زندگی بود. فرشتهٔ مرگ آن شب از میان مصر عبور می‌کرد و هر خانه‌ای که خون بر تیرهای درش نبود، نخست‌زادهٔ خود را از دست می‌داد. از کنار هر خانه‌ای که خون

داشت، عبور می‌شد (فصح می‌شد). نجات می‌یافت. محافظت می‌شد. نه به دلیل نیکویی افرادی که در داخل بودند – بلکه به دلیل خون بره.

یک جزئیات دیگر. خدا فرمان داد: «استخوانی از آن را نشکنید» (خروج 12:46). برهٔ فصیح باید درسته باقی می‌ماند. هیچ استخوانی نباید شکسته می‌شد.

حالا پانصد سال به جلو بیاوید. عیسی در اورشلیم همراه با دوازده شاگردش دور یک میز نشسته است. شب فصیح است. بره ذبح شده است. نان فطیر است. شراب ریخته شده است. هر عنصری بر روی میز، خاطره مصر را با خود دارد – شتاب در خروج، تلخی بردگی، خونی که آن‌ها را نجات داد. عیسی هر سال از زندگی‌اش این غذا را خورده است. و در این شب – آخرین شب او – نان را برمی‌دارد و کاری انجام می‌دهد که هیچ رابی تا به حال انجام نداده بود.

«این بدن من است که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من به جا آرید» (لوقا 22:19).

او نانی را برمی‌دارد که نشان‌دهنده شتاب در رهایی اسرائیل است و می‌گوید: این من هستم. بدن من. داده شده. برای شما. و سپس جام را: «این جام، عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود» (لوقا 22:20). خون بره بر تیرهای در در مصر – آن عهد قدیم بود. این جام، این خون، این عهد جدید است. نه خون بره‌ای که از گله گرفته شده باشد. بلکه خون برهٔ خدا.

یجیای تعمیددهنده در همان ابتدا آن را اعلام کرده بود: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌دارد!» (یوحنا 1:29). نه یک بره، بلکه آن بره. همان که هر برهٔ فصیح در تاریخ اسرائیل به او اشاره داشت. هر سال، به مدت پانزده قرن، اسرائیل بره‌ای را کشته بود و خونش را بر تیرهای در مالیده و گوشتش را خورده بود و شبی را که خدا آن‌ها را از مرگ نجات داد، یادآوری کرده بود. و در تمام این مدت، این یک تصویر بود. یک تمرین. سایه‌ای از حقیقت واقعی که در راه بود.

پولس این مطلب را به صریح‌ترین شکل ممکن بیان می‌کند: «زیرا برهٔ فصیح ما، یعنی مسیح، ذبح شده است» (۱ قرن‌تیا 5:7). مسیح همان فصیح است. او همان بره است. او به مدت چهار روز مورد بازرسی قرار گرفت – از ورود پیروزمندانه‌اش در دهم نپسان تا مصلوب شدنش در چهاردهم. سران کاهنان و فریسیان او را بازرسی کردند، از او سوال پرسیدند و سعی کردند عیبی در او بیابند. پپلاطس او را بازرسی کرد و گفت: «من در این مرد هیچ جرمی نمی‌یابم» (لوقا 23:4). او بی‌عیب بود. و در روز چهاردهم، در زمان قربانی عصرگاهی، او کشته شد.

و حتی یک استخوان از او شکسته نشد. سربازان آمدند تا پاهای مردان مصلوب شده را بشکنند – یک روش معمول برای شتاب بخشیدن به مرگ پیش از سبّت. آن‌ها پاهای آن دو مجرم را شکستند. «اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیشتر مرده است، ساقهای او را نشکستند» (یوحنا 19:33). و یوحنا، که آنجا بود و شاهد وقوع آن بود، دلیلش را به ما می‌گوید: «زیرا این رخ داد تا این نوشته به تحقق رسد که: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد»» (یوحنا 19:36). خروج 12:46. برهٔ فصیح. پانصد سال بره‌هایی با استخوان‌های نشکسته، همگی به این یک بره بر این یک صلیب در این یک بعدازظهر اشاره داشتند.

اکنون برای من دشوار است که روایت فصیح در کتاب خروج را بخوانم و در هر خط آن عیسی را نبینم. بره باید بی‌عیب باشد – او گناه را شناخت (۲ قرن‌تیان 5:21). بره در هنگام عصر کشته می‌شود – او در ساعت نهم، یعنی ساعت سه بعدازظهر جان سپرد (مرقس 15:34-37). خون باید بر تیر در مالیده شود – خون باید به صورت شخصی و از طریق ایمان، بر زندگی هر فردی که ایمان می‌آورد، اعمال شود. گوشت باید خورده شود – «اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید» (یوحنا 6:53). غذا با سبزی‌های تلخ خورده می‌شود – تلخی‌ای در صلیب وجود دارد، رنجی که نمی‌توان آن را شیرین کرد یا از آن گریخت. و آن‌ها با شتاب و آماده حرکت می‌خورند – زیرا وقتی بره ذبح شد و خون اعمال گشت، ما مصر را ترک می‌کنیم. ما بندگی را ترک می‌کنیم. ما در مکان بردگی درنگ نمی‌کنیم.

عیسی در ابتدای غذا چیزی گفت که نشان می‌دهد چقدر عمیقاً آنچه در حال رخ دادن بود را درک می‌کرد: «با اشتیاق بسیار آرزو داشتم پیش از رنج کشیدنم، این فصیح را با شما بخورم» (لوقا 22:15). عبارت یونانی تاکیدی است – *epethymēsa epithymia* – یعنی «با اشتیاقی وافر مشتاق بوده‌ام». او تشنه این لحظه بود. نه به این دلیل که مشتاق رنج کشیدن باشد – او چند ساعت بعد در جتسیمانی قطرات خون عرق می‌کرد و از پدر می‌پرسید آیا راه دیگری هست (لوقا 22:44). بلکه به این دلیل که این همان لحظه‌ای بود که کل عهد قدیم به سوی آن بنا شده بود. هر فصیح از مصر تا آن بالاخانه، تمرینی برای این شب بود. شبی که بره واقعی شناسایی می‌شد، خون عهد جدید ریخته می‌شد و بندگی گناه – نه فقط بندگی مصر، بلکه بندگی عمیق‌تری که مصر تصویری از آن بود – برای همیشه شکسته می‌شد.

دو واژه یونانی از شام آخر شایسته توجه ما هستند. اولی *G1242 diathēkē* است، واژه‌ای که عیسی برای «وصیت‌نامه» یا «عهد» به کار می‌برد: «این جام، *diathēkē* جدید در خون من است. *Abbott-Smith* خاطرنشان می‌کند که در یونانی کلاسیک، *G1242 diathēkē* به معنای یک *disposition* (تخصیص یا تنظیم)، یک وصیت‌نامه یا یک اراده است – ترتیبی که توسط یک طرف داده می‌شود، نه مذاکره‌ای میان دو طرف برابر. یک *synthēkē* توافقی دوجانبه است؛ اما یک *G1242 diathēkē* یک فرمان است. عهد جدید قراردادی نیست که خدا با ما بر سر آن مذاکره کرده باشد. بلکه وصیت‌نامه‌ای است که او با خون نوشته و با مرگ مهر کرده است. دومین واژه *G364 anamnēsis* است، واژه‌ای برای «یادآوری»: «این را در *anamnēsis* من به جا آرید. در ترجمه *Septuagint*، این واژه معادل واژه عبری *zikkaron* – به معنای یادبود – است. این یک یادآوری گذرا نیست. بلکه یک باز-نمایی رسمی است، آوردن آنچه در گذشته رخ داده به زمان حال. وقتی ما نان را پاره می‌کنیم، صرفاً به صلیب فکر نمی‌کنیم. ما آن را دوباره حاضر می‌سازیم. این یادبود، آنچه را که به یاد می‌آورد، دوباره به تصویر می‌کشد.

«این را به یاد من به جا آرید» (لوقا 22:19). هر بار که ایمانداران نان را پاره می‌کنند و در جام شریک می‌شوند، همان کاری را انجام می‌دهند که اسرائیل در شب فصیح انجام داد – ما در حال یادآوری هستیم. اما ما مصر را به یاد نمی‌آوریم. ما جلجتا را به یاد می‌آوریم. ما بره را به یاد می‌آوریم. ما تا زمان بازگشت او اعلام می‌کنیم که خون او برای ما ریخته شد، و زمانی که خدا آن خون را که با ایمان بر زندگی ما اعمال شده می‌بیند، مرگ از ما عبور می‌کند و ما آزاد هستیم.

زیرا بره فصیح ما، یعنی مسیح، ذبح شده است.

--- ١ قرنـتـيـان 5:7

فصل ۱۶

من نیامدم تا براندازم بلکه تا به کمال رسانم

گمان مبرید که برای ابطال تورات یا نوشته‌های انبیا آمده‌ام؛ نیامده‌ام تا ابطال کنم، بلکه تا به کمال رسانم. هرآینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین از میان رود، حتی نقطه‌ای یا حرفی از تورات از میان نخواهد رفت، تا زمانی که همه به انجام رسد.

Matthew 5:17-18 ---

این یکی از سوءتفاهم‌برانگیزترین و در عین حال مهم‌ترین سخنانی است که عیسی تا به حال بیان کرده است. مردم با شنیدن آن فکر می‌کنند منظور او این بوده که آمده است تا قوانین را رعایت کند؛ یعنی او یهودی نیکویی بود که از شریعت پیروی می‌کرد و از ما نیز می‌خواهد همان کار را انجام دهیم. اما منظور او این نیست. واژه یونانی برای «به کمال رساندن»، G4137 plēroō است و به معنای «اطاعت کردن» نیست، بلکه به معنای لبالب پر ساختن، به انجام رساندن و به هدف نهایی رساندن است. عیسی نیامد تا به عنوان فردی دیگر در زیر سلطه شریعت، از آن پیروی کند. او آمد تا همان حقیقتی باشد که شریعت همواره به آن اشاره می‌کرد. او آمد تا آن را پر سازد – تا معنای کامل، ماهیت مقصود و واقعیتی را که پشت همه آن سایه‌ها بود، به آن ببخشد.

پولس این مطلب را در یک جمله بیان می‌کند: «زیرا مسیح غایت شریعت است برای پارسایی هر کس که ایمان دارد» (رومیان ۴:۱۰). واژه «غایت» همان G5056 telos است – به معنای هدف، مقصود و خط پایان. مسیح ابطال‌کننده شریعت نیست؛ او مقصد شریعت است. هر آنچه شریعت به سوی آن حرکت می‌کرد، هر حکم، آیین و قاعده‌ای، کمال خود را در او می‌یابد. نظام قربانی به قربانی او اشاره داشت. نظام کهنات به کهنات او اشاره می‌کرد. قوانین طهارت به پاکی او اشاره داشتند. شریعت سایه بود؛ او همان جسمی است که سایه را می‌افکند (کولسیان ۲:۱۷).

اما سپس عیسی دست به کاری خارق‌العاده می‌زند. پس از اینکه می‌گوید برای تحقق شریعت آمده است، شروع به نشان دادن این کمال می‌کند – و معلوم می‌شود که این کمال بسیار دشوارتر از آن چیزی است که فریسیان تصور می‌کردند. او شش نمونه، یعنی شش تقابل را بیان می‌کند که هر یک از همان الگوی ثابت پیروی می‌کنند: «شنیده‌اید که گفته شده است... اما من به شما می‌گویم.»

اول: قتل و خشم. «شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده است: «قتل مکن» (متی ۵:۲۱) – این خروج ۲۰:۱۳، یعنی حکم ششم است. هر فریسی این حکم را نگاه داشته بود. هیچ‌کدام از آن‌ها کسی را نکشته بودند. آن‌ها پاک بودند. و سپس عیسی می‌گوید: «اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار داوری است» (متی ۵:۲۲). شریعت به عمل می‌پرداخت، اما عیسی به قلب می‌پردازد. حکم می‌گفت: قتل مکن. عیسی می‌گوید:

نفرت نداشته باش. زیرا نفرت جایی است که قتل از آنجا آغاز می‌شود. اگر هرگز سلاحی علیه کسی بلند نکرده‌اید اما در قلب خود تلخی و تحقیر نسبت به او دارید، شما روح حکم را شکسته‌اید، حتی اگر ظاهر آن را نگاه داشته باشید.

دوم: زنا و شهوت. «شنیده‌اید که گفته شده است: «زنا مکن» (متی ۲۷:۵) – خروج ۲۰:۱۴، حکم هفتم. باز هم حکمی که فریسیان در رفتار بیرونی خود با دقت و سواس‌گونه‌ای رعایت می‌کردند. و عیسی می‌گوید: «هر کس با شهوت به زنی بنگرد، همان‌دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۲۸:۵). گناه در ذهن آغاز می‌شود، نه در بدن. عمل زنا آخرین مرحله از فرآیندی است که در چشم‌ها و تخیل آغاز شده است. عیسی مرز حکم را تا سرچشمه گناه عقب می‌راند – به فکر، به اشتیاق و به رضایت درونی قلب.

سوم: طلاق. موسی اجازه داد تا طلاق‌نامه‌ای داده شود (تثنیه ۱:۲۴). عیسی می‌گوید که این امتیازی بود به سبب سخت‌دلی انسان‌ها، اما هرگز طرح اصلی خدا نبود. از ابتدا – از پیدایش ۱:۲۷ و پیدایش ۲:۲۴، از خلقت مرد و زن و پیوند یک تن – مقصود خدا پایداری بود (متی ۱۹:۴-۸). عیسی آن‌ها را به ورای شریعت و به طرح اصلی بازمی‌گرداند؛ به آنچه خدا پیش از آنکه گناه رابطه بین زن و مرد را تباه کند، در نظر داشت.

چهارم: سوگندها. شریعت می‌گفت که نباید سوگند دروغ بخورید، بلکه باید آنچه را برای خداوند سوگند خورده‌اید به انجام رسانید (لاویان ۱۲:۱۹، اعداد ۲:۳۰). عیسی می‌گوید: اصلاً سوگند مخورید. بگذارید «بله» شما همان بله و «نه» شما همان نه باشد (متی ۳۴:۵-۳۷). کسی که برای باورپذیر کردن سخنش نیاز به سوگند دارد، از پیش اعتراف کرده است که به سخن عادی او نمی‌توان اعتماد کرد. عیسی معیار را بالا می‌برد: چنان راستگو، صادق و قابل اعتماد در هر کلام باشید که نیازی به سوگند نباشد.

پنجم: چشم در برابر چشم. talionis lex (قانون قصاص) – خروج ۲۱:۲۴، لاویان ۱۹:۲۴-۲۰، تثنیه ۱۹:۲۱. این قانون در اصل محدودیتی برای انتقام بود، نه مجوزی برای آن. معنایش این بود: مجازات باید متناسب با جرم باشد، نه بیشتر. شما نمی‌توانستید کسی را به خاطر دزدیدن گوسفندان اعدام کنید. این قانونی برای عدالت تناسبی بود. و عیسی می‌گوید: فراتر از عدالت تناسبی بروید. «در برابر شریر نایستید؛ بلکه هر که به گونه راست تو سیلی زند، گونه دیگر را نیز به سوی او بگردان» (متی ۳۹:۵). این نشانه ضعف نیست؛ این قدرت کسی است که نیازی به دفاع از عزت خود ندارد زیرا خدا مدافع اوست. این گذار از عدالت به فیض است.

ششم: محبت و دشمنان. «شنیده‌اید که گفته شده است: «همسایه خود را محبت نما» – که همان لاویان ۱۹:۱۸ است – «و با دشمن خود دشمنی کن.» بخش دوم در واقع در عهد عتیق نیست. «با دشمن خود دشمنی کن» تفسیر عامیانه‌ای بود، افزوده‌ای که طبیعت بشری به حکم خدا چسبانده بود. عیسی آن را می‌زداید: «دشمنان خود را محبت نمایید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند، دعا کنید» (متی ۴۴:۵). چرا؟ «تا فرزندان پدر خود باشید که در آسمان است؛ زیرا او آفتاب خود را بر بدن و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و ناپارسایان می‌باراند» (متی ۴۵:۵). خدا دشمنانش را محبت می‌کند. او نیازهای آن‌ها را فراهم می‌سازد. او بر کسانی که نامش را لعنت می‌کنند باران می‌فرستد و بر کسانی که وجودش را انکار می‌کنند آفتاب می‌تاباند. اگر ما فرزندان او هستیم، ما نیز چنین خواهیم کرد.

و سپس خلاصه‌ای که باید هر انسانی را به زانو درآورد: «پس شما کامل باشید، چنان‌که پدر آسمانی شما کامل است» (متی ۴۸:۵).

کامل. نه اصلاح شده. نه بهتر از حد متوسط. کامل – همان گونه که خدا کامل است. این است معیار. و هیچ کس نمی تواند به آن دست یابد. نکته اصلی همین است. عیسی سقف را بالا نبرد تا مجموعه قوانین دشوارتری برای پیروی به ما بدهد. او سقف را بالا برد تا به ما نشان دهد که معیار همیشه همین قدر بالا بوده است – که شریعت اگر به درستی درک شود، نه فقط اطاعت بیرونی، بلکه کمال درونی را می طلبد – و هیچ انسانی نمی تواند به آن برسد. شریعت هرگز برای نجات ما نبود. شریعت برای این بود که به ما نشان دهد به یک نجات دهنده نیاز داریم (غلاطیان ۳:۲۴). و آن نجات دهنده همان کسی است که این موعظه را ایراد می کند.

در هر تقابل، عیسی همان کار را انجام می دهد: او شریعت را عمیق تر می کند. از دست به سوی قلب. از عمل به سوی نیت. از پوسته بیرونی اطاعت به واقعیت درونی شخصیت. او معیار را پایین نمی آورد – او فاش می کند که معیار همیشه چه بوده است. و با انجام این کار، او اقتدار کامل شریعت را تأیید می کند («حتی نقطه ای یا حرفی از آن از میان نخواهد رفت»، متی ۵:۱۸)، در حالی که همزمان نشان می دهد که شریعت هرگز سخن نهایی نبوده است. سخن نهایی یک «شخص» است. یگانه ای که شریعت را به کمال نگاه داشت – در حرف و در روح، در عمل و در قلب – تا پارسایی او به حساب کسانی که به او ایمان می آورند، گذاشته شود (رومیان ۴:۲۴، ۲ قرن تیان ۵:۲۱).

او با موسی مخالفت نمی کند. او آن حقیقتی را فاش می کند که موسی همواره به آن اشاره داشت.

زیرا مسیح غایت شریعت است برای پارسایی هر کس که ایمان دارد.

Romans 10:4 ---

فصل ۱۷

تجلی

و در حضور ایشان صورت او تغییر کرد و چهره‌اش همچون خورشید درخشید و جامه‌اش چون نور، سپید گشت.

Matthew 17:2 ---

واژه‌ای یونانی وجود دارد که کتاب مقدس نسخه کینگ جیمز آن را در سه بافت مختلف به سه صورت متفاوت ترجمه کرده است، و هنگامی که متوجه این ارتباط شوید، درک شما از آنچه خدا در ما انجام می‌دهد تغییر خواهد کرد.

این واژه *metamorphoō* G3339 است. این واژه به معنای تغییر شکل یافتن، متحول شدن، یا تجلی یافتن است. این کلمه دقیقاً در چهار آیه در کل عهد جدید ظاهر شده است. چهار بار. و این‌ها در کنار هم داستانی را روایت می‌کنند که ترجمه انگلیسی آن را پنهان می‌سازد.

دو مورد اول مربوط به واقعه تجلی است. متی – 17:2 عیسی «در حضور ایشان صورتش تغییر کرد»: و چهره‌اش همچون خورشید درخشید و جامه‌اش چون نور، سپید گشت. مرقس * «9:2 هیئت او» در برابر ایشان تغییر کرد*. آنجا بر فراز کوهی بلند، با پطرس، یعقوب و یوحنا به عنوان شاهد، عیسی اجازه داد تا ماهیت واقعی‌اش از میان کالبد انسانی‌اش نمایان شود. جلالی که او در جسم پوشانده بود – آن درخشندگی که برای راه رفتن در میان ما کنار گذاشته بود – به بیرون فوران کرد. چهره‌اش همچون خورشید درخشید. لباس‌هایش به سپیدی خیره‌کننده‌ای درآمدند. آن سه شاگرد برای لحظه‌ای دیدند که او واقعاً کیست.

آیه سوم رومیان 12:2 است – «همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید». دگرگون شوید. همان واژه یونانی *metamorphoō**. پولس به ایمانداران می‌گوید: تجلی یابید. همان اتفاقی که برای عیسی بر روی کوه افتاد – اجازه دهید برای شما هم بیفتد. نه به همان شیوه، نه با همان جلال، اما از همان نوع تغییر. از درون به بیرون. نه همرنگی بیرونی با الگوی این جهان، بلکه دگرگونی درونی با نو شدن ذهن.

آیه چهارم ۲ قرن‌تیا 3:18 است – «اما همه ما که با چهره بی‌نقاب، جلال خداوند را چنانکه در آینه است می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلال تبدیل می‌شویم»، و این از جانب خداوند که روح است، می‌باشد. تبدیل می‌شویم. باز هم همان واژه *meta-morphoō**. *morphoō* در حال تغییر هستیم – تجلی می‌یابیم – به همان تصویر، از جلال به جلال، توسط روح.

آیا متوجه شدید؟ نسخه KJV این یک کلمه را در متی و مرقس «*transfigured*»، در رومیان «*transformed*» و در ۲ قرن‌تیا «*changed*» ترجمه کرده است. سه کلمه انگلیسی متفاوت برای یک کلمه یونانی. و پیوند اینجاست: آنچه برای عیسی بر روی کوه اتفاق افتاد، همان کاری است که خدا در هر ایمانداری انجام می‌دهد. ما در حال تجلی یافتن هستیم.

نه به یکباره – بلکه به قول پولس، از جلال به جلال، گام به گام، درجه به درجه – اما جهت همان است. ما به صورت او تغییر می‌یابیم. همان metamorphoō که باعث شد چهره عیسی همچون خورشید بدرخشد، در ما در کار است و ما را از درون به بیرون، به واسطه روح او، بیشتر شبیه او می‌سازد.

لغت‌نامه Easton's Bible Dictionary این پیوند را تأیید می‌کند. در مدخل مربوط به تجلی اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد پولس «به این ظهور پرشکوه و جلال‌یافته خداوند ما بر کوه مقدس اشاره دارد» هم در رومیان 12:2 و هم در ۲ قرنتیان 3:18. لغت‌نامه این را می‌بیند. متن یونانی این را می‌بیند. متن انگلیسی آن را پنهان می‌کند. اما وقتی متوجه شوید، دیگر نمی‌توانید آن را نادیده بگیرید.

حال بگذارید بگویم بر آن کوه چه گذشت، زیرا جزئیات مهم هستند.

عیسی پطرس، یعقوب و یوحنا را – حلقه نزدیکانش، آن سه تنی که در جتسیمانی نیز همراه او بودند – با خود برداشت و برای دعا به فراز کوهی بلند برد (لوقا 9:28). و همان‌طور که دعا می‌کرد، ظاهرش تغییر کرد. لوقا می‌گوید «سیمای او دگرگون گشت و جامه‌اش به سپیدی خیره‌کننده درآمد» (لوقا 9:29). متی می‌گوید چهره‌اش همچون خورشید درخشید. مرقس می‌گوید لباس‌های او «چنان سپید و براق گشت که هیچ رختشویی بر زمین نتواند جامه را بدان سپیدی کند» (مرقس 9:3). این نوری نبود که از بیرون بر او بتابد. این نوری بود که از درون او به بیرون می‌تراوید. جلال همیشه آنجا بود – او فروغ جلال پدر است (عبرانیان 1:3) – اما برای سی سال زیر جسم انسانی پنهان شده بود. بر این کوه، برای چند دقیقه، پرده کنار رفت.

و سپس موسی و ایلیا ظاهر شدند و با او سخن می‌گفتند (متی 17:3). موسی – دهنده شریعت، مردی که در کوه نبو درگذشت و توسط خود خدا دفن شد (تثنیه 34:5-6). ایلیا – بزرگترین پیامبران، مردی که بدون مرگ در اراه‌ای آتشین به آسمان برده شد (۲ پادشاهان 2:11). شریعت و انبیا – دو بخش بزرگ کتاب مقدس عبری – در کنار عیسی بر روی کوه ایستاده بودند. تنها لوقا به ما می‌گوید که آن‌ها درباره چه سخن می‌گفتند: «درباره خروج او سخن می‌گفتند، یعنی آنچه می‌بایست در اورشلیم به کمال رساند» (لوقا 9:31). واژه یونانی برای «رحلت» G1841 exodos است – خروج. آن‌ها درباره خروج او بحث می‌کردند. عزیمت او. مرگ او در اورشلیم – فصیح جدید، رهایی جدید، خروج جدید از بندگی گناه، درست همان‌طور که موسی خروج قدیمی را از بندگی مصر رهبری کرده بود.

پطرس که نیمه‌خواب و کاملاً مبهوت بود، ناگهان گفت: «خداوندا، چقدر خوب است که ما اینجا هستیم! اگر بخواهی، سه سایبان اینجا برپا کنیم؛ یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی برای ایلیا» (متی 17:4). سه خیمه. سه بنای مساوی. یکی برای هر یک از آن شخصیت‌های پرجلال. این یک واکنش اشتباه بود. پطرس می‌خواست آن لحظه را متوقف کند، آن را گرامی بدارد و به موسی و ایلیا همان جایگاهی را بدهد که به عیسی می‌داد. و خدای پدر در میان سخن او کلامش را قطع کرد.

«او هنوز سخن می‌گفت که ناگاه ابری درخشان بر آن‌ها سایه افکند و آوازی از ابر برآمد که گفت: این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرادهید» (متی 17:5). ابر – جلال شکیناه، همان ابری که اسرائیل را در بیابان هدایت کرده بود (خروج 13:21)، همان ابری که معبد را در هنگام وقف پر کرده بود (پادشاهان 10:8-11) بر کوه فرود آمد و صدای

پدر سخن گفت. و آنچه او گفت، اصلاحی بر پیشنهاد خیرخواهانه اما نسنجیده پطرس بود. نه سه سایبان. نه سه شخصیت برابر. **این است پسر محبوبم.** نه موسی. نه ایلیا. **به او گوش فرادهید.** موسی شریعت را داد. ایلیا نماینده پیامبران بود. اما پسر بزرگتر از شریعت و انبیا است. او کسی است که هر دو به او اشاره می‌کنند. او کسی است که اکنون باید به او گوش دهید.

«چون چشمان خود را گشودند، هیچ‌کس را جز عیسی تنها ندیدند» (متی ۱۷:۸). موسی رفته بود. ایلیا رفته بود. ابر رفته بود. آن صدا سخن گفته بود. و تمام آنچه باقی ماند عیسی بود. همیشه همین‌گونه پایان می‌یابد. شریعت و انبیا کار خود را انجام می‌دهند – آن‌ها گناه را آشکار می‌کنند، پیشگویی مسیح را می‌کنند، راه را آماده می‌کنند – و سپس کنار می‌روند و تمام آنچه باقی می‌ماند عیسی تنهاست.

پطرس هرگز آن کوه را فراموش نکرد. دهه‌ها بعد، در اواخر عمرش نوشت: «زیرا زمانی که قدرت و بازگشت خداوند ما عیسی مسیح را به شما اعلام کردیم، در پی افسانه‌هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفتیم، بلکه خود شاهدان عینی جلال او بودیم. زیرا او از خدای پدر حرمت و جلال یافت، آنگاه که از آن جلال باشکوه آوازی بدین مضمون به او رسید که: این است پسر محبوبم که از او خشنودم. ما خود این آواز را که از آسمان آمد شنیدیم، هنگامی که با او بر آن کوه مقدس بودیم» (۲ پطرس ۱:۱۶-۱۸). پطرس می‌گوید من آنجا بودم. من آن صدا را شنیدم. من آن جلال را دیدم. این یک افسانه نیست. این داستانی نیست که کسی ساخته باشد. من بر آن کوه بودم و دیدم عیسی واقعاً کیست.

و ما – که بر آن کوه نبودیم، که آن چهره درخشان یا جامه‌های سپید را ندیدیم – با این وجود در حال metamorphoō شدن به همان تصویر هستیم. از جلال به جلال. به واسطه روح. تجلی تنها نمایشی از کیستی عیسی نبود. پیش‌نمایشی از کاری بود که او در ما انجام می‌دهد. روزی، هنگامی که او بازگردد، «مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید» (۱ یوحنا ۳:۲). فرآیندی که در هنگام تولد تازه در ما آغاز شد، کامل خواهد شد. دگرگونی به پایان خواهد رسید. جلال سرانجام نمایان خواهد شد و ما خواهیم درخشید – نه با نور خودمان، بلکه با نور او.

اما همه ما که با چهره بی‌نقاب، جلال خداوند را چنانکه در آینه است می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلال تبدیل می‌شویم، و این از جانب خداوند که روح است، می‌باشد.

--- ۲ قرن‌تیا 3:18

فصل ۱۸

سخنان بر فراز صلیب

و نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟»
یعنی: «خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟»

Matthew 27:46 ---

عیسی حتی در آخرین نفس‌های زندگی‌اش نیز در حال نقل قول از کلام خدا بود.

او هفت بار بر فراز صلیب سخن گفت. هفت جمله در بازه زمانی شش ساعت، از نه صبح تا سه بعدازظهر، در حالی که میخ‌ها او را نگه داشته بودند و آسمان تاریک شده بود و بار هر گناهی که تا به حال انجام شده بود بر دوش تنها مردی سنگینی می‌کرد که هرگز مرتکب گناهی نشده بود. و در آن هفت جمله، عهد عتیق همچون خون از زخمی از او جاری می‌شود. او حتی در حالی که به قربانی تبدیل می‌شود، از معلم بودن دست نمی‌کشد.

اولین سخن: «ای پدر، اینان را ببامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳:۳۴). او این را زمانی گفت که داشتند او را به صلیب می‌کوبیدند. در حالی که سربازان آهن را در مچ دست‌ها و پاهای او فرو می‌کردند. در حالی که صلیب را بلند کرده و در گودال می‌انداختند. و در آن لحظه، او اشعیا ۵۳:۱۲ را به کمال رساند – «او گناه بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت کرد.» هفتصد سال پیش از کالواری، «خادم رنج‌دیده» به عنوان کسی توصیف شده بود که برای همان مردمی که او را می‌کشتند، شفاعت می‌کند. و او در اینجا، دقیقاً مشغول انجام همین کار است. «ای پدر، اینان را ببامرز». آن‌ها میخ‌ها را در دستان من فرو می‌کنند و من از تو می‌خواهم که آن‌ها را ببخشی.

چهارمین سخن – جمله‌ای که در مرکز قرار دارد – همان است که لرزه بر اندام‌ها می‌اندازد. در ظهر، تاریکی تمام زمین را فرا گرفت. برای سه ساعت، خورشید از تابیدن باز ایستاد. عاموس این را پیشگویی کرده بود: «در آن روز، خداوند بیهوه می‌گوید: "خورشید را در چاشتگاه غروب خواهم داد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم ساخت."» (عاموس ۸:۹). و در آن تاریکی، در ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟ – خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» (متی ۲۷:۴۶).

او در حال نقل قول اولین سطر از مزمور ۲۲ است. و این چیزی است که باید درک کنید: در سنت یهودی، وقتی یک ربی خط اول یک مزمور را نقل می‌کرد، در واقع کل مزمور را فرا می‌خواند. این روشی بود برای اشاره به تمام متن با ذکر کلمات آغازین آن. وقتی عیسی فریاد زد «خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی»، او نه تنها رنج آن لحظه را بیان می‌کرد – هرچند رنج او واقعی و عمیق‌تر از تصور ما بود – بلکه به مزموری اشاره می‌کرد که جزئیات مصلوب شدن را با چنان دقتی توصیف می‌کند که خواندنش تقریباً غیرقابل تحمل است؛ متنی که هزار سال پیش از مسیح و هشتصد سال پیش از اختراع مصلوب کردن به عنوان روش اعدام، نوشته شده بود.

مزمور ۲۲ را به آرامی بخوانید و به من بگویید که آیا این تصادفی است؟

آیات ۶-۸: «اما من کرمم و نه انسان، عار آدمیانم و مطرود قوم. هر که مرا می‌بیند ریشخندم می‌کند، لب می‌گزد و سر می‌جنباند و می‌گوید: "بر خداوند توکل کرد، پس او را برهاند! اگر او را دوست می‌دارد، نجاتش دهد!"» حالا متی ۳۹:۲۷-۴۳ را بخوانید. جمعیتی که از کنار صلیب می‌گذشتند، سر تکان می‌دادند. سران کاهنان او را مسخره می‌کردند: «به خدا توکل کرد، پس اگر خدا او را می‌خواهد، اکنون نجاتش دهد.» کلمات تقریباً یکسان هستند. داوود آن‌ها را نوشت. جمعیت در کالواری آن‌ها را بر زبان آوردند. آن‌ها نمی‌دانستند که با تمسخر خود، در حال تحقق بخشیدن به نبوت هستند.

آیات ۱۴-۱۵: «مانند آب ریخته شده‌ام و همه استخوان‌هایم از هم گسیخته است. دلم همچون موم گشته، در اندرونم گداخته است. قوتم چون سفال خشک شده و زبانم به کامم چسبیده؛ تو مرا به خاک مرگ نهاده‌ای.» توصیف فیزیکی مصلوب شدن از نظر پزشکی دقیق است. کشیده شدن بدن بر روی صلیب، مفاصل را از جا در می‌برد. قلب تحت فشار شدید ممکن است پاره شود - آب‌شامه (پریکاردیوم) از مایع پر می‌شود، و به همین دلیل بود که وقتی سرباز پهلوی عیسی را سوراخ کرد، خون و آب جاری شد (یوحنا ۱۹:۳۴). کم‌آبی بدن بسیار شدید است - «زبانم به کامم چسبیده.» داوود نمی‌توانست هیچ‌کدام از این‌ها را بداند. مصلوب کردن در دنیای او وجود نداشت. اما روحی که الهام‌بخش این مزمور بود، دقیقاً می‌دانست چه چیزی را توصیف می‌کند.

آیه ۱۶: «دست‌ها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند.» هزار سال قبل از وقوع آن. هشتصد سال پیش از آنکه رومی‌ها روش مصلوب کردن را از پارسیان اقتباس کنند. داوود آن را نوشت. روح آن را دیکته کرد. و سربازان رومی بدون اینکه کلمه‌ای از شعر عبری بدانند، آن را محقق کردند.

آیه ۱۸: «جامه‌هایم را در میان خود تقسیم می‌کنند و بر ردایم قرعه می‌اندازند.» یوحنا آنجا بود. او شاهد ماجرا بود. او به ما می‌گوید: «پس به یکدیگر گفتند: "بیایید آن را پاره نکنیم، بلکه قرعه بیندازیم تا ببینیم به که می‌رسد." این واقع شد تا این نوشته کتاب به کمال رسد که می‌گوید: "جامه‌هایم را در میان خود تقسیم کردند و بر ردایم قرعه انداختند." این همان کاری است که سربازان کردند» (یوحنا ۱۹:۲۴). سربازان رومی که هرگز طومار عبری را باز نکرده بودند و فقط کارشان را انجام می‌دادند - یعنی تقسیم اموال محکوم طبق رسم خودشان - مزمور ۲۲:۱۸ را مو به مو اجرا کردند. یوحنا اطمینان حاصل می‌کند که ما این را بدانیم.

پنجمین سخن: «تشنه‌ام» (یوحنا ۱۹:۲۸). و یوحنا دلیل گفتن آن را به ما می‌گوید: «پس از آن، عیسی چون دید که اکنون همه چیز به کمال رسیده است، تا نوشته کتاب به تمام و کمال تحقق یابد، گفت: "تشنه‌ام."» او این را گفت تا کلام خدا محقق شود. مزمور ۶۹:۲۱ - «در تشنگی‌ام به من سرکه نشانیدند.» آن‌ها به او سرکه در اسفنج دادند. حتی سرکه هم پیشگویی شده بود.

ششمین سخن: «تمام شد» (یوحنا ۱۹:۳۰). در یونانی کلمه G5055 tetelestai است، زمان ماضی بعید معلوم از ریشه G5055 teleō - به پایان رساندن، کامل کردن، انجام آخرین عمل که فرآیندی را به اتمام می‌رساند. زمان کامل (Perfect tense) به این معناست که عمل به پایان رسیده و نتیجه آن برای همیشه باقی است - تمام شد و تمام شده باقی می‌ماند، اکنون و تا ابد. کتاب Strong's معنایی را اضافه می‌کند که اغلب نادیده گرفته می‌شود: «پرداخت کردن، همان‌طور که در تسویه یک بدهی به کار می‌رود.» tetelestai در

دنایای باستان یک اصطلاح تجاری بود. وقتی بدهی به طور کامل پرداخت می‌شد، این کلمه را روی رسید می‌نوشتند. پرداخت شد. تمام شد. دیگر بدهی‌ای باقی نمانده است. عیسی از آن کلمه به عنوان بیانیه خود بر فراز صلیب استفاده کرد. بدهی گناه – هر گناهی در گذشته، حال و آینده – به طور کامل پرداخت شد. نظام قربانی که از زمان سینا برقرار بود، با تکرار بی‌پایان خون و آتش و کفاره – تمام شد. روز کفاره، زمانی که کاهن اعظم سالی یک بار با خون گاوها و بزها وارد قدس‌الاقداص می‌شد – یک‌بار برای همیشه تحقق یافت (عبرانیان ۹:۱۲). تمام شد. کاری که پدر به او سپرده بود به کمال رسید. و پژواک این کلمه به آخرین نامه از مجموعه عهد جدید راه می‌یابد: پولس، از زندان روم، می‌نویسد «دوره را به کمال رسانده‌ام» (دوم تیموتائوس ۴:۷)، و از همان ریشه G5055 teleō استفاده می‌کند. کلمه صلیب و کلمه تاج، ریشه‌ای مشترک دارند. آنچه عیسی بر صلیب تمام کرد، پولس را قادر ساخت تا مسابقه خود را به پایان برساند. کسی که گفت G5055 tetelestai، این امکان را فراهم کرد تا کسی که گفت teteleka dromon ton بتواند آن را بگوید.

هفتمین سخن: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم» (لوقا ۲۳:۴۶). او در حال نقل‌قول از مزمور ۳۱:۵ است – «روح خود را به دست تو می‌سپارم؛ ای خداوند، خدای حق، تو مرا فدیة دادی.» آخرین نفس او یک مزمور است. آخرین کلمات او کلام خداست. او همان‌طور که زندگی کرد، از دنیا رفت – با کلام خدا بر لبانش.

و در اطراف صلیب، نبوت‌ها یکی پس از دیگری مانند دومینو به حقیقت پیوستند. هیچ استخوانی شکسته نشد – مزمور ۳۴:۲۰، خروج ۱۲:۴۶. پهلوی او سوراخ شد – زکریا ۱۲:۱۰: «بر من که نیزه زده‌اند، خواهند نگرست.» به ضمیر دقت کنید: من. خدا سخن می‌گوید. آن‌ها به من نیزه زدند. تاریکی بر کل زمین – عاموس ۸:۹. با خطاکاران شمرده شدن – اشعیا ۵۳:۱۲. با ثروتمندان دفن شدن – اشعیا ۵۳:۹، که با قرار دادن بدن عیسی در مقبره جدید یوسف رامی، مردی ثروتمند، محقق شد (متی ۲۷:۵۷-۶۰).

و سپس اتفاقی افتاد که فقط در متی ثبت شده است و اکثر مردم به سادگی از کنار آن می‌گذرند: «قبرها شکافته شد و بسیاری از مقدسانی که در خواب مرگ بودند، برخاستند. آنان بعد از رستاخیز عیسی از قبرها بیرون آمدند و به شهر مقدس رفته، بر بسیاری ظاهر شدند» (متی ۲۷:۵۲-۵۳). وقتی عیسی جان سپرد، زمین لرزید، صخره‌ها شکافتند، قبرها باز شدند – و مقدسان درگذشته بیرون آمدند. آن‌ها به اورشلیم رفتند. آن‌ها بر مردم ظاهر شدند. اشعیا این را پیشگویی کرده بود: «مردگان تو زنده خواهند شد؛ جسدهای ایشان برخاست. ای شما که در خاک ساکنید، بیدار شوید و ترنم نمایید!» (اشعیا ۲۶:۱۹). دانیال آن را دیده بود: «بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد» (دانیال ۱۲:۲). صلیب تنها زندگان را نجات نداد. صلیب به درون قبرها نفوذ کرد و مردگان را بیرون کشید. مسیح «نوبر خفتگان است» (اول قرنطیان ۱۵:۲۰) – و حتی پیش از آنکه برخیزد، مرگ او در حال باز کردن قبرها بود.

و شاهدان افزون می‌شوند. پولس که بیست و پنج سال پس از این واقعه به قرنطیان می‌نویسد، پرونده حقوقی رستاخیز را با دقت مردی بیان می‌کند که می‌داند شهادتش باید معتبر بماند: «بر کیفا ظاهر شد و سپس بر آن دوازده تن. پس از آن، به یک‌باره بر بیش از پانصد تن از برادران ظاهر شد که بیشتر آنان تا به امروز باقی‌اند، هرچند برخی خفته‌اند. سپس بر یعقوب ظاهر شد و بعد بر همه رسولان؛ و آخر از همه، بر من نیز، چون مولودی

غیرمترقبه، ظاهر گشت» (اول قرن‌تین ۵: ۱۵-۸). پطرس او را دید. آن دوازده نفر او را دیدند. پانصد نفر همزمان او را دیدند - و پولس اضافه می‌کند که اکثر آن‌ها هنوز زنده‌اند. بروید و از آن‌ها بپرسید. یعقوب او را دید - برادر خود خداوند، که در طول خدمت عیسی ایمان نداشت (یوحنا ۵: ۷) اما پس از رستاخیز ایمان آورد. همه رسولان او را دیدند. و خود پولس او را در جاده دمشق دید. این شایعه‌ای نیست که نسل به نسل گشته باشد. این شهادت عینی صدها نفر است که اکثرشان در زمان نگارش پولس هنوز زنده بودند و می‌شد از آن‌ها پرس‌وجو کرد.

شبی با مزمور ۲۲ نشستیم و آن را از ابتدا تا انتها خواندم و گریستم. نه به خاطر غم‌انگیز بودنش - هرچند نیمه اول آن دردناک‌ترین چیزی است که تا به حال خوانده‌ام - بلکه به خاطر چگونگی پایان یافتنش. چون مزمور ۲۲ با ناامیدی پایان نمی‌یابد. این مزمور با پیروزی به پایان می‌رسد.

آیه ۲۲: «نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد؛ در میان جماعت، تو را ستایش خواهم نمود.» نویسندگان عبرانیان این آیه را نقل کرده و آن را به عیسی نسبت می‌دهد (عبرانیان ۲: ۱۲). پس از رنج، پس از صلیب، پس از قبر - او نام پدر را به برادرانش اعلام می‌کند. او خدا را در میان جماعت ستایش می‌کند.

آیات ۲۷-۲۸: «تمامی کران‌های زمین به یاد خواهند آورد و به سوی خداوند بازخواهند گشت؛ و همه طوایف ملت‌ها پیش روی تو سجده خواهند کرد. زیرا پادشاهی از آن خداوند است، و او بر ملت‌ها حکمرانی می‌کند.» مزده انجیل که به همه ملت‌ها می‌رسد. مأموریت بزرگ. پادشاهی خدا که تا دورترین نقاط زمین گسترش می‌یابد. همه این‌ها در مزموری است که با فریاد مردی آغاز می‌شود که احساس می‌کند از سوی خدا رها شده است.

عیسی می‌دانست مزمور ۲۲ چگونه پایان می‌یابد. وقتی او آیه اول را بر فراز صلیب فریاد زد، نه تنها وحشت بر دوش کشیدن گناه ما را ابراز می‌کرد، بلکه به جلو اشاره می‌کرد - فراتر از رنج، فراتر از تاریکی، فراتر از قبر - به پیروزی‌ای که در آن سو بود. او مزمور را می‌شناخت. او پایان آن را می‌دانست. و با نقل قول از آغاز آن در لحظه بزرگترین درد و رنجش، به هر کسی که گوش شنوا داشت می‌گفت: این پایان کار نیست. بقیه مزمور را بخوانید. این مزمور با پرستش به پایان می‌رسد. با بازگشت هر ملتی به سوی خدا پایان می‌یابد. با پیروزی به پایان می‌رسد.

و همین‌گونه شد.

تمامی کران‌های زمین به یاد خواهند آورد و به سوی خداوند بازخواهند گشت؛ و همه طوایف ملت‌ها پیش روی تو سجده خواهند کرد. زیرا پادشاهی از آن خداوند است، و او بر ملت‌ها حکمرانی می‌کند.

Psalms 22:27-28 ---

فصل ۱۹

از هابیل تا زکریا

«تا خون تمامی انبیا که از بنیادِ عالم ریخته شده، از این نسل مطالبه شود؛ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و قدس کشته شد. آری، به شما می‌گویم که از این نسل مطالبه خواهد شد.»

Luke 11:50-51 ---

عیسی با یک جمله، تمام کتاب مقدسِ عبری را پیشِ رو نهاد و فرمود: تمام آن به آنچه اکنون در حال رخ دادن است، اشاره دارد.

او با فریسیان و علمای شریعت سخن می‌گفت و لحن او ملایم نبود. او به تازگی مجموعه‌ای از «وای بر شما»ها را بر آنان اعلام کرده بود – به خاطر نهادن بارهایی بر دوش مردم که خودشان حاضر به حمل آن‌ها نبودند، برای بنا کردن مقبره‌ها برای انبیایی که پدرانشان کشته بودند، و برای برداشتن کلید معرفت و خود وارد نشدن و بازداشتن دیگران از ورود (لوقا ۱۱:۴۶-۵۲). و سپس فرمود: خون تمام انبیا، از بنیادِ عالم، از این نسل مطالبه خواهد شد. از خون هابیل تا خون زکریا.

این دو نام تصادفی نیستند. آن‌ها اولین و آخرین شهیدان در کتاب مقدسِ عبری هستند – و آن‌ها نه بر اساس ترتیبِ زمانی، بلکه به دلیل ترتیبِ کتاب‌ها، اول و آخر محسوب می‌شوند. در قانون (کانون) عبری، چیدمان کتاب مقدس با کتاب مقدس‌های انگلیسی ما متفاوت است. آن با سفر پیدایش آغاز می‌شود و با دوم تواریخ پایان می‌یابد. هابیل در پیدایش ۴ به قتل می‌رسد. زکریا در دوم تواریخ ۲۴ کشته می‌شود. بنابراین وقتی عیسی می‌گوید «از هابیل تا زکریا»، در واقع می‌گوید: از اولین کتابِ کتاب مقدسِ شما تا آخرین آن. تمام قانون. تمامیت آن. هر مرگِ پارسایانه‌ای که در کتب مقدسه شما ثبت شده است – من همه را در نظر دارم.

داستان هابیل نخستین قتل است. قائن و هابیل، پسران آدم. هر دو هدیه‌ای برای خدا آوردند. هابیل از نخست‌زادگان گله خویش آورد – بهترین‌ها، اولین‌ها، یک قربانی خونین. قائن از محصول زمین آورد. خداوند به هدیه هابیل التفات نمود، اما به هدیه قائن نه (پیدایش ۴:۴-۵). و قائن خشمگین شد. و «واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته، او را کشت» (پیدایش ۴:۸). نخستین قتل در تاریخ بشریت بر سر پرستش رخ داد. بر سر این پرسش که چگونه باید به خدا نزدیک شد. هابیل خون آورد. قائن نیاورد. و هابیل جانش را بر سر آن نهاد.

خداوند به قائن فرمود: «چه کردی؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد» (پیدایش ۴:۱۰). خون هابیل صدایی داشت. از زمین برای عدالت فریاد می‌زد. خون بی‌گناهِ مردی پارسا، که به دست برادرِ خودش ریخته شده بود، و گویی خودِ زمین برای بازخواست فریاد می‌کشید.

داستان زکریا در اواخر کتاب مقدس عبری است. او پسر یهویداع کاهن بود – مردی که وفادارانه به یوآش پادشاه خدمت کرده و به بازسازی پرستش خدا در یهودا کمک کرده بود. پس از وفات یهویداع، یوآش پادشاه از خدا روی برگرداند، و هنگامی که زکریا برخاست و گفت: «چرا از اوامر خداوند تجاوز می‌کنید که فلاح نیابید؟ چونکه شما خداوند را ترک کردید، او نیز شما را ترک کرده است» (۲ تواریخ ۲۰:۲۴)، او را در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. در خود معبد. میان مذبح و قدس. و زکریا هنگام مرگ گفت: «خداوند این را ملاحظه فرماید و بازخواست نماید» (۲ تواریخ ۲۲:۲۴). آخرین کلمات او استمدادی برای عدالت بود. درست مانند خون هابیل، خون او نیز برای بازخواست فریاد برآورد.

عیسی میان این دو نقطه آغاز و انجام ایستاده است – یعنی نخستین قتل و آخرین قتل در مجموعه کتب مقدس عبری – و می‌گوید: تمام آن خون‌ها، تمام آن رنج‌های بی‌گناهان، تمام آن پیامبران و مردان و زنان پارسایی که به خاطر بیان حقیقت خدا کشته شدند – همه این‌ها از این نسل بازخواست خواهد شد. نه به این خاطر که این نسل مرتکب تمام آن قتل‌ها شده است، بلکه به این دلیل که این نسل در آستانه ارتکاب قتل است که تمام قتل‌های دیگر به آن اشاره داشتند. آن‌ها در شرف گشتن پسر خدا هستند؛ کسی که بزرگتر از تمام پیامبران است؛ کسی که خون او به چیزهایی نیکوتر از خون هابیل سخن می‌گوید (عبرانیان ۱۲:۲۴).

آن آیه در رساله به عبرانیان، گره‌گشایی این ماجراست. خون هابیل از زمین برای عدالت فریاد می‌زد – برای انتقام، برای مجازات، برای حساب‌رسی. اما خون عیسی به چیزهایی نیکوتر سخن می‌گوید. این خون برای انتقام فریاد نمی‌زند؛ بلکه برای رحمت فریاد می‌کشد. برای بخشش ندا سر می‌دهد. «ای پدر، اینان را بیامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳:۳۴). خون هابیل می‌گفت: «گناهکار را مجازات کن.» خون عیسی می‌گوید: «گناهکار را عفو کن.» هر دو خون شنیده می‌شوند. فریاد هر دو به تخت جلال می‌رسد. اما خون عهد جدید به کلامی نیکوتر سخن می‌گوید – نه به این دلیل که عدالت بی‌اهمیت است، بلکه به این خاطر که بر فراز صلیب، عدالت و رحمت با هم دیدار کردند. مجازاتی که گناه ما سزاوارش بود، به کمال بر مسیح فرو ریخت تا رحمت بتواند به کمال به ما عطا شود.

موضوع دیگری نیز در کلام عیسی وجود دارد که نمی‌خواهم نادیده از آن بگذرم. وقتی او می‌گوید «از هابیل تا زکریا»، او تمام کتب مقدس عبری را به عنوان کلامی مقتدر تأیید می‌کند. او با هر کتاب، از پیدایش تا ۲ تواریخ – یعنی تورات، انبیا و مکتوبات – به عنوان یک سند واحد، منسجم و معتبر برخورد می‌کند. او در هیچ‌یک از آن‌ها تردید نمی‌کند. او هرگز نمی‌گوید که داستان هابیل یک اسطوره است یا قتل زکریا یک افسانه. او با آن‌ها به عنوان وقایع واقعی، شخصیت‌های واقعی و خونی واقعی که بر زمینی واقعی ریخته شده، برخورد می‌کند. اگر عیسی با کتب مقدس عبری به عنوان متونی کاملاً تاریخی و کاملاً مقتدر برخورد کرد، ما را نشاید که راهی جز این برگزینیم.

در روایت متی از همین سخنرانی، عیسی کلامی صریح‌تر می‌گوید: «از این رو، اینک من پیامبران و حکیمان و کاتبان نزد شما می‌فرستم؛ شما برخی را خواهید کشت و به صلیب خواهید کشید، و برخی را در کنیسه‌های خود تازیانه خواهید زد و از شهری به شهر دیگر تعقیب خواهید کرد» (متی ۲۳:۳۴). به ضمیر دقت کنید. من می‌فرستم. عیسی همان کسی است که پیامبران را می‌فرستد. او کسی است که آن‌ها را در طول تاریخ اسرائیل فرستاد. او همان حکمت خداست که فرمود «پیامبران و رسولان نزد ایشان خواهم فرستاد» (لوقا ۱۱:۴۹).

او از آغاز، پشت تمام این مأموریت‌های نبوی بوده است – مردانی را می‌فرستاد تا حقیقت او را بازگویند، در حالی که می‌دانست بسیاری از آن‌ها رد شده و کشته خواهند شد، و می‌دانست که در نهایت، خود او نیز رد شده و به قتل خواهد رسید.

و این است سنگینی صلیب. این تنها مرگ یک انسان برای گناهان بسیاری نیست. این به کمال رسیدن الگویی است که از پیدایش تا ۲۰۰۰ سال پیش کشیده شده، از هابیل تا زکریا، از نخستین خون بی‌گناهی که بر زمین ریخت تا آخرین آن‌ها – و سپس فراتر از آن، تا ریخته شدن تنها خون حقیقتاً بی‌گناهی که تا به حال وجود داشته است. خونی که نه برای انتقام، بلکه برای نجات فریاد می‌زند. خونی که عهدی جدید، پیمانی جدید و راهی نو به پیشگاه خدا به ارمغان می‌آورد.

روایت متی با یکی از دردناک‌ترین جملاتی که عیسی تا به حال بر زبان رانده، پایان می‌یابد: «ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل پیامبران و سنگسارکنندهٔ رسولانی که نزد تو فرستاده شدند! چه بسیار وقت‌ها که خواستم فرزندان تو را گرد آورم، همان‌گونه که مرغ جوجه‌های خود را زیر بال و پر می‌گیرد، اما نخواستید!» (متی ۲۳:۳۷). چه بسیار وقت‌ها. نه یک بار، نه دو بار. بارها و بارها در طول تاریخ، از طریق هر پیامبر و هر مرد پارسا و هر صدایی که اسرائیل را به سوی خدا فرا می‌خواند – او تلاش کرد تا آنان را گرد آورد. اما آن‌ها نخواستند.

اما این دعوت هنوز برقرار است. آن خون هنوز سخن می‌گوید. و به چیزهایی نیکوتر از خون هابیل سخن می‌گوید.

و نزد عیسی، میانجی عهد جدید، و نزد خون پاشیده شده‌ای که به سخنانی نیکوتر از خون هابیل تکلم می‌کند.

Hebrews 12:24 ---

فصل ۲۰

کتاب نسب‌نامه

کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم.

Matthew 1:1 ---

نخستین کلمه‌ای که متی می‌نویسد، یک معجزه نیست. یک موعظه نیست. یک مَثَل هم نیست. بلکه لیستی از نام‌هاست. چهل و دو نسل که در سه گروه چهارده‌تایی تنظیم شده‌اند و از ابراهیم تا کودکی که در بیت‌لحم متولد شد، امتداد می‌یابند. بیشتر خوانندگان از آن می‌گذرند. خشک به نظر می‌رسد – کاتالوگی از پدران و پسران، یک مقدمه اجباری پیش از آنکه داستان واقعی آغاز شود.

اما متی آن را تصادفی در ابتدای کتاب قرار نداد. او آن را اول آورد چون این خود داستان است. هر نام، یک فصل است. هر نسل، بخشی از آن وعده را با خود حمل می‌کند. و ساختار این لیست – دستور زبان، اعداد، زنان، سکوت‌ها و گسست‌های عمدی‌اش – بیش از بسیاری از موعظه‌ها درباره عیسی سخن می‌گوید.

۱.۲۰ دو سلسله، یک پادشاه

در عهد جدید، دو نسب‌نامه برای عیسی وجود دارد. متی ۱:۱-۱۷ سلسله را از ابراهیم رو به جلو تا عیسی از طریق یوسف دنبال می‌کند. لوقا ۳:۲۳-۳۸ سلسله را از عیسی رو به عقب از طریق هالی تا آدم و از آدم تا خدا دنبال می‌کند. آن‌ها از ابراهیم تا داود با هم همخوانی دارند. سپس از هم جدا می‌شوند.

و یسی، داود پادشاه را پدید آورد؛ و داود پادشاه، سلیمان را پدید آورد.

Matthew 1:6 ---

پسر ملیا، پسر منان، پسر متاتا، پسر ناتان، پسر داود.

Luke 3:31 ---

متی خط سلطنتی را دنبال می‌کند: داود به **سلیمان** – پادشاه، تخت و قصر. لوقا خط دیگری را دنبال می‌کند: داود به **ناتان** – پسر از داود که هرگز بر تخت نشست (۲ سموئیل ۵:۱۴). دو پسر از یک پدر. دو سلسله که برای هزار سال به طور جداگانه پیش می‌روند. و هر دو به عیسی ختم می‌شوند.

چرا دوتا؟ به خاطر یک لعنت.

۲.۲۰ لعنت یکونیاہ

در سلسله متی، میان داود و عیسی، مردی به نام یکونیاہ ایستاده است – که کونیاہ نیز نامیده می‌شد. او آخرین پادشاه یهودا پیش از تبعید به بابل بود. و خدا از طریق ارمیای نبی لعنتی بر او اعلام کرد:

خداوند چنین می‌گوید: این مرد را بی‌فرزند ثبت کنید، مردی که در روزهای عمرش کامیاب نخواهد شد؛ زیرا هیچ‌یک از اخلاف او کامیاب نخواهد گشت تا بر تخت داود بنشینند و بار دیگر بر یهودا فرمان برانند.

Jeremiah 22:30 ---

هیچ‌یک از نوادگان یکونیاہ نمی‌توانست بر تخت داود بنشینند. سلسله سلطنتی ملعون شده بود. و یوسف – پدر قانونی عیسی – از نسل یکونیاہ است (متی ۱:۱۱-۱۲). اگر عیسی پسر بیولوژیک یوسف بود، وارث این لعنت می‌شد و هرگز نمی‌توانست پادشاه باشد. اما عیسی پسر بیولوژیک یوسف نیست. و دستور زبان خود این نسب‌نامه این را اعلام می‌کند.

۳.۲۰ دستور زبانی که می‌شکند

اگر نسب‌نامه متی را به زبان یونانی بخوانید، یک فعل را سی و نه بار خواهید شنید: *egennēsen* G1080 – ماضی ساده در وجه معلوم – «پدید آورد (پدر شد)». ابراهیم، اسحاق را پدید آورد. اسحاق، یعقوب را پدید آورد. یعقوب، یهودا را پدید آورد. وجه معلوم: پدر عمل می‌کند؛ پسر به وجود می‌آید. سی و نه بار بدون تغییر.

سپس آیه ۱۶:

«و یعقوب، یوسف، شوهر مریم را پدید آورد که عیسی ملقب به مسیح از او زاده شد.»

فعل تغییر می‌کند. *G1080 Egennēthē* – ماضی ساده در وجه مجهول. نه اینکه «یوسف، عیسی را پدید آورد.» زنجیره معلوم می‌شکند. عیسی زاده شد – وجه مجهول. عامل فعل شخص دیگری است. یوسف شوهر مریم خوانده می‌شود، نه پدر عیسی. و عبارت «که از او» – *G1537 ex* ترکیب با *G3739 hēs* – مؤنث مفرد است: «از درون او (زن)». نه از درون آن‌ها. بلکه از درون او.

لوقا این را با کلمه‌ای دیگر تأیید می‌کند: «که (بنا بر آنچه گمان می‌رفت) پسر یوسف بود» (لوقا ۳:۲۳). کلمه یونانی *enomizeto* G3543 است – ماضی استمراری در وجه مجهول: «محسوب می‌شد، گمان می‌رفت.» لوقا صریحاً به آن اشاره می‌کند. این یک محاسبه قانونی است. نه یک واقعیت بیولوژیک.

تولد از باکره در نسب‌نامه مورد بحث قرار نمی‌گیرد. بلکه در دستور زبان رمزگذاری شده است. فعلی که سی و نه بار کار می‌کرد، برای چهل‌مین بار از کار امتناع می‌کند. و در آن امتناع، کل الهیات تجسم اعلام می‌شود: عیسی حق قانونی تخت داود را از طریق سلسله

یوسف دریافت کرد (متی، از طریق سلیمان)، اما خون او از طریق سلسله مریم آمد (لوقا، از طریق ناتان) – و بدین ترتیب کاملاً از لعنت یکونیا عبور کرد.

خدا به داود وعده یک تخت ابدی داده بود (۲ سموئیل ۷:۱۳). خدا سلسله یکونیا را از آن تخت ملعون کرده بود (ارمیا ۲۲:۳۰). هر دو وعده پابرجاست. هر دو محقق شده‌اند. حق قانونی از سلسله ملعون بدون پیوند خونی عبور می‌کند. خون از طریق یک سلسله غیرملعون بدون حق تخت عبور می‌کند. و در عیسی، این دو به هم می‌رسند – حق و خون، تخت و بدن – زیرا یک سلسله به او عنوان داد و سلسله دیگر به او زندگی.

۴.۲۰ نام‌هایی که موعظه می‌کنند

نام‌های عبری صرفاً برچسب نیستند. آن‌ها نبوت هستند. والدین فرزندان خود را بر اساس آنچه می‌دیدند، آنچه امیدوار بودند و آنچه خدا به آن‌ها گفته بود نام‌گذاری می‌کردند. و وقتی معانی نام‌ها را در نسب‌نامه لوقا می‌خوانید – از آدم تا نوح، ده نسل نخست نژاد بشر – جمله‌ای پدیدار می‌شود که هیچ کمیته‌ای برای آن برنامه‌ریزی نکرده بود:

آدم (انسان) – شیت (تعیین شده است) – انوش (غم و اندوه فانی) – قینان (یک ملک/تصاحب) – مهلهئیل (خدای ستوده) – یارد (پایین خواهد آمد) – خونخ (تقدیم شده) – متوشالاح (مرگ او می‌آورد) – لمک (مسکین و فروتن) – نوح (آرامی، تسلی).

--- انجیل در نام‌ها

آن را به صورت یک جمله بخوانید: **انسان برای غم و اندوه فانی تعیین شده است، اما خدای ستوده، تقدیم شده، پایین خواهد آمد. مرگ او برای مسکینان و فروتنان آرامی خواهد آورد.**

ده مرد. ده نام. که توسط ده جفت والدین مختلف در طول هزار سال انتخاب شده‌اند. و در کنار هم انجیل را هجی می‌کنند – داستان خدایی که نزول می‌کند، که خود را وقف مرگ می‌کند و مرگش برای فروتنان آرامی می‌آورد. این در نسب‌نامه نژاد بشر نوشته شده است، قرن‌ها پیش از آنکه انجیل موعظه شود.

سلسله متی از ابراهیم تا داود داستان دیگری می‌گوید:

ابراهیم (پدر کثرت) اسحاق (خنده، شادی) را پدید آورد – کثرت با شادی آغاز می‌شود. یعقوب (تعقیب‌کننده/غاصب) یهودا (ستایش خداوند) را پدید آورد – پسر فریبکار به ستایش تبدیل می‌شود. از طریق فارص (شکاف/رخنه) حصرون (تیر شادی) و رام (متعالی) آمدند. عمیناداب (قوم من مشتاق است) نحشون (کسی که پیشگویی می‌کند) را پدید آورد. سلمون (صلح‌جو) بوعز (در قوت) را پدید آورد. عوبید (یک خادم) یسی (هدیه) را پدید آورد. و یسی داود (محبوب) را پدید آورد.

پدر کثرت خندید. پسر غاصب به ستایش تبدیل شد. از طریق شکاف، شادی متعالی گشت. قوم مشتاق صلح را پیشگویی کردند. در قوت، خادمی بخشیده شد – آن محبوب.

هر نام توسط مادر یا پدری انتخاب شده بود که هیچ اطلاعی از این الگو نداشتند. با این حال الگو آنجاست. نه در متن، بلکه در نام‌ها نوشته شده است – همان‌طور که یک ملودی نه در نت‌های انفرادی، بلکه در توالی آن‌ها نوشته می‌شود.

۵.۲۰ چهار زن

نسب‌نامه‌های یهودی شامل زنان نمی‌شدند. متی چهار زن را شامل کرده است – و نه آن چهار زنی که هر کسی ممکن بود انتخاب کند.

و یهودا، فارص و زارح را از **تامار** پدید آورد... و سلمون، بوعز را از **راحاب** پدید آورد؛ و بوعز، عوبید را از **روت** پدید آورد... و داود پادشاه، سلیمان را از **آن زن که همسر اوریا بود** پدید آورد.

Matthew 1:3-6 ---

تامار – خود را به شکل یک فاحشه درآورد تا از پدرشوه‌رش یهودا صاحب فرزند شود (پیدایش ۳۸). رسوایی.

راحاب – یک فاحشه کنعانی که جاسوسان اسرائیلی را در اریحا پنهان کرد (یوشع ۲). یک بیگانه و یک بدکاره.

روت – یک موآبی. شریعت می‌گفت: «هیچ موآبی نباید به جماعت خداوند وارد شود، حتی تا نسل دهم ایشان» (تثنیه ۲۳:۳). طرد شده توسط شریعت. پذیرفته شده توسط فیض.

بت‌شبع – نامش برده نشده است. خوانده شده به عنوان «آن زن که همسر اوریا بود». «خاطره زنا و قتل بر نامی که بر زبان نمی‌آید سنگینی می‌کند».

متی می‌توانست یک نسب‌نامه پاک و منزه بنویسد. اما او ترجیح داد این کار را نکند. او رسوایی، فاحشگی، خون بیگانه و زنا را در سلسله خونی مسیح قرار داد – زیرا مسیح برای پاکان نیامد. او برای شکستگان آمد. این نسب‌نامه پیش از آنکه انجیل آغاز شود، فیض را موعظه می‌کند.

۶.۲۰ عدد پادشاه

پس تمام نسل‌ها از ابراهیم تا داود چهارده نسل است، و از داود تا تبعید به بابل چهارده نسل، و از تبعید به بابل تا مسیح چهارده نسل.

Matthew 1:17 ---

سه گروه چهارده‌تایی. چهارده تصادفی نیست. در عبری، هر حرف ارزش عددی دارد. نام **داود** – دالت-واو-دالت (۶۱۶) – دارای ارزش ۱۴ = ۴ + ۶ + ۴ است.

متی نسب‌نامه را حول عدد داود بنا کرد. کل این ساختار یک بنای عددی برای عهد داودی است – وعده خدا که تخت داود تا ابد پایدار خواهد ماند (۲ سموئیل ۷:۱۶). سه تا چهارده. سه تا داود. این نسب‌نامه صرفاً به پسر داود منتهی نمی‌شود. بلکه به شکل داود است. معماری این لیست، پادشاه را اعلام می‌کند.

۷.۲۰ دو نقطه پایانی

متی از ابراهیم آغاز می‌کند و رو به جلو حرکت می‌کند. مخاطب او یهودی است. سؤالی که او پاسخ می‌دهد این است: آیا این همان مسیح موعود اسرائیل است؟ و نسب‌نامه پاسخ می‌دهد: بله – پسر ابراهیم، پسر داود، وارث تخت، نواده قانونی هر پادشاه. **مسیح اسرائیل**.

لوقا از عیسی آغاز می‌کند و رو به عقب حرکت می‌کند – فراتر از ابراهیم، فراتر از نوح، فراتر از شیت، فراتر از آدم – تا خدا. مخاطب او جهان است. سؤالی که او پاسخ می‌دهد این است: این مرد در رابطه با تمام بشریت کیست؟ و نسب‌نامه پاسخ می‌دهد: او پسر آدم است، که پسر خدا بود. **نجات‌دهنده تمامی مردم**.

نسب‌نامه متی یک سند سلطنتی یهودی است. نسب‌نامه لوقا یک شجره‌نامه انسانی است. متی به یک تخت ختم می‌شود. لوقا به خدا ختم می‌شود. و هر دو حقیقت دارند – زیرا عیسی هم پادشاه اسرائیل است و هم پسر خدا، هم تحقق وعده ابراهیم است و هم پاسخ به سقوط آدم.

۸.۲۰ کلمه‌ای که کتاب را می‌گشاید

اولین کلمه انجیل متی – *geneseōs biblos* – (G976 + G1078) به معنای «کتاب نسب‌نامه» یا «کتاب منشأ» است. این همان عبارتی است که در پیدایش ۲:۴ به کار رفته است: «این است شرح پیدایش (generations) آسمان‌ها و زمین.» و در پیدایش ۱:۵: «این است کتاب نسب‌نامه آدم.»

متی صرفاً یک زندگی‌نامه را آغاز نمی‌کند. او در حال تکرار طنین سفر پیدایش است. او می‌گوید: این یک آفرینش تازه است. یک آغاز نو. یک آدم جدید. کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح، کتاب پیدایش جدید است – لحظه‌ای که خدا دوباره شروع می‌کند، نه با خاک و نفس، بلکه با یک باکره و روح‌القدس، و کودکی که متولد می‌شود هم پسر داود است و هم پسر خدا.

نسب‌نامه‌ای که بیشتر خوانندگان از آن می‌گذرند، پی‌وپایه‌ای است که همه چیز بر آن بنا شده است. این لیست حق قانونی و حق خونی را اعلام می‌کند. تولد از باکره را در دستور زبان خود رمزگذاری می‌کند. در نام‌های انجیل را موعظه می‌کند. در زنانش فیض را اعلام می‌دارد. در اعدادش بنایی برای داود می‌سازد. به هر دو نیاز اسرائیل و بشریت پاسخ می‌دهد. و با همان کلماتی آغاز می‌شود که پیدایش آغاز شد، زیرا آنچه در پی می‌آید چیزی کمتر از یک آفرینش تازه نیست.

لیستی از نام‌ها. و هر نام به او اشاره می‌کند.

سی و نه بار فعل می‌گوید «پدید آورد». بار چهلم، تغییر می‌کند. وجه مجهول. «زاده شد». در همان یک تغییر دستوری – یک فعل، یک تغییر وجه، یک گسست در الگویی که برای چهل و دو نسل برقرار بود – تولد از باکره اعلام می‌شود، از لعنت عبور می‌شود و تخت تضمین می‌گردد. بدون استدلال. بدون توضیح. فقط دستور زبانی که از دروغ گفتن سرباز می‌زند.

فصل ۲۱

خادم رنج دیده

اما او به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید؛ تعذیبی که سلامتی ما را فراهم آورد بر او آمد و به زخم‌های او ما شفا یافتیم.

Isaiah 53:5 ---

این فصل شاید مهم‌ترین فصل در کل عهد عتیق باشد. این کلمات تقریباً هفتصد سال پیش از مسیح نوشته شده‌اند. این فصل زندگی، رنج، مرگ، تدفین و پیروزی او را با دقتی توصیف می‌کند که بیشتر شبیه به یک گزارش کالبدشکافی است تا یک نبوت. و هنگامی که آن خواجه‌سرای اتیوپیایی در ارابه خود نشسته بود و آن را می‌خواند، تنها سؤالی که به ذهنش رسید این بود: «از تو خواهش‌مندم بگویی که نبی در اینجا درباره‌ی که سخن می‌گوید؟ درباره‌ی خودش یا شخصی دیگر؟» (اعمال رسولان ۸:۳۴). فیلیپس دهان گشود و از همان قسمت از کتاب شروع کرده، مزدۀ عیسی را به او داد (اعمال رسولان ۸:۳۵). هیچ پاسخ دیگری وجود نداشت. هرگز پاسخ دیگری وجود نداشته است.

این بخش از اشعیا ۵۲:۱۳ آغاز می‌شود و تا پایان فصل ۵۳ ادامه می‌یابد – پانزده آیه که وزن ابدیت را با خود حمل می‌کنند. اجازه دهید با هم در آن‌ها تأمل کنیم.

«اینک بنده‌ی من با موفقیت عمل خواهد کرد؛ او متعالی و برافراشته و بسیار سرافراز خواهد شد» (اشعیا ۵۲:۱۳). این بخش با سرافرازی آغاز می‌شود. بنده‌ی خدا برافراشته خواهد شد – همان کلمه‌ای که پولس در فیلیپیان ۲:۹ به کار می‌برد وقتی می‌گوید خدا «او را به‌غایت سرافراز کرد.» اما بین اعلان سرافرازی و تحقق آن، دره‌ای از رنج وجود دارد که چنان عمیق است که آیه بعدی لرزه بر اندام می‌اندازد: «صورت او از دیگران و هیئت او از بنی‌آدم بیشتر تباه شده بود» (اشعیا ۵۲:۱۴). چهره‌اش – غیرقابل شناسایی. بدن او – چنان تغییر شکل یافته که دیگر به انسان شباهت نداشت. تازیانه‌ها، تاج خار، ضرب و شتم – تا زمانی که او را به صلیب می‌خکوب کردند، او دیگر شبیه به یک انسان نبود.

«او پیش وی همچون نهالی نازک و مانند ریشه‌ای در زمین خشک برآمد» (اشعیا ۵۳:۲). یک نهال نازک. ریشه‌ای در زمینی خشک و تشنه. چیزی که در ظاهر خیره‌کننده باشد وجود نداشت. نه کاخ سلطنتی، نه تبار چشمگیری که با چشم غیرمسلح دیده شود. ناصره. یک کارگاه نجاری. زمین خشک. «نه صورتی داشت و نه جمالی که بر او بنگریم، و نه منظری که مشتاق او باشیم.» مسیح آن‌گونه که دنیا انتظار داشت نیامد – نه پادشاهی جنگجو بر اسبی سفید، نه آزادی‌خواهی سیاسی با ارتشی در پشت سرش. او آرام و متواضع آمد، در ظاهری که هیچ ویژگی خاصی نداشت.

«او خوار و نزد مردمان مردود بود، مردی پردرد و آشنا با رنج. مانند کسی که روی از او پپوشانند، خوار بود و ما او را به حساب نیاوردیم» (اشعیا ۵۳:۳). مردی پردرد. این عبارت هر

بار که آن را می‌خوانم، وجودم را تکان می‌دهد. او مردِ موفقیت، تشویق یا زندگی مرفه نبود. او مرد دردها بود. او بر مزار ایلعازر گریست (یوحنا ۱۱:۳۵). او برای اورشلیم گریست (لوقا ۱۹:۴۱). او «آشنا با رنج» بود – واژه عبری H2483 chōlîy به معنای بیماری، ناخوشی و رنج است. او رنج را آن‌گونه می‌شناخت که شما یک دوست صمیمی را می‌شناسید. صمیمانه. شخصاً. نه از دور.

و سپس مرکز الهیاتی این فصل – پنج آیه‌ای که توضیح می‌دهند چرا او رنج کشید:

«به‌راستی که او رنج‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را حمل کرد؛ با این حال، ما او را از جانب خدا مضروب و مصدوم و رنجور پنداشتیم» (اشعیا ۵۳:۴). او آنچه را که متعلق به ما بود حمل کرد. رنج‌های ما را. دردهای ما را. و ما – همان‌هایی که او بارشان را به دوش می‌کشید – ما به او که بر آن صلیب آویخته بود نگریم و گمان کردیم خدا او را برای کاری که خودش انجام داده مجازات می‌کند. مضروب و مصدوم از جانب خدا. از بیرون این‌گونه به نظر می‌رسید. مردی تحت داوری الهی. اما حقیقت عکس آن بود. بله، او تحت داوری الهی بود – اما نه برای گناه خودش. بلکه برای گناهان ما.

«اما او به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید» (اشعیا ۵۳:۵). کلمه عبری برای «مجروح»، H2490 chālal در وجه «پوآل» است – وجه مجهول تأکیدی، به معنای نه فقط سوراخ شده، بلکه از این سو به آن سو دریده شده، به شکلی مرگبار و کامل. و واژه‌نامه براون-درایور-بریگز فاش می‌کند که این ریشه به معنای آغاز کردن نیز هست – گشودن، شروع کردن چیزی که قبلاً وجود نداشته است. آن سوراخ شدن، یک آغاز بود. آنچه میخ‌ها گشودند، نه فقط گوشت او، بلکه راهی به سوی خدا بود. کلمه «کوفته»، H1792 dākā' است که آن هم در وجه مجهول تأکیدی است – خرد شده، پودر شده. و این کلمه در مزمو ۳۴:۱۸ نیز آمده است: «خداوند نزدیک شکسته دلان است و کوفتگان روح را نجات می‌دهد» – dākā'، کوفتگان، همان کلمه است. خرد شدن مسیح و کوفتگی (توبه) ایماندار در یک کلمه عبری مشترک هستند. آنچه بر روی صلیب با او انجام شد، همان چیزی است که هنگام توبه در درون ما رخ می‌دهد. هر دو فعل مجهول هستند: این کار توسط دیگری بر او انجام شد. و هر دو تأکیدی هستند: این یک جراحی سطحی نبود. این‌ها کلمات لطیفی نیستند. این خشونت است. این تمام وزن غضب خدا علیه گناه است که بر انسانی فرو می‌ریزد که هیچ گناهی از خود نداشت. او برای اشتباهات ما سوراخ شد. او برای فساد درون ما خرد شد.

و سپس جمله‌ای که هر بار قلب مرا می‌شکند: «تعدیبه که سلامتی ما را فراهم آورد بر او آمد و به زخم‌های او ما شفا یافتیم.» مجازاتی که برای ما سلامتی – همان shālōm، H7965، کمال، و رابطه درست با خدا – را به ارمغان آورد، بر او واقع شد. او تازیانه خورد تا ما سلامتی داشته باشیم. او زخم برداشت تا ما شفا یابیم. پطرس، که خود با چشمانش زخم‌های پشت عیسی را دیده بود، دهه‌ها بعد نوشت: «او خود گناهان ما را در بدن خویش بر چوب متحمل شد تا برای گناه بمیریم و برای پارسایی زیست کنیم؛ به زخم‌های اوست که شما شفا یافته‌اید» (۱ پطرس ۲:۲۴). پطرس در حال نقل قول از اشعیا ۵۳:۵ است و آن را مستقیماً در مورد عیسی به کار می‌برد. هیچ ابهامی وجود ندارد. هیچ استعاره‌ای در کار نیست. او گناهان ما را حمل کرد. در بدن خودش. بر روی چوب (صلیب). به زخم‌های او ما شفا یافتیم.

«همه ما همچون گوسفندان گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود؛ اما خداوند گناه همه ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۶:۵۳). هر شخص. هر گناه. هر رویگردانی. بر او نهاده شد. نه به طور جزئی. نه به طور نمادین. خداوند - خدای پدر - تمام وزن شرارت انسانی را گرفت و آن را بر پسرش قرار داد. همه ما همچون گوسفندان. هر یک به راه خود. گناه همه ما. دامنه آن کامل است. هیچ‌کس از مشکل مستثنی نیست، و هیچ‌کس از راه حل مهیا شده مستثنی نیست.

«او مظلوم شد و رنج دید، اما دهان نگوید؛ مانند بره‌ای که برای ذبح می‌برند و چون گوسفندی که نزد پشم‌برندگان خاموش است، او دهان خود را نگوید» (اشعیا ۷:۵۳). این همان آیه‌ای است که خواجه‌سرای اتیوپیایی هنگامی که فیلیپس او را یافت، در حال خواندنش بود. بره‌ای برای ذبح. ساکت. از خود دفاع نکرد. به بی‌گناهی‌اش اعتراض نکرد. از آسمان آتش نطلبید. در محاکمه‌اش نزد پیلطس، «عیسی دیگر هیچ پاسخ نداد، چنان‌که پیلطس در شگفت شد» (مرقس ۵:۱۵). در محاکمه‌اش نزد هیروودیس، «عیسی هیچ پاسخ نداد» (لوقا ۹:۲۳). بره خدا، هفتصد سال پیش از تولدش، در سکوتش توصیف شده بود.

«قبر او را با شریران تعیین کردند، اما در مرگ خود با ثروتمندی بود» (اشعیا ۹:۵۳). او میان دو جنایتکار مصلوب شد - قبر او در کنار شریران تعیین شده بود. اما یوسف رامی، مردی ثروتمند، آمد و بدن او را از پیلطس خواست و آن را در مقبره تازه خود نهاد (متی ۲۷:۵۷-۶۰). در مرگ با شریران. در تدفین با ثروتمندان. اشعیا هفت قرن زودتر، هر دو جزئیات را درست بیان کرده بود.

«هرچند هیچ ظلمی نکرده و فریبی در دهانش نبود» (اشعیا ۹:۵۳). او بی‌گناه بود. کاملاً و به‌طور مطلق بی‌گناه. پیلطس گفت: «من هیچ جرمی در این مرد نمی‌یابم» (لوقا ۲۳:۴). آن یوزباشی (افسر رومی) در کنار صلیب گفت: «به‌یقین این مرد پارسا بود» (لوقا ۲۳:۴۷). بدون خشونت. بدون فریب. تنها انسان بی‌گناهی که تا به حال زیسته است، برای گناهان هر انسانی که تا به حال زیسته، جان داد.

و سپس سخت‌ترین آیه در این بخش: «اما خداوند مایل بود او را درهم بکوبد و او را به درد مبتلا سازد» (اشعیا ۱۰:۵۳). این کار **مورد پسند** خداوند بود. نه به این دلیل که خدا از رنج لذت می‌برد. بلکه به این دلیل که این برنامه بود - تنها برنامه‌ای که توسط آن انسان‌های گناهکار می‌توانستند با خدای قدوس صلح کنند. صلیب «نقشه دوم» نبود. یک تصادف نبود. یک ترازوی نبود که خدا بعداً آن را به پیروزی تبدیل کرده باشد. مورد پسند خداوند بود زیرا صلیب کاری را انجام داد که هیچ چیز دیگری نمی‌توانست انجام دهد: پارسا شمردن گناهکاران از طریق فداکاری آن شخص عادل.

«چون جان او قربانی گناه گردد، نسل خود را خواهد دید و روزهای او طولانی خواهد شد، و اراده خداوند در دست او به کامیابی خواهد رسید» (اشعیا ۱۰:۵۳). جان او - قربانی برای گناه. کلمه عبری H817 'āshām است - قربانی جرم، قربانی تقصیر، یکی از قربانی‌های خاص لاویان که در لاویان ۵-۷ توصیف شده است. عیسی فقط یک قربانی معمولی نیست. او قربانی جرم است. قربانی‌ای که به‌طور خاص با تخلف، تقصیر و گناه شخصی خطاکار سر و کار دارد. و پس از قربانی شدن - پس از مرگ - او نسل خود را خواهد دید. روزهای او طولانی خواهد شد. این یعنی رستاخیز. کسی که به عنوان قربانی جرم می‌میرد، دوباره زندگی خواهد

کرد، فرزندان روحانی خواهد دید و روزهایش طولانی خواهد بود. اشعیا صلیب و قبر خالی را در یک جمله دید.

«حاصل رنج جان خود را خواهد دید و سیر خواهد شد» (اشعیا ۱۱:۵۳). پس از تمام آن رنج‌ها – خیانت، محاکمه، تازیانه، میخ‌ها، تاریکی و حمل گناه جهان – او سیر (راضی) خواهد شد. ارزشش را داشت. آن شادی که پیش روی او بود (عبرانیان ۱۲:۲) – انبوه نجات‌یافتگان، جان‌های رهایی‌یافته، خلقت تازه – او به همه این‌ها می‌نگرد و می‌گوید: کافی بود. من راضی هستم.

«بندۀ پارسای من با معرفت خود بسیاری را پارسا خواهد شمرد، زیرا او گناهان آنها را بر خود حمل خواهد کرد» (اشعیا ۱۱:۵۳). بسیاری را پارسا شمردن. بسیاری را عادل ساختن. نه با اعمال خودشان. نه با نیکی خودشان. بلکه با معرفت او – با شناختن او، با اعتماد به آنچه او انجام داده است – آن «بسیاری» پارسا اعلام می‌شوند. زیرا او گناهان آنها را حمل کرد. این مبادله کامل است. او گناه ما را گرفت. ما پارسایی او را دریافت می‌کنیم (۲ قرن‌تیا ۵:۲۱).

این فصل همان‌جا به پایان می‌رسد که آغاز شده بود – با سرافرازی: «بنابراین، او را در میان بزرگان نصیبی خواهم داد و او غنیمت را با قدرتمندان تقسیم خواهد کرد؛ زیرا که جان خود را به مرگ تسلیم کرد و از خطاکاران محسوب شد؛ او گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود» (اشعیا ۱۲:۵۳). او از خطاکاران محسوب شد – میان دو دزد مصلوب گردید (مرقس ۱۵:۲۷-۲۸). او گناهان بسیاری را حمل کرد. و برای خطاکاران شفاعت نمود – «ای پدر، اینان را ببخش» (لوقا ۲۳:۳۴). تک‌تک خطوط این آیه در جُلجتا محقق شد.

نمی‌دانم چگونه می‌توان اشعیا ۵۳ را بدون گریه خواند. سعی کرده‌ام، اما نمی‌توانم. زیرا وقتی می‌خوانم «او به سبب تقصیرهای ما مجروح گشت»، می‌دانم که این «ما» شامل من هم می‌شود. تقصیرهای من. گناهان من. او برای کارهایی که من انجام داده‌ام خرد شد. و سلامتی و آرامشی که من با خدا دارم – آرامشی که شب‌ها با آن می‌خوابم، آرامشی که وقتی همه چیز از هم می‌پاشد مرا حفظ می‌کند – آن آرامش برای او به قیمت همه چیز تمام شد. هفتصد سال پیش از بیت‌لحم. تمام آیات محقق شد. این یک تصادف نیست. این کار خداست.

حاصل رنج جان خود را خواهد دید و سیر خواهد شد. بندۀ پارسای من با معرفت خود بسیاری را پارسا خواهد شمرد، زیرا او گناهان آنها را بر خود حمل خواهد کرد.

Isaiah 53:11 ---

فصل ۲۲

مزامیر فریاد برمی‌آورند

فرمان خداوند را بیان خواهیم کرد: او به من گفت، «تو پسر من هستی؛ امروز من تو را پدید آوردم.»

Psalms 2:7 ---

داوود یک پیامبر بود. پطرس در روز پنطیکاست چنین گفت: «داوود پیامبر بود و می‌دانست که خدا با سوگند بدو وعده داده است که از نسل او کسی را بر تختش خواهد نشاند. پس با پیش‌بینی این امر، دربارهٔ رستاخیز مسیح سخن گفت» (اعمال ۲:۳۰-۳۱). داوود صرفاً دربارهٔ تجربیات شخصی خود شعر نمی‌سرود. او دربارهٔ مسیح می‌نوشت. او چیزهایی را می‌دید که تا هزار سال بعد اتفاق نمی‌افتاد، و آن‌ها را به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد، و روح‌القدس آن‌ها را در مزامیر حفظ کرد تا زمانی که به تحقق پیوستند، شواهد انکارناپذیر باشد.

ما پیش از این در فصل‌های گذشته به مزمور ۲۲ و مزمور ۱۱۰ نگاهی انداخته‌ایم. اما مزامیر دیگری نیز وجود دارند که با صدای مسیح به همان وضوح فریاد می‌زنند، و من می‌خواهم که ما آن‌ها را بشنویم.

مزمور ۲ – پسر بر تخت نشسته. این یک مزمور تاج‌گذاری است و با یک سؤال شروع می‌شود: «چرا قوم‌ها غوغا می‌کنند و امت‌ها در فکر باطل‌اند؟» (مزمور ۲:۱). ملت‌ها در آشوب‌اند. پادشاهان و حاکمان «بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او» توطئه می‌کنند (مزمور ۲:۲). کلیسای اولیه مستقیماً از این مزمور نقل‌قول کرد و آن را برای مصلوب شدن عیسی به کار برد. در اعمال ۴:۲۵-۲۸، ایمانداران دعا می‌کنند و می‌گویند که هیروودیس، پنطیوس پیلاتس، غیریهودیان و قوم اسرائیل علیه عیسی با هم متحد شدند – دقیقاً همان‌طور که مزمور ۲ پیش‌گویی کرده بود. توطئه حاکمان علیه مسیح خداوند در تپهٔ جلجتا به تحقق پیوست.

اما خدا به این توطئه می‌خندد. «آن که در آسمان‌ها بر تخت نشسته است، می‌خندد؛ خداوند بر آنان تمسخر می‌کند» (مزمور ۲:۴). سپس او سخن می‌گوید: «من پادشاه خود را بر کوه مقدس خویش صهیون گماشته‌ام» (مزمور ۲:۶). شما برای نابودی او توطئه کردید، اما من او را بر تخت نشاندم. شما او را به صلیب می‌خکوب کردید، اما من او را از مردگان برخیزاندم و بر تخت سلطنت نشاندم.

و سپس آن فرمان: «خداوند به من گفت: «تو پسر من هستی؛ امروز من تو را پدید آوردم.»» (مزمور ۲:۷). پولس که در انطاکیه موعظه می‌کرد، این آیه را مستقیماً برای رستاخیز عیسی به کار برد: «خدا با برخیزانیدن عیسی، این وعده را برای ما که فرزندان آن‌ها هستیم به کمال رسانده است، چنان‌که در مزمور دوم نیز مکتوب است که: «تو پسر من هستی؛ امروز من تو را پدید آوردم.»» (اعمال ۱۳:۳۳). این «پدید آوردن» یا مولود شدن، همان رستاخیز است –

لحظه‌ای که عیسی با قدرت به عنوان پسر خدا معرفی شد (رومیان ۱:۴). مزمور ۲ این واقعه را هزار سال پیش از صبح عید قیام دیده بود.

مزمور با یک هشدار و یک دعوت پایان می‌یابد: «پسر را ببوسید، مبادا خشمگین شود و شما در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به زودی برافروخته می‌شود. خجسته باندند همه کسانی که به او پناه می‌برند» (مزمور ۲:۱۲). پسر را ببوسید – واژه عبری در اینجا H1248 bar است که از آرامی گرفته شده و نه تنها به معنای «پسر»، بلکه به معنای «وارث مسلم تخت و تاج» است. به وارث سلطنتی ادای احترام کنید، اقتدار او را به رسمیت بشناسید و تسلیم حاکمیت او شوید؛ وگرنه هلاک خواهید شد. همان عیسایی که می‌گوید «نزد من آیید»، عصای آهنین نیز در دست دارد (مزمور ۲:۹). او هم بره است و هم شیر.

مزمور ۱۶ – رستاخیز. داوود می‌نویسد: «زیرا تو جان مرا در هاویه و ناخواهی گذارد، و ناخواهی گذاشت قدوس تو فساد را ببیند» (مزمور ۱۶:۱۰). واژه عبری برای «جهنم/هاویه» در اینجا H7585 she'ōl است – گور، قلمرو مردگان. و واژه برای «فساد»، H7845 shachath است – پوسیدگی، تجزیه، حفره. داوود می‌گوید: جان من در قبر رها نخواهد شد و بدنم نخواهد پوسید.

اما بدن داوود پوسید. پطرس در روز پنطیکاست با صراحتی صادقانه به این موضوع اشاره می‌کند: «ای برادران، می‌توانم با اطمینان درباره‌ی داوود پاتریارک به شما بگویم که او مُرد و دفن شد و آرامگاهش تا به امروز نزد ماست» (اعمال ۲:۲۹). مقبره‌ی داوود هنوز آنجا بود. بدن او قرن‌ها پیش تجزیه شده بود. او درباره‌ی خودش صحبت نمی‌کرد. او به عنوان یک پیامبر، درباره‌ی مسیح سخن می‌گفت. «پس با پیش‌بینی این امر، درباره‌ی رستاخیز مسیح سخن گفت که نه در هاویه واگذار شد و نه پیکرش فساد را دید. همین عیسی را خدا برخیزانید و ما همه شاهد بر این مدعا ایم» (اعمال ۲:۳۱-۳۲).

مزمور ۱۶:۱۰ یک پیش‌گویی درباره‌ی رستاخیز است که در دل چیزی که شبیه به یک اعتراف شخصی به ایمان است، پنهان شده بود. داوود آن را نوشت. روح‌القدس الهام‌بخش آن بود. و پطرس، در حالی که پنجاه روز پس از خالی یافتن قبر در اورشلیم ایستاده بود، به هزاران نفر گفت: داوود درباره‌ی عیسی صحبت می‌کرد. بدن او فساد را ندید. او برخاست، و ما او را دیدیم.

مزمور ۴۵ – پادشاه الهی. این یک مزمور عروسی است که برای یک ازدواج سلطنتی نوشته شده است. اما آنچه درباره‌ی داماد می‌گوید فراتر از هر پادشاه زمینی است. «تخت تو، ای خدا، تا ابد باقی است؛ عصای پادشاهی تو عصای عدل است. تو پارسایی را دوست داری و از شرارت بیزار؛ از همین رو خدا، خدای تو، تو را با روغن شادمانی بیشتر از همتایان مسح کرده است» (مزمور ۴۵:۶-۷).

این را با دقت بخوانید. مزمورنویس کسی را به عنوان «خدا» خطاب قرار می‌دهد – «تخت تو، ای خدا» – و سپس می‌گوید که خدا این شخص را مسح کرده است. خدا مورد خطاب قرار گرفته و خدا مسح‌کننده است. این موضوع هیچ معنایی نخواهد داشت مگر اینکه موضوع مزمور هم انسانی باشد و هم الهی – پادشاهی که در عین حال خداست و توسط خدا مسح شده است. نویسندۀ رساله به عبرانیان این مسئله را به طور قطعی حل می‌کند. او همین آیات را نقل قول کرده و آن‌ها را به پسر نسبت می‌دهد: «اما درباره‌ی پسر می‌گوید: «تخت تو، ای خدا، تا ابد باقی است»» (عبرانیان ۱:۸). خدای پدر، با خدای پسر سخن می‌گوید و او را «خدا»

می‌نامد. مزموری که به نظر می‌رسید سرودی سلطنتی برای یک عروسی انسانی باشد، در واقع در تمام این مدت، اعلام الوهیت مسیح بوده است.

مزمور ۱۱۰ – ما قبلاً یک فصل را به این مزمور اختصاص داده‌ایم، اما بگذارید یک جزئیات دیگر را اضافه کنم. آیه ۴: «خداوند سوگند خورده و پشیمان نخواهد شد: «تو تا ابد کاهنی، بر رتبهٔ ملک‌صدق.»» مسیح نه تنها یک پادشاه، بلکه یک کاهن است. و نه یک کاهن موقت لاوی که دوره‌ای خدمت می‌کند و می‌میرد؛ بلکه کاهنی تا به ابد، بر طبق رتبه‌ای که پیش از نظام لاوی بوده و به پادشاه مرموز سالیم برمی‌گردد که در پیدایش ۱۴ با ابراهیم ملاقات کرد. ما در فصلی دیگر به ملک‌صدق بازخواهیم گشت، اما فعلاً توجه داشته باشید که مزامیر حاوی پیش‌گویی‌ای دربارهٔ کهنات هستند که شریعت موسی هرگز نمی‌توانست آن را تولید کند. شریعت، کهنات را به سبط لاوی محدود کرده بود. مسیح از سبط یهودا می‌آید. مزمور ۱۱۰ با برقراری یک کهنات کاملاً متفاوت، این مشکل را حل می‌کند – کهناتی که ابدی است، خدا برای آن سوگند یاد کرده و تنها در مسیح تحقق یافته است.

آنچه در مورد مزامیر مسیحایی مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، شخصی بودن آن‌هاست. این‌ها پیش‌گویی‌های انتزاعی نیستند که از دور بیان شده باشند. این‌ها فریادهایی از اعماق قلب هستند. «خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشته‌ای؟» – این درد و رنج است. «تو جان مرا در هاویه و ناخواهی گذارد» – این ایمان در تاریک‌ترین لحظات است. «تو پسر من هستی» – این صدای پدر است که از میان زبان انسانی عبور می‌کند. «تخت تو، ای خدا، تا ابد باقی است» – این پرستش است. داوود و دیگر مزمورنویسان در حال نوشتن رساله‌های الهیاتی نبودند. آن‌ها دعا می‌کردند، گریه می‌کردند، می‌پرستیدند و فریاد می‌زدند – و در خالصانه‌ترین و صادقانه‌ترین لحظاتهمان، روح‌القدس کلماتی به آن‌ها بخشید که وقایعی را توصیف می‌کرد که هرگز نخواهند دید، شخصی را توصیف می‌کرد که هرگز در جسم با او ملاقات نخواهند کرد، و پادشاهی‌ای را وصف می‌کرد که تا ابدیت بیشتر از پادشاهی خودشان دوام می‌آورد.

مزامیر فریاد می‌زنند. آن‌ها سه هزار سال است که فریاد می‌زنند. و آنچه فریاد می‌زنند این است: عیسی. او همان پسر بر تخت نشسته است. او همان قدوسی است که فساد را ندید. او پادشاه الهی بر تخت ابدی است. او کاهن تا به ابد است. او همان فرد رها شده‌ای است که از روی صلیب فریاد زد و همان پیروزمندی است که از قبر برخاست. او در هر مزمور حضور دارد، خواه با نام و خواه در سایه، خواه در پیروزی و خواه در اشک. و وقتی بیاموزید که صدای او را در آنجا بشنوید، مزامیر به گونه‌ای زنده می‌شوند که هرگز انتظارش را نداشتید.

پس با پیش‌بینی این امر، دربارهٔ رستاخیز مسیح سخن گفت که نه در هاویه و گذار شد و نه پیکرش فساد را دید. همین عیسی را خدا برخیزانید و ما همه شاهد بر این مدعاییم.

Acts 2:31-32 ---

فصل ۲۳

نسل، بره، قربانی

ابراهیم پاسخ داد: «ای فرزندم، خدا خودش بره‌ای برای قربانی سوختنی مهیا خواهد کرد.» و هر دو با هم به راه خود ادامه دادند.

Genesis 22:8 ---

نخستین نبوت درباره عیسی در کتاب مقدس در یک مزمور یا در نوشته‌های یک نبی نیست. بلکه در یک لعنت است؛ سخنی که خدا خطاب به ماری در یک باغ، در بدترین روز تاریخ بشر، بر زبان آورد.

«و در میان تو و زن و میان نسل تو و نسل او دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی کوبید» (پیدایش ۳:۱۵). نسل زن – نه نسل مرد، جزئیاتی که وقتی به تولد از باکره فکر می‌کنید، اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد – سر مار را در هم خواهد کوبید. اما نه بدون هزینه. مار پاشنه او را خواهد کوبید. پیروزی از طریق یک جراحی حاصل خواهد شد. دشمن نابود می‌شود، اما نابودکننده در این فرآیند رنج خواهد کشید.

این را protoevangelium – نخستین مژده – می‌نامند. این سخن پیش از وجود شریعت، پیش از معبد، پیش از قربانی و پیش از عهد با ابراهیم یا موسی یا داوود گفته شده است. در میان ویرانه‌های سقوط، پیش از آنکه آدم و حوا از باغ رانده شوند، خدا نقشه رستگاری را اعلام می‌کند. نسلی خواهد بود. او از زن خواهد آمد. او مار را در هم خواهد کوبید. و او در حین انجام این کار مجروح خواهد شد.

ارجاعات متقاطع برای پیدایش ۳:۱۵ شگفت‌انگیز است – شصت و هشت مورد در Trea sury of Scripture Knowledge، که از پیدایش تا مکاشفه امتداد یافته است. رومیان ۱۶:۲۰ – «خدای سلامتی به زودی شیطان را زیر پای‌های شما خواهد کوبید.» غلاطیان ۳:۱۶ – «اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد. نمی‌گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی که «به نسل تو» و او مسیح است.» عبرانیان ۲:۱۴ – «تا به واسطه مرگ، او را که صاحب قدرت مرگ است یعنی ابلیس، از میان بردارد.» ۱ یوحنا ۳:۸ – «از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا کارهای ابلیس را نابود سازد.» مکاشفه ۱۲:۹ – «و آن اژدهای بزرگ افکنده شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است.» مکاشفه ۲۰:۱۰ – درهم کوبیدن نهایی.

یک آیه در پیدایش ۳. تمام کتاب مقدس از آن جاری می‌شود.

اما خدا این وعده را در حد یک مفهوم انتزاعی باقی نگذاشت. او به ابراهیم تصویری از آن داد – تصویری چنان زنده، چنان دقیق و چنان تکان‌دهنده که آن را بزرگترین «نمونه» (type) از مسیح در کل عهد عتیق نامیده‌اند.

«اکنون پسر خود را، که یگانه پسر نوست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریابرو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی سوختنی تقدیم کن» (پیدایش ۲:۲۲). پسر تو. یگانه پسر تو. آن که دوستش داری. خدا در حال توصیف اسحاق است، اما این کلمات، کلمات پدر درباره پسر خودش است. «زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد» (یوحنا ۱۶:۳). طنین این کلمات غیرقابل انکار است.

ابراهیم اطاعت کرد. او صبح زود برخاست، هیزم را برای قربانی سوختنی شکافت و اسحاق را به مکانی که خدا به او گفته بود برد. در روز سوم – روز سوم، و ما می‌دانیم در روز سوم چه اتفاقی می‌افتد – او چشمان خود را بلند کرد و آن مکان را از دور دید (پیدایش ۴:۲۲). او به خادمان گفت: «شما با الاغ در اینجا بمانید؛ من و پسر به آنجا می‌رویم تا پرستش کنیم و نزد شما باز می‌گردیم» (پیدایش ۵:۲۲). **نزد شما باز می‌گردیم.** هر دوی ما. ابراهیم ایمان داشت که حتی اگر اسحاق را قربانی کند، خدا او را از مردگان بر خواهد انگیخت. نویسنده عبرانیان صریحاً به این موضوع اشاره می‌کند: «زیرا معتقد بود که خدا قادر است او را حتی از مردگان برخیزاند؛ و به نوعی، او را بازیافت» (عبرانیان ۱۱:۱۹). ابراهیم اسحاق را به عنوان یک «نمونه» – یک تیپولوژی – از رستاخیز بازپس گرفت.

و سپس جزئیاتی که دل را به درد می‌آورد: «ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفت و آن را بر دوش پسر خود اسحاق نهاد» (پیدایش ۶:۲۲). پسر هیزم را حمل می‌کند. اسحاق هیزم را از تپه به سمت محل قربانی شدن خودش حمل کرد. عیسی صلیب را از تپه به سمت کالواری حمل کرد. پسر ابزار مرگ خودش را حمل می‌کند. این شباهت چنان دقیق است که نمی‌تواند تصادفی باشد.

اسحاق پرسید: «آتش و هیزم اینجاست؛ اما بره برای قربانی سوختنی کجاست؟» (پیدایش ۷:۲۲). و ابراهیم با نبوتی‌ترین جمله‌ای که یک پدر تا به حال بر زبان رانده است، پاسخ داد: «ای فرزندم، خدا خودش بره‌ای برای قربانی سوختنی مهیا خواهد کرد» (پیدایش ۸:۲۲). خدا مهیا خواهد کرد. نام عبری آن مکان – Jehovah-jireh، یعنی «خداوند فراهم خواهد کرد» – حاوی این وعده است: در این کوه، خدا قربانی را فراهم خواهد کرد. و او چنین کرد. نه در آن روز – در آن روز او قوچی را که در بوته‌ای گرفتار شده بود، به عنوان جایگزین و بدل فراهم کرد (پیدایش ۱۳:۲۲). اما در همین کوه، تقریباً دو هزار سال بعد، خدا بره حقیقی را فراهم کرد. پسر یگانه خود را. آن که دوستش می‌داشت.

و این همان رشته‌ای است که همه چیز را به هم پیوند می‌دهد. آن کوه، موریابرو است (پیدایش ۲:۲۲). ما این موضوع را در فصل ۸ دنبال کردیم – موریابرو جایی است که فرشته خداوند با شمشیری کشیده بر فراز خرمنگاه ارنان بیوسی ایستاده بود (۱ تواریخ ۱۵:۲۱-۱۶). موریابرو جایی است که سلیمان معبد را بنا کرد (۲ تواریخ ۱:۳). نام موریابرو به معنای «دیده شده توسط یاه (seen of Jah)» است – مکانی که خدا در آن دیده می‌شود، جایی که خدا فراهم می‌کند. ابراهیم آن را Jehovah-jireh نامید و نبوت کرد: «در کوه خداوند دیده خواهد شد» (پیدایش ۱۴:۲۲). در این کوه. دیده خواهد شد. فراهم آوردن. بره.

از نسل زن در پیدایش ۳ تا بره در موریابرو در پیدایش ۲۲ تا بره فصیح در خروج ۱۲ – این رشته مستقیماً به کالواری ختم می‌شود. هر مرحله جزئیات بیشتری می‌افزاید. در پیدایش ۳، می‌دانیم که نسلی خواهد بود که مار را در هم می‌کوبد. در پیدایش ۲۲، می‌دانیم که خود خدا قربانی را فراهم خواهد کرد – پسر خودش را، بر روی کوهی مشخص. در خروج ۱۲، می‌دانیم

که بره باید بی‌عیب باشد، خونش باید پاشیده شود، استخوان‌هایش نباید شکسته شود و مرگ او نخست‌زادگان را از داوری نجات می‌دهد. و سپس یحیی تعمیددهنده در کنار رود اردن می‌ایستد و عیسی را می‌بیند که به سوی او می‌آید و می‌گوید: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌دارد!» (یوحنا ۱:۲۹). بره‌ای که پیدایش وعده‌اش را داده بود. بره‌ای که ابراهیم به او اعتماد داشت. بره‌ای که سفر خروج توصیفش کرده بود. او اینجاست. به سوی شما می‌آید.

این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌دارد!

John 1:29 ---

فصل ۲۴

خیمه عبادت و روز کفاره

نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک‌بار برای همیشه به مکان اقدس داخل شد و فدیهای ابدی برای ما به دست آورد.

Hebrews 9:12 ---

خیمه عبادت یک تصویر بود. هر پرده، هر قطعه از اثاثیه، هر آیین و هر قربانی – همه تصویری از چیزی بزرگ‌تر بودند. نویسندگان رساله به عبرانیان این مطلب را به روشنی بیان می‌کند: کاهنان «به نمونه و سایه امور آسمانی خدمت می‌کنند» (عبرانیان ۸:۵). سایه. نه خود واقعیت. واقعیت اصلی همیشه مسیح بود.

من می‌خواهم شما را در خیمه عبادت همراهی کنم، همان‌طور که کاهن اعظم در روز کفاره در آن گام برمی‌داشت؛ زیرا وقتی طرح و نقشه آن را درک کنید، انجیل را درک کرده‌اید.

شما از طریق یک دروازه وارد می‌شدید. تنها یک راه برای ورود وجود داشت – یک در در دیوار شرقی. عیسی فرمود: «من در هستم؛ هر که از من داخل شود، نجات یابد» (یوحنا ۱۰:۹). یک در. یک راه.

در داخل دروازه، اولین چیزی که می‌دیدید، مذبح برنزی بود – مکانی که حیوانات قربانی در آنجا ذبح و سوزانده می‌شدند. شما نمی‌توانستید از آن بگذرید. نمی‌توانستید دورش بزنید. اولین چیزی که بین شما و خدا قرار داشت، قربانی خون بود. بدون ریختن خون، آمرزش گناه وجود ندارد (عبرانیان ۹:۲۲). هر شخصی که وارد خیمه عبادت می‌شد، باید ابتدا از مقابل مذبح عبور می‌کرد.

فراتر از مذبح، حوض برنزی قرار داشت – ظرفی مفرغی پر از آب که کاهنان پیش از خدمت، خود را در آن می‌شستند. عیسی پاهای شاگردان را شست و فرمود: «کسی که غسل کرده است، نیازی ندارد جز اینکه پاهایش را بشوید، زیرا تمام بدنش پاک است» (یوحنا ۱۰:۱۳). مذبح با تقصیر گناه سر و کار دارد. حوض با ناپاکی روزانه. مسیح هر دو را به انجام می‌رساند.

سپس به خود خیمه می‌رسیدید – چادری که به دو بخش تقسیم شده بود. بخش اول، مکان قدس بود و شامل سه قطعه از اثاثیه می‌شد: میز نان حضور (عیسی نان حیات است، یوحنا ۶:۳۵)، چراغدان طلا (عیسی نور جهان است، یوحنا ۸:۱۲) و مذبح بخور (عیسی شفیع ماست، عبرانیان ۷:۲۵، و دعا‌های ما همچون بخور به حضور خدا بالا می‌رود، مکاشفه ۵:۸). هر قطعه از این اثاثیه به او اشاره داشت.

و سپس پرده. پرده‌ای ضخیم – سنت می‌گوید ضخامت آن چهار اینچ بود و از نخ‌های آبی، ارغوانی و قرمز بافته شده بود – که مکان قدس را از قدس‌الاقداس جدا می‌کرد. پشت آن پرده، صندوق عهد قرار داشت که تخت فیض بر روی آن بود و جلال خدا میان کروی‌بیا ساکن

می‌شد. هیچ‌کس به آنجا نمی‌رفت. نه کاهنان معمولی، نه لایوان و نه مردم. تنها یک نفر، یک‌بار در سال، در یک روز مشخص.

روز کفاره – یوم کیپور – که در لایوان ۱۶ توصیف شده است. مقدس‌ترین روز در تقویم یهود. تنها روزی که کاهن اعظم با خون یک گاو و یک بز وارد قدس‌الاقداص می‌شد تا برای گناهان ملت کفاره کند.

این آیین، دقیق و هراس‌انگیز بود. کاهن اعظم ابتدا گاوی را برای گناهان خود تقدیم می‌کرد – زیرا برخلاف عیسی، کاهن اعظم بشری خود گناهکار بود و پیش از آنکه بتواند نماینده دیگران باشد، به پاکسازی نیاز داشت (لایوان ۱۶:۶، ۱۱). سپس خون بز را می‌گرفت و آن را از میان پرده به داخل قدس‌الاقداص می‌برد و بر روی تخت فیض – در طلایی روی صندوق – می‌پاشید (لایوان ۱۶:۱۵). داخل صندوق، لوح‌های شریعت قرار داشتند – احکامی که مردم آن‌ها را شکسته بودند. خون بر روی شریعت شکسته شده قرار می‌گرفت. وقتی خدا از میان کروبیان به پایین نگاه می‌کرد، احکام شکسته شده را نمی‌دید. او خونی را می‌دید که آن‌ها را پوشانده بود.

این است آن تصویر. این است انجیل در قالب اثاثیه. شریعت ما را محکوم می‌کند. خون ما را می‌پوشاند. وقتی خدا به گناهکاری نگاه می‌کند که به قربانی مسیح ایمان آورده است، احکام شکسته شده را نمی‌بیند. او خون پسرش را می‌بیند.

اما مشکلی در مورد روز کفاره وجود داشت و نویسنده رساله به عبرانیان اطمینان حاصل می‌کند که ما آن را ببینیم: این کار باید تکرار می‌شد. هر سال. همان آیین. همان خون. همان ورود از میان پرده. زیرا خون بزها و گوساله‌ها هرگز نمی‌توانست واقعاً گناه را بردارد (عبرانیان ۱۰:۴). آن را می‌پوشاند، آن را به آینده محول می‌کرد، کفاره‌ای موقتی فراهم می‌کرد – اما هرگز نمی‌توانست به طور دائمی با آن مقابله کند. هر سال کاهن اعظم دوباره وارد می‌شد، که این یعنی هر سال گناهان دوباره انباشته شده بودند، و این یعنی آن سیستم یک راه حل نبود. بلکه یک الگوی موقتی بود. سایه‌ای بود که در انتظار واقعیت بود.

و آنگاه مسیح آمد.

«اما چون مسیح به مقام کاهن اعظم نیکی‌های آینده آمد، از خیمه‌ای بزرگ‌تر و کامل‌تر عبور کرد که به دست انسان ساخته نشده است، یعنی جزئی از این جهان نیست. او نه با خون بزها و گوساله‌ها، بلکه با خون خود، یک‌بار برای همیشه به مکان اقدس داخل شد و فدیهای ابدی برای ما به دست آورد» (عبرانیان ۹:۱۱-۱۲). نه خیمه‌ای ساخته شده با دست‌ها. نه با خون حیوانات. با خون خودش. و او یک‌بار وارد شد – واژه یونانی آن G2178 ephapax است و فرهنگ لغت «ابوت-اسمیت» آن را دقیقاً چنین معنا می‌کند: «یک‌بار برای همیشه» – نه صرفاً «در یک موقعیت»، بلکه «یک‌بار با اثری دائمی و تکرارناپذیر». این کلمه در رومیان ۶:۱۰ (او برای گناه یک‌بار برای همیشه مُرد)، عبرانیان ۷:۲۷، ۹:۱۲ و ۱۰:۱۰ به کار رفته است. هر بار استفاده از آن، همان وزن را دارد: آنچه مسیح انجام داد قابل بازگشت نیست، نیازی به تکرار ندارد و اثری ابدی دارد. یک قربانی. یک ورود. یک هدیه که آنچه را هزاران سال قربانی‌های مکرر هرگز نتوانستند به انجام برسانند، محقق ساخت: فدی ابدی.

«زیرا مسیح به مکان اقدس ساخته شده به دست بشر که تنها تصویری از مکان واقعی است، داخل نشد، بلکه به خودِ آسمان رفت تا اکنون در حضور خدا برای ما ظاهر شود»

(عبرانیان ۹:۲۴). خیمه عبادت در بیابان یک تصویر – یک کپی – از مکان مقدس واقعی در آسمان بود. کاهن اعظم در روز کفاره با خون حیوان وارد چادری شد. مسیح با خون خود وارد خود آسمان شد. یکی تصویر بود، دیگری واقعیت است.

«همچنین مسیح نیز یکبار قربانی شد تا گناهان بسیاری را بر خود بگیرد؛ و بار دوم، نه برای رفع گناه، بلکه برای نجات کسانی که مشتاقانه در انتظار اویند، ظاهر خواهد شد» (عبرانیان ۹:۲۸). یکبار قربانی شد. نه به دفعات. نه سالانه. نه به عنوان فرآیندی مداوم که ممکن است شکست بخورد یا نیاز به تجدید داشته باشد. یکبار. و همان کافی بود. «چقدر بیشتر خون مسیح که به واسطه روح ازلی، خود را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال مرده پاک خواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت کنیم؟» (عبرانیان ۹:۱۴). خون گوساله‌ها جسم را طاهر می‌کرد. خون مسیح وجدان را پاک می‌کند. این خون عمیق‌تر می‌رود. به بخشی از وجود شما می‌رسد که سیستم قدیمی هرگز نمی‌توانست آن را لمس کند – تقصیری که ساعت سه صبح در دل شما می‌نشیند، شرمی که هیچ آیینی نمی‌تواند آن را بشوید، آگاهی از اینکه کوتاه آمده‌اید و هیچ کاری از دستتان بر نمی‌آید. خون مسیح به آنجا می‌رسد. وجدان را پاک می‌کند. شما را پاک می‌سازد – نه فقط در ظاهر، نه فقط از نظر آیینی، بلکه به صورت واقعی، حقیقی و تا عمق وجود.

و پرده دریده شد. وقتی عیسی جان سپرد، پرده معبد – مانعی که همه را از قدس‌الاقداص بیرون نگاه می‌داشت – از بالا تا پایین شکافته شد (متی ۲۷:۵۱). اکنون راه ورود باز است. نه سالی یکبار برای یک مرد با خون حیوان؛ بلکه همیشه، برای همه، از طریق خون عیسی. «بنابراین، ای برادران، چون به خون عیسی دلیری داریم که به مکان اقدس داخل شویم، از راهی تازه و زنده که او با دریدن پرده، یعنی تن خود، برای ما گشوده است» (عبرانیان ۱۰:۱۹-۲۰). پرده، بدن اوست. وقتی بدن او در هم شکسته شد، راه ورود باز گردید. اکنون ما می‌توانیم با دلیری بیابیم – نه با ترس و لرز، نه با وحشت کاهن اعظمی که به ردای خود زنگوله می‌بست تا مردم بفهمند آیا هنوز پشت پرده زنده است یا نه – بلکه با دلیری و اعتماد، به حضور خدا. تمام سیستم خیمه عبادت – هر نخ، هر اندازه، هر لکه خون بر مذبح، هر شمیم بخور، هر روز کفاره سالانه – تمرینی برای کالواری (جلجتا) بود. و وقتی واقعیت اصلی فرا رسید، تمرین به پایان رسید. پرده دریده شد. راه گشوده شد. و ما دعوت شده‌ایم که وارد شویم.

بنابراین، ای برادران، چون به خون عیسی دلیری داریم که به مکان اقدس داخل شویم، از راهی تازه و زنده که او با دریدن پرده، یعنی تن خود، برای ما گشوده است.

Hebrews 10:19-20 ---

فصل ۲۵

The Priest-King

زیرا این ملکی‌صدق، پادشاه شالیم و کاهن خدای متعال، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن پادشاهان بازمی‌گشت به استقبال او رفت و او را برکت داد. و ابراهیم نیز از همه چیز ده‌یک به او داد. نام او در درجه اول به معنای «پادشاه پارسایی» است، و سپس «پادشاه شالیم» نیز که به معنای «پادشاه سلامتی» است. او بدون پدر، بدون مادر، بدون نسب‌نامه، و بدون آغاز روزها یا پایان زندگی است؛ بلکه مانند پسر خدا ساخته شده و تا ابد کاهن باقی می‌ماند.

Hebrews 7:1-3 ---

او در سه آیه در سفر پیدایش ظاهر می‌شود، ناپدید می‌گردد و تا هزار سال دیگر نامی از او برده نمی‌شود – تا زمانی که داود یک سطر درباره او در مزمور ۱۱۰ می‌نویسد. و سپس نویسنده رساله عبرانیان سه فصل را وقف توضیح این می‌کند که چرا او بیش از تقریباً هر شخصیت دیگری در عهد عتیق اهمیت دارد. نام او ملکی‌صدق است و هرچه بیشتر به او می‌نگرید، او بیشتر شبیه به کسی به نظر می‌رسد که قبلاً ملاقات کرده‌اید.

داستان در پیدایش ۱۴ است. ابراهیم به تازگی ائتلافی از پادشاهان را که برادرزاده‌اش لوط را اسیر کرده بودند، شکست داده است. او در حال بازگشت از نبرد است که مردی با او ملاقات می‌کند – مردی که همزمان پادشاه و کاهن است. «و ملکی‌صدق، پادشاه شالیم، نان و شراب آورد؛ و او کاهن خدای متعال بود. و او را برکت داده، گفت: «خجسته باد ابرام از جانب خدای متعال، مالک آسمان و زمین؛ و متبارک باد خدای متعال که دشمنانت را به دست تو تسلیم کرد.» و ابرام از همه چیز به او ده‌یک داد» (پیدایش ۱۴:۱۸-۲۰).

سه آیه. تمام چیزی که سفر پیدایش به ما می‌دهد همین است. اما تک‌تک جزئیات اهمیت دارند.

اول، نام او. Strong's Concordance H4442 Malkî-tsedeq – معنای لغوی آن را چنین ارائه می‌دهد: «پادشاه من پارسایی است.» نویسنده عبرانیان آن را واگوی می‌کند: «نام او در درجه اول به معنای «پادشاه پارسایی» است، و سپس «پادشاه شالیم» نیز که به معنای «پادشاه سلامتی» است» (عبرانیان ۷:۲). نام او به معنای پادشاه پارسایی است. شهر او – شالیم، نام باستانی اورشلیم – به معنای سلامتی (صلح) است. او پادشاه پارسایی و پادشاه سلامتی است. پارسایی و سلامتی – دو چیزی که در صلیب به هم رسیدند. «محبت و امانت به هم رسیده‌اند، و پارسایی و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند» (مزمور ۸۵:۱۰).

او نان و شراب آورد. همان عناصری که عیسی در شام آخر برای برقراری عهد جدید به کار برد. پادشاه-کاهن شالیم با نان و شراب با ابراهیم ملاقات کرد و ابراهیم به او ده‌یک همه چیز را داد – عملی عبادت‌گونه و اذغانی بر برتری ملکی‌صدق. نویسنده عبرانیان با تأکید بر این نکته

می‌گوید: آن که برکت می‌دهد بزرگ‌تر از آن است که برکت می‌گیرد (عبرانیان ۷:۷). ابراهیم، پدر ایمانداران، کسی که تمام وعده‌ها به او داده شده بود، در برابر ملکی‌صدق تعظیم کرد. این بدان معناست که ملکی‌صدق بزرگ‌تر از ابراهیم است. و از آنجایی که کهنات لاوی از نسل ابراهیم است، ملکی‌صدق از کهنات لاوی نیز بزرگ‌تر است (عبرانیان ۷:۹-۱۰).

و سپس شگفت‌انگیزترین توصیف در کل کتاب مقدس: «بدون پدر، بدون مادر، بدون نسب‌نامه، و بدون آغاز روزها یا پایان زندگی است؛ بلکه مانند پسر خدا ساخته شده و تا ابد کاهن باقی می‌ماند» (عبرانیان ۷:۳). بدون پدر. بدون مادر. بدون نسب‌نامه. بدون تولد. بدون مرگ. شبیه به پسر خدا ساخته شده است. خود Strong's در مدخل Malkî-tsedeq H4442 می‌گوید: «بدیهی است، ظهوری از عیسی مسیح پیش از تجسم او.» این کتاب مرجع نیز آن را می‌بیند. این توصیف با هیچ انسانی سازگار نیست. این توصیف تنها با پسر ابدی خدا مطابقت دارد که پیش از آنکه به عنوان یک خادم بیاید، به شکل یک پادشاه-کاهن بر ابراهیم ظاهر گشت.

حال در اینجا دلیل اهمیت این موضوع برای درک هویت عیسی نهفته است. تحت شریعت موسی، کهنات محدود به سبط لاوی بود. تنها لاویان می‌توانستند به عنوان کاهن خدمت کنند. تنها نوادگان هارون می‌توانستند کاهن اعظم باشند. و عیسی از سبط یهودا بود - سبطی که موسی درباره کهنات آن چیزی نگفته بود (عبرانیان ۷:۱۴). پس چگونه عیسی می‌تواند کاهن باشد؟ شریعت آن را منع می‌کند.

مزمور ۱۱۰:۴ پاسخ را ارائه می‌دهد، و این مطلب پانصد سال پیش از آنکه این پرسش به طور رسمی مطرح شود، نوشته شده بود: «خداوند سوگند خورده و پشیمان نخواهد شد که: «تو تا ابد کاهنی، بر رتبه ملکی‌صدق.»» نه بر رتبه هارون. نه بر اساس نظام لاوی. بر رتبه ملکی‌صدق - کهناتی که پیش از شریعت، پیش از لاوی و پیش از هارون بوده و با سوگند خود خدا برقرار شده است.

«و این زمانی آشکارتر می‌شود که کاهن دیگری به شباهت ملکی‌صدق ظهور کند، که نه بر اساس حکم شریعت مربوط به نسب جسمانی، بلکه بر پایه قدرت زندگی‌ای بی‌پایان به این مقام رسیده باشد. زیرا درباره او شهادت داده شده است که: «تو تا ابد کاهنی، بر رتبه ملکی‌صدق.»» (عبرانیان ۷:۱۵-۱۷). نه بر اساس حکم شریعت مربوط به نسب جسمانی - نه بر اساس تبار انسانی، عضویت قبیله‌ای، یا انتصاب سازمانی. بلکه بر پایه قدرت زندگی‌ای بی‌پایان. کاهنان لاوی برای مدتی خدمت می‌کردند و می‌مردند. پسرانشان جایگزین آن‌ها می‌شدند، خدمت می‌کردند و می‌مردند. نسل بعد از نسل، کهنات از پدر به پسر منتقل می‌شد زیرا مرگ به خدمت هر مردی پایان می‌داد. اما عیسی زندگی بی‌پایانی دارد. او یک بار مرد، دوباره برخاست و تا ابد زنده است. او نیازی به جانشین ندارد. کهنات او منقضی نمی‌شود. او تا ابد کاهن است.

و چون او هم پادشاه است و هم کاهن - چیزی که هیچ اسرائیلی هرگز نمی‌توانست باشد، زیرا شریعت این دو منصب را از هم جدا کرده بود - او هر دو نقش را در خود دارد. زکریا این را دید: «بگو که خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: «اینک مردی که نامش "شاخه" است؛ او از مکان خود بر خواهد آمد و معبد خداوند را بنا خواهد کرد. آری، او معبد خداوند را بنا خواهد کرد و جلال را بر خود خواهد گرفت و بر تخت خود نشسته، فرمانروایی خواهد کرد؛ و او بر تخت خویش کاهن خواهد بود، و رایزنی سلامتی میان هر دو برقرار خواهد گشت.»»

(زکریا ۱۲:۶-۱۳). کاهنی بر تخت خویش. هر دو منصب – پادشاهی و کهنانت – در یک شخص متحد شده‌اند. رایزنی سلامتی بین این دو. این رتبه ملکی صدق است. این مسیح است.

سه آیه در پیدایش. یک سطر در یک مزمور. سه فصل در عبرانیان. و تصویر کامل می‌شود: عیسی فقط پیامبری بهتر از موسی یا پادشاهی بزرگ‌تر از داود نیست. او کاهنی از رتبه‌ای بالاتر از آن چیزی است که هارون هرگز بود – کاهنی ابدی، منصوب شده با سوگند خدا، که نه خون حیوانات بلکه خون خود را تقدیم کرد، که نه به خیمه‌ای زمینی بلکه به خود آسمان داخل شد، و برای همیشه زنده است تا برای کسانی که از طریق او نزد خدا می‌آیند شفاعت کند (عبرانیان ۷:۲۵).

ملکی صدق با نان و شراب با ابراهیم ملاقات کرد. عیسی با نان و شراب با شاگردانش ملاقات کرد. پادشاه پارسایی و پادشاه سلامتی – همان شخصی که در طول اعصار، همان منصب را دارد، همان عناصر را پیشکش می‌کند و به همان قربانی اشاره می‌نماید.

از این رو، او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می‌آیند، تا به غایت نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند.

Hebrews 7:25 ---

فصل ۲۶

نبی و حکمت

خداوند، خدایت، پیامبری را از میان تو، از برادرانت، مانند من برایت بر خواهد انگیخت؛ به او گوش فرادهید.

Deuteronomy 18:15 ---

در عهد عتیق، خدا از طریق سه مقام با قوم خود ارتباط برقرار می‌کرد: نبی، کاهن، و پادشاه. نبی کلام خدا را به مردم می‌گفت. کاهن هدایای مردم را به پیشگاه خدا می‌آورد. پادشاه به نیابت از خدا حکمرانی می‌کرد. اسرائیل هر سه مقام را داشت – اما هرگز در یک شخص واحد. موسی یک نبی بود اما کاهنی از رده هارونی نبود، و پادشاه هم نبود. هارون کاهن بود اما نبی یا پادشاه نبود. داوود پادشاه بود اما کاهن نبود و تنها گاه‌گذاری نبوت می‌کرد. این مقام‌ها مجزا بودند. خداوند کارها را تقسیم کرده بود.

اما وعده‌هایی در سرتاسر عهد عتیق پراکنده بود که روزی کسی خواهد آمد که هر سه مقام را در خود متحد خواهد کرد. ما پیش‌تر پادشاه-کاهن را در ملکی‌صدق و مزبور ۱۱۰ دیده‌ایم. اکنون بیایید به «نبی» نگاهی بیندازیم.

موسی در اواخر عمر خود، هنگامی که اسرائیل را برای ورود به سرزمین موعود (که خود بدون آن‌ها واردش می‌شد) آماده می‌کرد، گفت: «خداوند، خدایت، پیامبری را از میان تو، از برادرانت، مانند من برایت بر خواهد انگیخت؛ به او گوش فرادهید» (تثنیه ۱۸:۱۵). مانند من. پیامبری همچون موسی. و خدا این را تأیید کرد: «من پیامبری را از میان برادرانشان برای ایشان خواهم انگیخت، که مانند تو باشد؛ کلام خود را در دهان او خواهم نهاد و او هر آنچه را که به او امر فرمایم، به ایشان خواهد گفت. و هر کس که به کلام من که او به نام من می‌گوید گوش فرا ندهد، من خود از او بازخواست خواهم کرد» (تثنیه ۱۸:۱۸-۱۹).

کلیسای اولیه این را به عنوان پیشگویی درباره مسیح درک کرد. پطرس در حال موعظه در معبد پس از شفای مرد لنگ، تثنیه ۱۸:۱۵ را نقل کرد و آن را مستقیماً به عیسی نسبت داد (اعمال ۳:۲۲-۲۳). استیفان نیز در سخنرانی خود در برابر سنهدرین، همین را گفت (اعمال ۷:۳۷). آن پیامبر مانند موسی – کسی که کلام خدا را با اقتدار الهی بیان می‌کند، کسی که باید به او گوش سپرد و گرنه با عواقب آن روبرو شد – آن پیامبر عیسی است.

و شباهت‌های میان موسی و عیسی شگفت‌انگیز است. موسی تحت حکم مرگ به دنیا آمد – فرعون دستور کشتن نوزادان پسر عبری را داده بود (خروج ۱:۲۲). عیسی تحت حکم مرگ به دنیا آمد – هیروودیس دستور کشتن کودکان بیت‌لحم را صادر کرد (متی ۲:۱۶). موسی از مصر بیرون آمد (خروج ۱۲:۴۱). عیسی از مصر بیرون آمد – «پسر خود را از مصر فرا خواندم» (متی ۲:۱۵)، با نقل قول از هوشع ۱۱:۱). موسی از میان آب‌های دریای سرخ گذشت. عیسی از میان آب تعمید گذشت. موسی چهل روز در کوه روزه گرفت (خروج ۳۴:۲۸). عیسی چهل

روز در بیابان روزه گرفت. موسی مردم را با نانی از آسمان خوراک داد. عیسی گفت: من نان حقیقی هستم که از آسمان نازل شده است (یوحنا ۳:۲-۶). موسی میانجی عهد قدیم در سینا بود. عیسی میانجی عهد جدید در جلجتا است. موسی مار را برافراشت. عیسی بر روی صلیب برافراشته شد. این شباهت‌ها تصادفی نیستند. آن‌ها طراحی شده‌اند.

اما عیسی صرفاً موسی دیگری نیست. او از موسی بزرگتر است. موسی در خانه خدا خادم بود. مسیح بر خانه خدا پسر است (عبرانیان ۵:۳-۶). موسی سخنانی را که خدا به او می‌داد می‌گفت. مسیح کلمه (Logos) خدا است (یوحنا ۱:۱). موسی اسرائیل را از بندگی جسمانی رها کرد. مسیح هر که را ایمان آورد از بندگی روحانی می‌رها کرد. نبی مانند موسی آمده است، و او به شکلی بی‌قیاس از کسی که به او شباهت دارد، بزرگتر است.

و سپس موضوع «حکمت» مطرح می‌شود. به امثال ۸ بروید و مرموزترین بخش در ادبیات حکمت را بخوانید.

حکمت از زبان اول‌شخص سخن می‌گوید: «خداوند مرا در ابتدای راه خود، پیش از کارهای دیرینه‌اش، مالک بود. من از ازل نصب شدم، از ابتدا، پیش از آنکه زمین پدید آید» (امثال ۸:۲۲-۲۳). این «حکمت» است که شخصیت یافته است - اما این چیزی بیش از یک آرایه ادبی است. این یک «شخص» است. «هنگامی که اقیانوس‌ها نبودند، من پدید آمدم؛ زمانی که چشمه‌های پرآب وجود نداشتند. پیش از آنکه کوه‌ها بنیان نهاده شوند، و پیش از تپه‌ها، من پدید آمدم» (امثال ۸:۲۴-۲۵). پیش از خلقت. پیش از آنکه هر موجودی هستی یابد، حکمت آنجا بود.

«هنگامی که آسمان‌ها را استوار می‌کرد، من آنجا بودم؛ هنگامی که پرگار بر روی اقیانوس می‌کشید... آنگاه من در کنار او همچون استادکار بودم؛ هر روز شادی او بودم و همیشه در حضورش به وجد می‌آمدم. در ربع مسکون زمین او شادی می‌کردم و لذت من با فرزندان آدم بود» (امثال ۸:۲۷، ۳۰-۳۱). حکمت در هنگام خلقت با خدا بود. حکمت مایه خشنودی خدا بود. حکمت در حضور او شادی می‌کرد. و لذت حکمت با فرزندان انسان بود - با ما.

اکنون یوحنا ۱:۱-۳ را بخوانید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.» و کولسیان ۱:۱۵-۱۷: مسیح «صورت خدای نادیده است... زیرا که در او همه چیز آفریده شد... و او پیش از همه است و همه چیز در او قیام دارد.» و اول قرنتیان ۱:۲۴، جایی که پولس مسیح را «قوت خدا و حکمت خدا» می‌نامد.

حکمتِ باب ۸ امثال - که در خلقت حضور داشت، در برابر پدر شادی می‌کرد و به آدمیان عشق می‌ورزید - همان مسیح است. پدران کلیسای اولیه این را دیدند. خودِ متن نیز چنین می‌طلبد. چه کسی دیگر پیش از آغاز جهان نزد خدا بود؟ چه کسی دیگر واسطه خلقت بود؟ چه کسی دیگر در فرزندان آدم شادی می‌کند؟ حکمتی که سلیمان درباره‌اش نوشت، حکمتی که در کوچه‌ها ندا می‌دهد و ساده‌دلان را دعوت می‌کند تا بیایند و بر سفره‌اش طعام بخورند (امثال ۹:۱-۶) - آن حکمت جسم گردید و در میان ما ساکن شد.

نبی، کاهن و پادشاه. سه مقام عهد عتیق که توسط شریعت و عرف از هم جدا شده بودند، در یک شخص واحد متحد شدند. او نبی مانند موسی است که کلام خدا را با اقتدار نهایی بیان می‌کند. او کاهنی به رتبه ملکی‌صدق است که خون خود را تقدیم می‌کند و تا ابد

شفاعت می‌نماید. او پادشاهی است که بر تخت داوود می‌نشیند و با عصای عدالت فرمان می‌راند. و در پسِ هر سه – پیش از هر سه، پیش از آنکه جهان ساخته شود – او حکمت خداست که در خلقت حاضر بود، در حضور پدر شادی می‌کرد و از بودن با ما لذت می‌برد.

اما برای خوانده‌شدگان، چه یهود و چه یونانی، مسیح، قدرت خدا و حکمت خداست.

--- ۱ قرن‌تیاں ۱:۲۴

فصل ۲۷

شاخه و پسر انسان

در رؤیاهای شب نگریم و اینک، کسی همچون پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد و نزد آن «قدیم‌الایام» آمد و او را به پیشگاه وی آوردند. و به او سلطنت و جلال و پادشاهی داده شد، تا همه ملل و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت کنند؛ سلطنت او سلطنتی است جاودانی که هرگز زایل نخواهد شد، و پادشاهی او زوال‌ناپذیر است.

Daniel 7:13-14 ---

عهد عتیق با یک هم‌گرایی به پایان می‌رسد. انبیا که در طول قرن‌ها به طور مستقل می‌نوشتند، همان شخص را از زوایای مختلف توصیف می‌کنند – و وقتی توصیفات آن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهید، تصویر کاملاً روشن است. یک شاخه. یک پسر انسان. حاکمی از بیت‌لحم. رسول عهد. همه‌ی آن‌ها به همان لحظه‌ای اشاره دارند که خداوند به تاریخ قدم می‌گذارد تا همه چیز را اصلاح کند.

عنوان «شاخه» در چهار پیامبر ظاهر می‌شود و هر کدام جنبه‌ی متفاوتی از مسیح را آشکار می‌کنند. واژه‌ی عبری آن H6780 tsemach است – یک جوانه، یک شاخه، چیزی که از زمینی که مرده به نظر می‌رسد، می‌روید. واژه‌نامه‌ی Strong's یکی از معانی آن را چنین فهرست می‌کند: «جوانه، شاخه (مسیح از درخت داوودی).»

اشعیا از آن استفاده می‌کند: «در آن روز، شاخه‌ی خداوند زیبا و باشکوه خواهد بود» (اشعیا ۴:۲). ارمیا از آن استفاده می‌کند: «خداوند می‌گوید: اینک روزهایی می‌آید که برای داوود شاخه‌ای عادل برخواهم انگیخت و پادشاهی سلطنت خواهد کرد و کامیاب خواهد شد» (ارمیا ۵:۲۳). زکریا دو بار از آن استفاده می‌کند و بار دوم شگفت‌انگیز است: «بنگر آن مرد را که نامش "شاخه" است؛ او از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد کرد؛ آری، او هیکل خداوند را بنا خواهد کرد و جلال را بر خود خواهد گرفت و بر تخت خویش نشسته، حکمرانی خواهد کرد؛ و او بر تخت خود کاهن نیز خواهد بود و تدبیر سلامتی میان هر دو برقرار خواهد گشت» (زکریا ۶:۱۲-۱۳). مردی که نامش «شاخه» است. او هیکل را بنا خواهد کرد. او جلال را بر دوش خواهد کشید. او به عنوان پادشاه و کاهن بر تخت خواهد نشست. این همان کاهن-پادشاه مزبور ۱۱۰ است، شخصیت ملکی‌صدق، که اکنون نامی نبوی به او داده شده است: شاخه. جوانه‌ای از تنه‌ی یسی (اشعیا ۱۱:۱). شاخه‌ای از زمین مرده.

و سپس دانیال چیزی را می‌بیند که وقتی عیسی آن را رودرو برای رئیس کهنه نقل کرد، او را به وحشت انداخت.

رؤیای دانیال در فصل ۷، چهار حیوان را نشان می‌دهد که از دریا برمی‌خیزند – چهار امپراتوری جهانی – و سپس «قدیم‌الایام» بر تخت خود می‌نشیند، دادگاه تشکیل می‌شود و

حیوانات داوری می‌شوند. و در میان این صحنه‌ی کیهانی: «در رؤیاهای شب نگریم و اینک، کسی همچون پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آید و نزد آن «قدیم‌الایام» آمد و او را به پیشگاه وی آوردند. و به او سلطنت و جلال و پادشاهی داده شد، تا همه ملل و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت کنند؛ سلطنت او سلطنتی است جاودانی که هرگز زایل نخواهد شد، و پادشاهی او زوال‌ناپذیر است» (دانیال ۷:۱۳-۱۴).

کسی شبیه پسر انسان. نه یک فرشته - دانیال فرشتگان را در جاهای دیگر توصیف کرده است و آن‌ها ظاهر متفاوتی دارند. این کسی است که ظاهری انسانی دارد - پسر انسان، یک پیکر انسانی - اما با ابرهای آسمان می‌آید، که در عهد عتیق تنها در انحصار خداوند است (مزمور ۱۰۴:۳، اشعیا ۱:۱۹). او به نزد «قدیم‌الایام» - خدای سرمدی بر تختش - می‌رود و از او سلطنت، جلال و پادشاهی‌ای دریافت می‌کند که شامل همه‌ی قوم‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها می‌شود و تا ابد باقی می‌ماند. این یک پادشاه انسانی نیست که مأموریتی موقت دریافت کند. این یک شخصیت الهی-انسانی است که حاکمیت ابدی و جهانی را مستقیماً از دست خدا دریافت می‌کند.

و «پسر انسان» به عنوان عنوان محبوب عیسی برای خودش تبدیل شد. او بیش از هشتاد بار در اناجیل از آن استفاده کرد. او در میان عموم خود را مسیح نمی‌نامید - این واژه بار سیاسی بسیار زیادی داشت. او خود را پسر انسان می‌نامید. جمعیت در یوحنا ۱۲:۳۴ وقتی شنیدند او از این عنوان استفاده می‌کند، باز هم پرسیدند: «این پسر انسان کیست؟» پاسخ از همان ابتدا در کتاب دانیال بود - شخصیتی که هم انسانی است و هم الهی، که در ابرها و جلال می‌آید و پادشاهی جاودانی را از خود خدا دریافت می‌کند.

در محاکمه‌اش در برابر شورای سنهدرین، رئیس کهنه مستقیماً از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر آن متبارک هستی؟» و عیسی پاسخ داد: «هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر سمت راست "قدرت" نشسته و در ابرهای آسمان می‌آید» (مرقس ۱۴:۶۱-۶۲). او دانیال ۷:۱۳ را با مزمور ۱۱۰:۱ در یک جمله ترکیب کرد. پسر انسان از دانیال - که در ابرها می‌آید. سرور نشسته بر دست راست خدا از مزمور ۱۱۰. هر دو عنوان. هر دو نبوت. که به خودش نسبت داده شد. و رئیس کهنه ردای خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟ کفر او را شنیدید» (مرقس ۱۴:۶۳-۶۴). رئیس کهنه کاملاً متوجه شد. عیسی ادعا می‌کرد که همان شخصیت رؤیای دانیال است - کسی که سلطنت ابدی را از «قدیم‌الایام» دریافت می‌کند. این ادعای الوهیت است. به همین دلیل او را به مرگ محکوم کردند.

میکاه محل تولد را اضافه می‌کند: «اما تو ای بیت‌لحمِ افراته، با اینکه در میان هزارگان یهودا کوچکی، اما از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد و پیشینه‌ی او از زمان‌های قدیم، از ایام ازل است» (میکاه ۵:۲). آن حاکم از بیت‌لحم می‌آید - کوچک‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین شهر در یهودا. اما پیشینه‌ی او از زمان‌های قدیم، از ایام ازل است. او منشأی ابدی دارد. او صرفاً در بیت‌لحم متولد نمی‌شود - او از ابدیت به بیت‌لحم وارد می‌شود. رهبران مذهبی این آیه را می‌شناختند. وقتی مجوسیان آمدند و پرسیدند که مسیح کجا متولد خواهد شد، سران کهنه و کاتبان بدون تردید به میکاه ۵:۲ استناد کردند (متی ۲:۴-۶). آن‌ها آدرس را می‌دانستند. فقط وقتی صاحب‌خانه آمد، او را نشناختند.

و ملاکی، آخرین پیامبر پیش از چهارصد سال سکوت، آخرین اعلان را صادر می‌کند: «اینک من فرستاده‌ی خود را می‌فرستم و او راه را پیش روی من مهیا خواهد ساخت. و سروری که

شما می‌جویید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد؛ یعنی آن رسولِ عهدی که شما مشتاق او هستید. خداوند لشکرها می‌گوید: اینک او می‌آید» (ملاکی ۱:۳). سه شخص در یک آیه. خدا سخن می‌گوید: من فرستاده‌ی خود را می‌فرستم – این یحیای تعمیددهنده، آن پیشرو است. سروری که شما می‌جویید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد – این مسیح است که به معبد وارد می‌شود. رسولِ عهد – این نیز مسیح است که عهد جدید را با خون خود می‌آورد. عیسی بخش اول را به یحیای تعمیددهنده نسبت داد (متی ۱۰:۱۱). باقی آن را خودش زمانی که به معبد قدم گذاشت و آن را پاکسازی کرد، به انجام رساند.

شاخه‌ای از تنه‌ی داوود. پسر انسان از رؤیای دانیال. حاکمی از بیت‌لحم که خاستگاهش ابدی است. سروری که ناگهان به هیکل خود می‌آید. چهار پیامبر، چهار زاویه، یک شخص. و هنگامی که او آمد – وقتی در بیت‌لحم متولد شد، در ناصره رشد کرد، به معبد قدم گذاشت، در برابر سنهدرین ایستاد و گفت «هستم» – تمام این رشته‌ها به هم پیوستند. شاخه رویید. پسر انسان ظاهر شد. حاکم ابدی از راه رسید. خداوند به هیکل خود آمد.

و آن‌ها او را کشتند. و او برخاست. و پادشاهی او نابود نشده است و نابود نخواهد شد و زوال نخواهد یافت. دقیقاً همان‌طور که دانیال گفته بود.

اما تو ای بیت‌لحمِ افراته، با اینکه در میان هزارگانِ یهودا کوچکی، اما از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد و پیشینه‌ی او از زمان‌های قدیم، از ایام ازل است.

Micah 5:2 ---

فصل ۲۸

کلام زنده

زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و از هر شمشیر دودم تیزتر است، و چنان نافذ که تا به جدا کردن جان و روح، و مفاصل و مغز استخوان نفوذ می‌کند، و سنجش‌گر افکار و نیات قلب است.

--- عبرانیان 4:12

تمام آنچه در این کتاب دنبال کرده‌ایم – از جاده عموآس تا خادم رنج‌کش، از بوته مشتعل تا «شاخه» و «پسر انسان» – همگی به یک سوال واحد ختم می‌شوند: آیا او هنوز هم سخن می‌گوید؟

آیا عیسایی که کتب مقدس را برای آن دو شاگرد در جاده عموآس گشود، امروز هم کتب مقدس را می‌گشاید؟ آیا کلام خدا که در موسی و داوود و اشعیا و دانیال زنده بود، هنوز هم زنده است؟ یا اینکه کتابی بسته است – گزارشی از آنچه خدا زمانی گفته، محفوظ در چرم و زرکوب، مورد احترام و مطالعه، اما دیگر سخن‌گو نیست؟

من می‌توانم از زندگی خودم به شما بگویم: او سخن می‌گوید. کلام خدا متنی مرده نیست. اثری موزه‌ای نیست. آن‌گونه که نویسندگان عبرانیان می‌گویند، «زنده» است – واژه یونانی آن *zāō* G2198 است، زنده، نه صرفاً موجود بلکه به‌طور فعال زندگی‌بخش – «و مقتدر» – واژه یونانی آن *energēs* G1756 است که واژه *energy* از آن گرفته شده و به معنای عملیاتی، در حال کار، و هم‌اکنون منشأ اثر بودن است – «و از هر شمشیر دودم تیزتر است، و چنان نافذ که تا به جدا کردن جان و روح، و مفاصل و مغز استخوان نفوذ می‌کند، و سنجش‌گر افکار و نیات قلب است» (عبرانیان 4:12). وقتی شما آن را می‌خوانید، آن هم شما را می‌خواند. می‌داند به چه فکر می‌کنید. به عمیق‌ترین نقاط زندگی درونی شما راه می‌یابد – همان جاهایی که از دیگران پنهان می‌کنید – و با آنچه در آنجا می‌یابد، سخن می‌گوید. واژه «نافذ»، *diiknoumenos* G1338 است، یک اسم فاعل حال در وجه متوسط – کلام یک بار نفوذ نمی‌کند و تمام شود؛ بلکه به‌طور مداوم نفوذ می‌کند و راه خود را از میان هر لایه باز می‌کند. و «سنجش‌گر»، واژه *kritikos* G2924 است، ریشه کلمه *critic* در زبان ما – کلام بر قلب داوری می‌کند؛ قلب بر کلام داوری نمی‌کند. نه با محکومیت، هرچند وقتی نیاز به توبیخ باشد، توبیخ می‌کند. بلکه با حقیقت. با نور. با صدای آن کسی که آن را نگاشته است.

و به آیه بعدی توجه کنید: «هیچ آفریده‌ای از نظر او پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، برهنه و آشکار است» (عبرانیان 4:13). نویسنده از ضمیر «آن» به «او» تغییر لحن می‌دهد. کلام خدا یک «آن» نیست. یک «او» است. کلام یک شخص است. «در ازل کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود» (یوحنا 1:1). وقتی کتاب مقدس خود را می‌گشایید و متن در شما نفوذ می‌کند، جانانتان را از روحتان جدا می‌سازد و افکارتان را

می‌سنجد – این یک کتاب نیست که بر روی شما کار می‌کند. این مسیح است که از طریق کتاب بر روی شما کار می‌کند. او کلام زنده است. کتب مقدس صدای او هستند.

عیسی وعده داد که پس از رفتنش، روح به تعلیم او ادامه خواهد داد. «اما چون او که روح راستی است بیاید، شما را به تمامی راستی هدایت خواهد کرد، زیرا او از خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است خواهد گرفت و به شما اعلام خواهد کرد» (یوحنا ۱۳: ۱۶-۱۴). روح به‌طور خودسرانه عمل نمی‌کند. او چیزهای مسیح را می‌گیرد و به ما نشان می‌دهد. او عیسی را جلال می‌دهد. او وحی جدیدی که با گفته‌های پیشین عیسی در تضاد باشد، معرفی نمی‌کند – او آنچه عیسی گفت، آنچه رسولان نوشتند و آنچه انبیا پیش‌گویی کردند را روشن می‌سازد. روح و کلام با هم کار می‌کنند. همیشه چنین بوده است.

در اینجا باید نکته‌ای بگویم که به نظرم مهم است، زیرا دیده‌ام که مردم در هر دو جهت به خطا می‌روند. برخی با کتاب مقدس همچون یک نوشته مرده برخورد می‌کنند – آن را به عنوان تاریخ یا ادبیات می‌خوانند اما انتظار ندارند خدا از طریق آن سخن بگوید. آن را در فاصله نگه می‌دارند؛ از نظر آکادمیک جالب اما از نظر شخصی بی‌اثر. این یک اشتباه است. کتاب مقدس زنده است. کارهایی با شما می‌کند که هیچ متن دیگری نمی‌تواند، زیرا روحی که الهام‌بخش آن بوده، در خواننده‌ای که آن را با ایمان می‌گشاید، فعال است.

اما برخی دیگر به جهتی دیگر می‌روند. آن‌ها به دنبال تجربه‌ها هستند – رؤیاهای، خواب‌ها، نبوت‌ها، دریافت‌ها و احساسات – و آن‌ها را از کتاب مقدس جدا می‌کنند. می‌گویند: خدا این را به من گفت. خدا فلان چیز را به من نشان داد. و آنچه خدا گویا به آن‌ها گفته، هیچ ارتباطی با آنچه او قبلاً نوشته است ندارد. این خطرناک است. نه به این دلیل که خدا خارج از کتاب مقدس سخن نمی‌گوید – من معتقدم که او می‌گوید و خود آن را تجربه کرده‌ام – بلکه به این دلیل که هر تجربه، هر دریافت، هر خواب و هر کلام نبوی باید با کتاب مقدس سنجیده شود. پطرس بر کوه تبدیل هیئت بود. او جلال را با چشمان خود دید. صدای پدر را شنید. و سپس نوشت: «پس کلام انبیا برای ما استوارتر شد و شایسته است بدان توجه کنید، همچون به چراغی که در جایی تاریک می‌درخشد، تا روز بدمد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند» (۲ پطرس ۱: ۱۹). استوارتر از تجربه تبدیل هیئت. کلام مکتوب نبوت – یعنی کتاب مقدس – کلام استوارتر است. تجربه، متن را تایید می‌کند. متن برای مرجعیت داشتن نیازی به تجربه ندارد. اما تجربه برای امن بودن، همیشه به متن نیاز دارد.

من تجربه‌هایی داشته‌ام که نمی‌توانم با عبارات طبیعی توضیح دهم. زمان‌هایی که آیه‌ای دقیقاً در همان لحظه‌ای که به آن نیاز داشتم به ذهنم آمد، بدون هیچ دلیل منطقی برای حضورش در فکرم. زمان‌هایی که مشغول مطالعه بودم و متن ناگهان گشوده شد و من چیزی دیدم که مرا به گریه انداخت، نه از روی غم، بلکه چون او را می‌دیدم – دیدن عیسی در قطعه‌ای که ده‌ها بار خوانده بودم – و آن دیدن یک هدیه بود، نه یک دستاورد. زمان‌هایی در دعا که کلامی به روحم آمد – نه به صورت شنیداری، بلکه به وضوح – و آن کلام کاملاً با کتاب مقدس همسو بود و ثمره پیروی از آن نیکو بود. من بابت این تجربه‌ها پوزش نمی‌خواهم. آن‌ها واقعی هستند. اما تک‌تک آن‌ها را در برابر کلام مکتوب پاسخگو می‌دانم.

«پیش از هر چیز باید بدانید که هیچ نبوتی در کتب مقدس از تفسیرِ خودِ نبی برنیامده است؛ زیرا نبوت هرگز به اراده انسان آورده نشد، بلکه آدمیان تحت نفوذ روح القدس از جانب خدا سخن گفتند» (2 پطرس 1:20-21). کتاب مقدس محصول اراده انسانی نبود. محصول حرکت روح القدس در ظرف‌های انسانی بود. و همان روحی که آن را نگاشت، همان روحی است که وقتی آن را می‌خوانیم، روشنش می‌سازد. او با خودش در تضاد نیست. آنچه او در دعا به قلب شما می‌گوید، هرگز با آنچه در متن نوشته است در تضاد نخواهد بود. اگر چنین باشد، مشکل از متن نیست.

عیسی هنوز هم سخن می‌گوید. او از طریق کتب مقدس، توسط روح خود، با هر کسی که کتاب مقدس را می‌گشاید و از او می‌خواهد آنچه را که هست نشانش دهد، سخن می‌گوید. او کلام زنده است – نه فقط دو هزار سال پیش، نه فقط در صفحات متنی متعلق به قرن اول، بلکه اکنون. امروز. در صبحگاه شما. در نیاز شما. در تاریکی و گیجی و شادی و غم شما. او آنجاست. او سخن می‌گوید. و گوسفندان او صدای او را می‌شنوند (یوحنا 10:27).

سوال هرگز این نبوده که آیا او سخن می‌گوید یا نه. سوال این است که آیا ما گوش می‌دهیم؟

گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها از پی من می‌آیند.

--- یوحنا 10:27

فصل ۲۹

آلفا و امگا

«هراسان مباش؛ من اول و آخر هستم، و آن زنده؛ مرده بودم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای مرگ و عالم مردگان در دست من است.»

Revelation 1:17-18 ---

ما عیسی را از پیدایش تا انبیا، از طریق مزامیر، در انجیل‌ها و در نامه‌های رسولان دنبال کرده‌ایم. اکنون به پایان می‌رسیم. آخرین کتاب. مکاشفه عیسی مسیح.

و عیسی کتاب مکاشفه، آن معلم مهربانی نیست که در سواحل جلیل قدم می‌زد. او مسیح جلال‌یافته است – پادشاه پادشاهان در تمام شکوه و عظمت بی‌پرده‌اش. یوحنا، آن شاگرد محبوب، همان کسی که در شام آخر به سینه عیسی تکیه زده بود (یوحنا ۱۳: ۲۳)، او را در جزیره پطمس می‌بیند و همچون مرده پیش پاهای او می‌افتد (مکاشفه ۱: ۱۷). همان یوحنایی که با او راه رفته بود، با او غذا خورده بود، و خوابیدن او را در قایق دیده بود – همان یوحنا مسیح قیام‌کرده و جلال‌یافته را می‌بیند و از هوش می‌رود. زیرا عیسی در حقیقت این است، و آن نجار مهربان ناصری، حجابی بر این جلال بود، نه برعکس.

به این توصیف گوش فرا دهید: «شبییه «پسر انسان»، که قبایی بلند بر تن داشت و حمایلی زرین بر سینه بسته بود. سر و مویش چون پشم سفید، همچون برف سپید بود و چشمانش چون شعله آتش؛ پاهایش چون برنز صیقلی بود که در کوره گداخته شده باشد، و صدایش همچون خروش آب‌های بسیار. در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دو دم و تیز بیرون می‌آمد. چهره‌اش چون خورشید بود که در کمال قدرت خود می‌تابد» (مکاشفه ۱: ۱۳-۱۶).

موی سفید – نشانه پاکی، ابدیت، و «قدیم‌الایام» در دانیال ۷ که اکنون به عنوان پسر انسان شناسایی می‌شود. چشمانی چون آتش – که هیچ چیز از آن‌ها پنهان نمی‌ماند، هیچ چیز نادیده گرفته نمی‌شود و هیچ چیز از نگاه او نمی‌گریزد. پاهایی چون برنز گداخته در کوره – نشانه داوری، همان برنز مذبح که قربانی‌ها بر آن سوخته می‌شدند. صدایی چون خروش آب‌های بسیار – صدایی که هر صدای دیگری را خاموش می‌کند. شمشیری از دهان او – کلام خدا، همان سلاحی که علیه شیطان در بیابان به کار برد و اکنون با تمام قدرت آن را در دست دارد. و چهره‌ای چون خورشید در کمال قدرت – همان چهره‌ای که بر کوه تبدیل جلال یافت، اکنون کاملاً بی‌پرده است و دیگر برای چشم‌های بشری محدود نشده است.

و او سخن می‌گوید: «هراسان مباش؛ من اول و آخر هستم، و آن زنده؛ مرده بودم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای مرگ و عالم مردگان در دست من است» (مکاشفه ۱: ۱۷-۱۸). اول و آخر – اشعیا ۴۴: ۶، جایی که خداوند می‌گوید: «من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.» عیسی القاب یهوه را برمی‌گیرد و به خود نسبت می‌دهد. و اضافه

می‌کند: من مرده بودم. من زنده هستم. و کلیدهای مرگ و عالم اموات در دست من است. مرگ نمی‌تواند او را نگاه دارد. قبر نتوانست او را در خود حفظ کند. او به درون رفت و بیرون آمد و کلیدها را با خود آورد. هیچ‌کس بدون اجازه او نمی‌میرد. هیچ‌کس بدون عبور از اقتدار او وارد قبر نمی‌شود. آخرین دشمن – یعنی مرگ – زیر پاهای اوست (۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۲۶).

در پایان کتاب، آخرین سخنان مسیح که در کتاب مقدس ثبت شده است، او می‌گوید: «من آلفا و امگا، ابتدا و انتها و اول و آخر هستم» (مکاشفه ۲۲: ۱۳). آلفا – اولین حرف الفبای یونانی. امگا – آخرین حرف. او سخن اول و سخن آخر است. او آغاز داستان و پایان داستان است. هیچ‌چیز پیش از او نبوده و هیچ‌چیز پس از او نخواهد بود. او پیش از پیدایش ا: ۱ آنجا بود و پس از استقرار آسمان جدید و زمین جدید نیز آنجا خواهد بود.

و سپس این: «من، عیسی، فرشته خود را فرستادم تا درباره این امور در کلیساها به شما شهادت دهد. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشان صبح هستم» (مکاشفه ۲۲: ۱۶). ریشه و نسل. او هم منشأ داود است و هم نواده او. او ریشه‌ای است که خاندان داود از آن می‌روید و شاخه‌ای است که از خاندان داود نمو می‌کند. او پیش از داود و پس از داود است. او سرچشمه و محصول است. خدای سرمدی که این خاندان را آفرید و انسانی که در آن متولد شد. ریشه و نسل. هر دو. در یک زمان.

ستاره درخشان صبح – ستاره‌ای که پیش از سپیده‌دم پدیدار می‌شود، نخستین نور در تاریکی، نشانه‌ای از اینکه شب رو به پایان است و روز در حال دمیدن. پطرس از همین تصویر استفاده کرد: «نیکوست که بدان توجه کنید، همچون به چراغی که در جایی تاریک می‌درخشد، تا آنکه روز بدمد و ستاره صبح در دل‌های شما طلوع کند» (۲ پطرس ۱: ۱۹). ستاره روز. ستاره صبح. عیسی. که در دل طلوع می‌کند.

کتاب مکاشفه با ساده‌ترین و قدرتمندترین دعا در تمام کتاب مقدس پایان می‌یابد: «آمین، بیا ای خداوند عیسی!» (مکاشفه ۲۲: ۲۰). بیا. این فریاد کلیساست. این اشتیاق عروس برای داماد است. این امید هر ایمان‌داری است که این نوشته‌ها را خوانده و عیسی را در هر صفحه یافته است – از نسل زن در پیدایش تا آلفا و امگا در مکاشفه – و می‌داند که داستان تمام نشده است. او بازمی‌گردد. و چون او بازگردد، هر زانویی خم خواهد شد و هر زبانی اقرار خواهد کرد که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱).

ما این کتاب را در جاده عموآس آغاز کردیم، در حالی که با دو شاگرد همراه بودیم که مسیح قیام‌کرده را در کنار خود نشناختند. او کتب مقدس را گشود و آنچه را که در تورات موسی، انبیا و مزامیر درباره خودش نوشته شده بود، به آنان نشان داد. و دل‌های آنان در درونشان شعله‌ور گشت.

ما نیز همان راه را پیموده‌ایم. حضور او را در تورات، انبیا و مکتوبات دنبال کرده‌ایم. او را در بوته مشتعل، در خرم‌نگاه، در طومار ناصره، در بالاخانه، بر روی صلیب و در قبر خالی دیده‌ایم. شنیده‌ایم که می‌گوید: «مکتوب است» و «من هستم» و «تمام شد.» و اکنون در صفحات پایانی کتاب مقدس، او را چنان که واقعاً هست می‌بینیم – جلال یافته، حاکم مطلق، سرمدی، دارنده کلیدهای مرگ و عالم اموات، که به کلیسای خود می‌گوید: «هان، من به زودی می‌آیم.»

او آلفاست. او امگاست. او اولین کلمه کتاب مقدس و آخرین کلمه آن است. او عیسی است – دیروز، امروز و تا ابد همان.

او که بر این امور شهادت می‌دهد، می‌گوید: «آری، من به زودی می‌آیم.» آمین،
بیا ای خداوند عیسی.

Revelation 22:20 ---

فصل ۳۰

نام در میان حروف

جلال خدا در پنهان داشتن امور است، اما شکوه پادشاهان در تفحص و کاوش آنها.

Proverbs 25:2 ---

ما در سراسر این کتاب، عیسی را در سطح متون مقدس دنبال کرده‌ایم – در نقل قول‌های خود او، در پیش‌گویی‌هایی که تحقق بخشید، و در تیپ‌ها و سایه‌هایی که در طول دو هزار سال تاریخ عبرانی به او اشاره داشتند. هر فصل به آنچه متن در هنگام خواندن می‌گوید پرداخته است. این فصل به آنچه متن در هنگام شمارش حروفش پنهان می‌کند می‌پردازد.

۱.۳۰ فاصله‌گذاری متساوی‌فاصله حروف

کتاب مقدس عبری با دقتی خارق‌العاده منتقل شده است. کاتبان تک‌تک حروف را می‌شمردند. ماسورتی‌ها که متن را بین قرن‌های ششم و دهم استاندارد کردند، نه تنها هر کلمه، بلکه هر حرف را در هر کتاب می‌شمردند و حرف میانی تورات و کلمه میانی هر بخش را ثبت می‌کردند. هیچ متن باستانی دیگری در تاریخ بشر با این سطح از مراقبت حفظ نشده است. کاتبان معتقد بودند – و سنت نیز چنین می‌آموخت – که تک‌تک حروف الهام‌شده هستند، نه فقط تک‌تک کلمات.

در قرن بیستم، محققان شروع به بررسی این موضوع کردند که اگر متن عبری نه کلمه به کلمه، بلکه حرف به حرف و با فواصل ثابت خوانده شود، چه اتفاقی می‌افتد. این روش **فاصله‌گذاری متساوی‌فاصله حروف (ELS)** نامیده می‌شود: با شروع از یک موقعیت مشخص، شما هر حرف nام بی‌صدا را می‌شمارید و می‌بینید که آیا کلمه‌ای ساخته می‌شود یا خیر. فاصله پرش ممکن است ۵، ۵۰ یا ۵۰۰ باشد – مسئله این است که آیا کلمات معنادار در فواصل منظم بیش از آنچه که شانس پیش‌بینی می‌کند ظاهر می‌شوند یا خیر، و آیا در فقراتی ظاهر می‌شوند که معنای آنها با متن مرتبط باشد.

این روش بدون جنجال نیست. در هر متنی با طول کافی، برخی الگوهای ELS صرفاً بر اساس شانس ظاهر می‌شوند. یک کلمه چهار حرفی در هر فصل عبری در فواصل پرش مختلف ظاهر خواهد شد، صرفاً به این دلیل که الفبا فقط بیست و دو حرف بی‌صدا دارد و متن صدها یا هزاران حرف دارد. مسئله هرگز این نیست که «آیا کلمه ظاهر می‌شود؟» – چون ظاهر خواهد شد. مسئله این است که: کجا ظاهر می‌شود، هر چند وقت یک‌بار ظاهر می‌شود، و آیا حروف در فقراتی قرار می‌گیرند که معنای ظاهری آنها با کلمه پنهان مطابقت دارد؟

آنچه در ادامه می‌آید، حدس و گمان نیست. این نتیجه تحلیل کامپیوتری کدکس لنینگراد وست‌مینستر (Westminster Leningrad Codex) است – قدیمی‌ترین نسخه خطی کامل

کتاب مقدس عبری، متعلق به سال ۱۰۰۸ میلادی، که متن انتقادی استاندارد مورد استفاده محققان در سراسر جهان است. متن عبری از طریق Darash Bible Service استخراج شد، نقاط صدادار برای تولید اسکلت حروف بی‌صدا حذف شدند و موقعیت هر حرف تأیید شد. خواننده می‌تواند این نتایج را با هر کتاب مقدس عبری و یک الگوریتم شمارش ساده بازتولید کند.

۲.۳۰ نام

نام عبری عیسی (Yeshua) است – شامل چهار حرف بی‌صدا: yod (י), shin (ש), vav (ו), ayin (א). این نام به معنای «او نجات می‌دهد» یا «نجات» است. این نام از ریشه «אשׁא» (ayin, shin, ayin) به معنای نجات دادن، رهانیدن و رهایی یافتن گرفته شده است. وقتی فرشته به یوسف گفت که نام کودک را عیسی بگذارد، گفت: «و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید» (متی ۱:۲۱). نام او، همان مأموریت او است. ما این توالی چهار حرفی – יֵשׁוּעַ – را در فواصل متساوی‌فاصله در سراسر فقرات کلیدی مسیحایی کتاب مقدس عبری جستجو کردیم. آنچه یافتیم ما را مبهوت کرد.

۳.۳۰ مزمور ۲۲ – مزمور مصلوب شدن

مزمور ۲۲ مزموری است که عیسی بر روی صلیب از آن نقل قول کرد: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» (متی ۲۷:۴۶، با نقل قول از مزمور ۲۲:۱). این مزمور توسط داوود تقریباً هزار سال پیش از مصلوب شدن نوشته شده است. این مزمور با جزئیات اول شخص، وقایعی را توصیف می‌کند که تا یک هزاره بعد رخ نمی‌دادند: سوراخ کردن دست‌ها و پاها (آیه ۱۶)، ریختن قرعه برای لباس‌ها (آیه ۱۸)، سخنان تمسخرآمیز جمعیت (آیه ۸)، از بند گسستن استخوان‌ها (آیه ۱۴)، تشنگی (آیه ۱۵). هیچ مزمور دیگری با این دقت با روایت مصلوب شدن مطابقت ندارد.

متن عبری مزمور ۲۲ حاوی ۱۰۱۳ حرف بی‌صدا است. در میان این حروف، نام יֵשׁוּעַ (Yeshua) در فواصل متساوی‌فاصله نه بار در جهت مستقیم ظاهر می‌شود. این نرخ ۸۵.۱۱ در هر هزار حرف است – بیش از سه برابر نرخ که در یک فصل کنترل با طول مشابه یافت شد (اشعیا ۱، با نرخ ۴۳.۳ در هزار).

اما صرفاً نرخ تکرار نیست که توجه را جلب می‌کند. بلکه محل قرارگیری حروف است.

پرش ۱ – در سطح متن (آیه ۲)

اولین ELS کلمه יֵשׁוּעַ در مزمور ۲۲ در پرش ۱ است – یعنی حروف متوالی. این کلمه در داخل واژه تی (miyeshuati) – به معنای «از نجات من» – در فریاد آغازین مزمور ظاهر می‌شود:

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟ چرا از نجات من» این قدر دور هستی؟

نام عیسی در واژه عبری برای «نجات من»، دقیقاً در همان جمله‌ای که او در هنگام آویخته شدن بر صلیب نقل قول کرد، تعبیه شده است. داوود نوشت: چرا از Yeshua (نجات) من

دوری؟ هزار سال بعد، Yeshua بر روی صلیب بود و پدر روی گرداند. نام او تمام مدت در آن واژه بود.

پرش ۲۶ – مصلوب شدن (آیات ۱۵-۱۷)

در هر ۲۶ حرف بی‌صدا، نام אֵשֶׁת در دقیقاً همان آیاتی که رنج جسمانی صلیب را توصیف می‌کنند، هجی می‌شود:

- (yod) در آیه ۱۵ قرار می‌گیرد – «مانند آب ریخته شده‌ام و همه استخوان‌هایم» از هم گسیخته است؛ دلم همچون موم گشته و در درونم گداخته است.
- (shin) در آیه ۱۶ قرار می‌گیرد – «نیروی من چون سفال» خشک شده و زبانم به کامم چسبیده است.
- (vav) در آیه ۱۶ قرار می‌گیرد – «تو مرا به غبار مرگ» سپرده‌ای.
- (ayin) در آیه ۱۷ قرار می‌گیرد – «جماعت بدکاران» مرا محاصره کرده‌اند، دست‌ها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند.

نام عیسی از استخوان‌های ریخته شده مانند آب، از میان غبار مرگ، تا سوراخ شدن دست‌ها و پاها امتداد می‌یابد. هر حرف به جزئیاتی از مصلوب شدن اشاره دارد.

پرش ۱۳۰ – لباس‌ها و قرعه‌ها (آیات ۱۱-۲۴)

در هر ۱۳۰ حرف بی‌صدا:

- (yod) در آیه ۱۱ قرار می‌گیرد – «تو خدای من» هستی.
- (shin) در آیه ۱۶ قرار می‌گیرد – «نیروی من خشک شده» است.
- (vav) در آیه ۱۹ قرار می‌گیرد – «رخت مرا در میان خود تقسیم می‌کنند و بر لباس من قرعه» می‌اندازند.
- (ayin) در آیه ۲۴ قرار می‌گیرد – «ای تمامی نسل» اسرائیل.

حرف سوم نام پیشوع مستقیماً در آیه‌ای قرار می‌گیرد که درباره ریختن قرعه برای لباس‌های اوست – جزئیاتی که در پای صلیب تحقق یافت (یوحنا ۱۹:۲۳-۲۴). و حرف آخر بر «نسل اسرائیل» می‌نشیند – نسبی که نجات از طریق آن آمد.

پرش ۹۱ – از رنج تا نجات (آیات ۱۳-۲۲)

در هر ۹۱ حرف بی‌صدا، نام از گاوهایی که او را احاطه کرده‌اند (آیه ۱۳)، از میان زبانی که به کامش چسبیده (آیه ۱۶)، از کنار جمعیتی که خیره شده‌اند (آیه ۱۸)، تا کلمه (hoshiani) در آیه ۲۲ امتداد می‌یابد – «مرا نجات ده!» این واژه ریشه مشترکی با نام Yeshua دارد: yasha (שׂח) – نجات دادن. نام پنهان عیسی در واژه‌ای به پایان می‌رسد که دقیقاً همان نجاتی را فریاد می‌زند که نام او به معنای آن است.

پرش ۳۴ – اعلام پادشاهی (آیات ۲۸–۳۰)

در هر ۳۴ حرف بی‌صدا، نام **אֱלֹהִים** در بخش پایانی مزمور ظاهر می‌شود – بخشی که از رنج به سوی پیروزی تغییر جهت می‌دهد:

- و در آیه ۲۸ قرار می‌گیرند – «تمامی کرانه‌های زمین به یاد خواهند آورد و به سوی خداوند بازگشت» خواهند کرد، و تمامی خاندان‌های امت‌ها در حضور تو سجده خواهند کرد.
- و در آیه ۳۰ قرار می‌گیرند – «جمیع آنان که به خاک» فرو می‌روند، در برابر او خم خواهند شد.

پس از رنج، پس از مرگ، پس از سوراخ شدن و قرعه‌ها – همه ملت‌ها پرستش می‌کنند و پادشاهی از آن خداوند است. و نام عیسی در همان کلمات نوشته شده است.

۴.۳۰ اشعیا ۵۳ – خادم رنج‌کشیده

اشعیا ۵۳ – صریح‌ترین فصل مسیحایی در کتاب مقدس عبری که تقریباً ۷۰۰ سال پیش از مسیح نوشته شده است – حاوی ۶۶۷ حرف بی‌صدای عبری است. در میان این حروف، نام **אֱלֹהִים** یک بار در جهت مستقیم، در پرش هر ۵۷ حرف ظاهر می‌شود.

این چهار حرف در آیات ۲ تا ۵ قرار می‌گیرند:

- (yod) در آیه ۲، در کلمه – «در حضور وی»: «او همچون نهالی در حضور وی» رویید.
- (shin) در آیه ۳، در کلمه – «مردمان»: «خوار و مردودِ مردمان» بود.
- (vav) در آیه ۴، در کلمه – «او»: «به‌راستی که او» دردهای ما را بر خود گرفت.
- (ayin) در آیه ۵، در کلمه **ע** – «تقصیرهای ما»: «او به سبب تقصیرهای ما» مجروح شد.

کلماتی که حروف به آن‌ها اصابت می‌کنند، یک روایت را شکل می‌دهند: در حضور وی – مردمان – او – تقصیرهای ما. خادمی که در حضور خدا رویید، توسط مردمان طرد شد، و خود اوست که تقصیرهای ما را بر دوش می‌کشد. نام عیسی در سراسر فقره‌ای که کار عیسی را توصیف می‌کند، بافته شده است.

۵.۳۰ کلامی از سر صداقت

ما باید محتاط باشیم. یک کلمه چهار حرفی عبری صرفاً بر اساس قوانین احتمالات ریاضی، در هر متنی با طول کافی در فواصل پرش مختلف ظاهر خواهد شد. ما یک فصل کنترل را

آزمایش کردیم – اشعیا ۱، یک فصل غیرمسیحایی با ۱۴۵۸ حرف بی‌صدا – و ۵ مورد ELS از کلمه אֱלֹהִים یافتیم که ۲ مورد آن در جهت مستقیم بود. این یعنی نرخ ۴۳.۳ در هر هزار حرف. مزمور ۲۲، با ۱۰۱۳ حرف بی‌صدا، ۱۲ مورد دارد که ۹ مورد آن مستقیم است – یعنی نرخ ۸۵.۱۱ در هزار. این برابر نرخ فصل کنترل است.

آیا این یک دلیل قطعی است؟ خیر. تحلیل ELS پیشنهادی است، نه قطعی. ذهن انسان مستعد یافتن الگوهاست و ما باید در برابر این وسوسه که در جایی که شانس کافی است، طراحی ببینیم، مقاومت کنیم.

اما به آنچه می‌بینیم فکر کنید. نام אֱלֹהִים صرفاً در جایی از این فصول در یک پرش تصادفی ظاهر نمی‌شود. در مزمور ۲۲، در پرش ۱ در داخل کلمه «نجات من» در آیه‌ای ظاهر می‌شود که عیسی بر روی صلیب نقل‌قول کرد. در پرش ۲۶ در سراسر آیاتی ظاهر می‌شود که سوراخ شدن دست‌ها و پاها را توصیف می‌کنند. در پرش ۱۳۰ با ریختن قرعه‌ها مماس می‌شود. در پرش ۳۴ در آیاتی ظاهر می‌شود که در آن همه ملت‌ها پرستش می‌کنند. و در اشعیا ۵۳، دقیقاً در آیاتی که توصیف‌کننده خادمی است که تقصیرهای ما را بر دوش می‌کشد، امتداد می‌یابد.

بسامد آماری ممکن است تصادفی باشد. اما جای‌گذاری نمی‌تواند چنین باشد. یا خدا نام پسرش را در حروف بی‌صدای متن عبری رمزگذاری کرده است، یا معنادارترین نام در تاریخ بشر به‌طور تصادفی در معنادارترین آیات کتاب مقدس عبری افتاده است – نه یک بار، بلکه نه بار در یک مزمور واحد، و هر بار با کلماتی تماس پیدا کرده که توصیف‌کننده کاری است که او انجام می‌داد.

۶.۳۰ نام من یشوع است

اما نام אֱלֹהִים چهار حرف است. چه می‌شود اگر تورات نه فقط نام، بلکه یک جمله را شامل شود؟

ما تورات را – تمام ۳۰۴،۸۰۵ حرف اسفار پنج‌گانه را – برای توالی هفت‌حرفی (shmi Yeshua – «یشوع نام من است» یا «نام من عیسی است») جستجو کردیم. در عبری، این یک جمله کامل است: אֱלֹהִים (عیسی) + אֲנִי (نام من). نیازی به فعل ربطی نیست. این خداست که سخن می‌گوید: نام من نجات است.

این توالی بیست و دو بار در کل تورات ظاهر می‌شود. بیست و دو – تعداد حروف الفبای عبری. یک مورد برای هر حرفی که خدا برای نوشتن کتاب خود استفاده کرد.

از این بیست و دو مورد، دو مورد شایان توجه ویژه است.

پرش ۱،۳۶۷ – پیدایش ۱۰:۳۲-۱۱. اولین حرف «نام من یشوع است» بر روی کلمه ظاهری – اردن قرار می‌گیرد. آیه چنین می‌گوید:

کمترین تمامی رحمت‌ها و تمامی وفاداری که به بنده خود نشان داده‌ای، لایق نیستم؛ زیرا با عصای خویش از این اردن عبور کردم ... تمنا دارم که مرا از دست برادرم، از دست عیسو، برهانی.

Genesis 32:10-11 ---

یعقوب در کنار رود اردن. او با ایمان و با چیزی جز یک عصا از رودخانه گذشت. و او فریاد می‌زند: مرا برهان. ریشه عبری برای «رهانیدن»، natsal است. اما رمز پنهان با کلمه دیگری برای رهایی پاسخ می‌دهد: יְהוֹשׁוּעַ – Yeshua – یعنی خودِ نجات. یعقوب می‌گوید: «مرا برهان!»؛ رمز می‌گوید: «نام من رهایی (نجات) است.» و این از اردن شروع می‌شود – جایی که یوشع (Yehoshua، که همان نام است) برای ورود به سرزمین موعود از آن عبور می‌کرد، و جایی که خود عیسی برای تعمید گرفتن وارد آب می‌شد.

پرش ۳۰۵ – اعداد ۲۶:۱۴-۲۷. جمله در اینجا آغاز می‌شود:

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: تا به کی این جماعت شرور را که بر من شکایت می‌کنند، تحمل کنم؟

Numbers 14:26-27 ---

خدا درباره اسرائیلیانی سخن می‌گوید که از ورود به سرزمین موعود امتناع کردند. آن‌ها در مرز ایستاده بودند. سرزمین را دیدند. اما عبور نکردند. در عوض، شکایت کردند. «نام من یوشع است» در جایی رمزگذاری شده که خدا با کسانی که وارد نمی‌شوند، مقابله می‌کند. شباهت به تعمید انکارناپذیر است: آیا عبور خواهی کرد، یا در ساحل شکایت خواهی کرد؟

و کلمات ظاهری که این جمله از آن‌ها می‌گذرد، شامل – و آن‌ها مردند است. جاسوسانی که گزارش بد آوردند، مردند. کسانی که از عبور امتناع کردند، در بیابان جان باختند. رمز می‌گوید: «نام من نجات است» – اما کسانی که وارد نشدند، آن را دریافت نکردند.

بیست و دو مورد. یکی برای هر حرف عبری. یکی که از اردن شروع می‌شود، جایی که یعقوب التماس نجات کرد. یکی که در جایی شروع می‌شود که خدا کسانی را که از عبور امتناع کردند توبیخ کرد. نام نه تنها در تورات پنهان است، بلکه سخن می‌گوید. به دعاها پاسخ می‌دهد. به نافرمانان هشدار می‌دهد. و به مدت ۳۴۰۰ سال در میان حروف منتظر مانده است.

دو مورد دیگر از بیست مورد باقی‌مانده نیز ارزش لحظه‌ای تأمل دارند. در پرش ۵,۶۰۳، جمله در پیدایش ۴۶:۲۸ آغاز می‌شود – بر روی کلمه ظاهری (Yehudah، یهودا)، قبیله‌ای که مسیح از آن می‌آمد. جمله «نام من یوشع است» با نام قبیله‌ای شروع می‌شود که نسل او را حمل می‌کرد. و در پرش ۸,۸۹۰، در پیدایش ۳:۱۳ آغاز می‌شود – آیه‌ای که حوا می‌گوید: «مار مرا فریب داد و من خوردم.» رمزی که «نام من نجات است» را هجی می‌کند، دقیقاً در آیه‌ای شروع می‌شود که نیاز به نجات برای اولین بار وارد جهان می‌شود. صورت مسئله در سطح است. پاسخ در زیر متن. هر دو توسط یک دست نوشته شده‌اند.

۷.۳۰ نامی پنهان بر روی نام خودش

یافته دیگری در تورات وجود دارد که نمی‌توانیم نادیده بگیریم، زیرا وقتی جستجو را انجام دادیم، ما را مبهوت کرد.

به خروج ۱۷ نگاه کنید. اسرائیل تازه از مصر خارج شده است. آن‌ها در رفیدیم تشنه هستند. آب از صخره بیرون می‌آید. و سپس عمالیق به آن‌ها حمله می‌کند. موسی به دستیار جوان خود می‌گوید چه کند: «مردانی برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیق بجنگ؛ من فردا با عصای خدا در دستم بر قله تپه خواهم ایستاد» (خروج ۱۷:۹). نام آن دستیار جوان یوشع است. در عبری، نام او (Yehoshua) است – همان نام، همان ریشه و همان معنای عیسی: خداوند نجات می‌دهد.

حالا از داخل آن آیه، هر ده حرف را بشمارید. آنچه می‌خوانید יהושע – Yeshua است. نام عیسی، در پرش ۱۰، دقیقاً روی کلمه ظاهری Yehoshua شروع می‌شود. نام پنهان عیسی بر روی نام پیدای یوشع شروع می‌شود. همان نام، در بالا و پایین. یکی در صفحه. یکی در حروف.

و سپس هر چهل و چهار حرف را از آیه بعد شروع کنید، خروج ۱۷:۱۰ – «پس یوشع همان‌گونه که موسی به او گفته بود، عمل کرد.» باز هم יהושע. باز هم شروع از واژه ظاهری Yehoshua. دو فاصله پرش مستقل. در همان فقره. در همان واژه ظاهری. با همان نام پنهان.

به آنچه در اینجا رخ می‌دهد فکر کنید. مرد جوانی به نام خداوند نجات می‌دهد در حال انجام اولین جنگ اسرائیل پس از مصر است، در حالی که موسی دستان خود را بر بالای تپه بلند کرده است. روزی مرد دیگری به نام خداوند نجات می‌دهد دستان خود را بالا نگاه می‌داشت – میخ‌کوب شده، نه بلند شده توسط دوستان – و در جنگی بزرگ‌تر، جنگی نهایی، برای تمام قوم خدا پیروز می‌شد. و درست در آنجا در میان حروف، در همان آیه‌ای که اولین یوشع وارد اولین جنگ خود می‌شود، نویسندگان تورات نام یوشع دوم را حک کرده است. نه یک بار، بلکه دو بار. در دو پرش مختلف. که هر دو به همان کلمه ظاهری ختم می‌شوند.

اگر پیش از انجام این جستجو از من می‌پرسیدید که نام عیسی در کجای تورات ظاهر خواهد شد، اینجا را حدس نمی‌زدم. و با این حال، دقیقاً همان‌جاست که به آن تعلق دارد – بر روی مردی که نام او را بر دوش می‌کشد.

امثال ۲۵:۲ می‌گوید: «جلال خدا در پنهان داشتن امور است، اما شکوه پادشاهان در تفحص و کاوش آن‌ها.» سطح متون مقدس، عیسی را آشکارا اعلام می‌کند. حروف زیر متن، نام او را نجوا می‌کنند. هر دو گواهی به یک جهت اشاره دارند. و شکوه این جستجو از آن ماست.

داوود مزمو ۲۲ را هزار سال پیش از مصلوب شدن نوشت. او سوراخ شدن، قرعه‌ها، تمسخر، تشنگی و غبار مرگ را توصیف کرد. و در تار و پود همان کلمات – پنهان در هر ۲۶ حرف بی‌صدا، هر ۹۱ حرف، و هر ۱۳۰ حرف – نام کسی است که در آنجا آویخته می‌شد: یوشع. عیسی. متن آن را در سطح می‌گوید. حروف آن را در عمق می‌گویند. کل کتاب مقدس، از کلماتش تا حروف بی‌صدایش، بر او شهادت می‌دهند.

How this was made

This study is the author's own work – what it says, and where it goes, are his. It was composed with **junifye**, with an AI assistant as a tool, and draws its Scripture and original-language studies (Greek, Hebrew, and cross-references) from **Darash** (Hebrew darash, “to seek, inquire, study”) – a platform for reading the Bible in its original languages.

Both **junifye** (for composing documents) and **Darash** (for studying Scripture in the original tongues) are available as **MCP** tools – usable from Claude Desktop or any AI assistant that can run them.

You are warmly invited to study the Word in its original languages with **Darash**, to read this and every other title freely alongside Scripture in the **Bibleread** app, and to browse the whole catalogue in the [public library](#).

Free for personal and congregational use – not for sale. © the author; commercial rights reserved to Publifye AS.



Scan to read this book online